نفایس الحکمه

۱۰۱۲

١٦٦٩٧/

بآن هیات بسلامت باشد و هر صحتی که آن بحالت اصلی خود بیت
ارد و نوع بیرون نیست یعنی در غایت کمال است یا نه آنچه
در غایت کمال است یا بنیاد وسیل کرده از غایت و محتاج است بتجدید
یا نه پس آنچه در غایت کمال نباشد از اعلم تدبیر ابدان ضعیفه گویند
چون تدبیر ابدان مشایخ و ضعفا آنچه در غایت کمال است
و احتیاج بتجدید دارد و تقدیم حفظ الصحة شمرند و آنچه
در غایت کمال است و احتیاج بتجدید ندارد و از احفظ الصحة
نامند مطلقا پس اطلاق در قسم اول بحفظ الصحة بطریق مجاز
باشد اما آنچه بر طبیب لازم است در حفظ الصحة غایت
سعی اوست که هر شخصی را امنیتهای عمری که ترکیب بدن او
شایسته آن باشد برساند و ان جانیست که حکمت و عطیت
خالق و خلقت و قابلیت سابق اقتضای آن کرده که در ترکیب
پیکر حیوانی عموما و ترتیب هیکل انسانی خصوصا اختلافات بود
یعنی بعضی از تراکیب بدن انسانی در غایت استحکام انتظام
یافته باشد که تا یکصد و بیست سال که اطول آجال است از

از کلال اختلال و ملال انحلال مصون بوده بفراغ بال و استقامت
حال گذرانند و بعضی دیگر بمقتضای کیفیه و کمیه رطوبت غریزیه
و مراتب ضعف و قوة آن اوقات عمر با دون زمان مذکور
علی ما تقتضیه المزاج رسانند و چون بمراتب مذکوره رسید یکساعت
ازان زیاده و کم نشود چنانچه حضرت عزت جل اسمه بمصدوقه
این حکم فرموده که اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون
الآیه پس سعی طبیب در رسانیدن هر شخصی بوقت معین مذکوره
نگاه داشتن رطوبت غریزیه اوست از عفونت و هوا
آن از زیادتی تحلیل چنانچه تفصیل این مجمل بعبارات اجمل و تسهیل
این مشکل مفصل بمقدمات اکمل بیان خواهد شد و مضمونش
آنکه بدل ما یتحلل در ایام نشو و نما زیاده از تحلیل باید و در سن وقوف
برابر و کمتر از تحلیل نشاید و این نوع حفظ الصحت می شود
مگر کسی را که بر پنج خصلت را متصف باشد اول اطلاع
بر قوانین طب داشتن وی یا مطیع بودن طبیبی که بر علم و عمل
طب مطلع باشد دوم مشیر بودن او در آنچه واجب است استعمال

آن

آن در حفظ الصحة سیم فراغت داشتن وی باشتغال آنچه استعمال
کردنیست چهارم ایثار نمودن بر نفس خود آنچه ایثار کردنیست پنجم
حریص نبودن بشهوت جماع و شهوت طعام که افراط این هر دو
موجب امراض مهلک موجب هلاک است و چون مجموع این
خصایل در شخصی جمع شود انشاء الله بعمر طبیعی میرسد اما آنچه
لازم نیست بر طبیب در حفظ صحت آنست که طبیب ابقای جوانی
و منع موت نمی تواند کرد و هر شخصی را باجل اطول نمی
تواند رسانید جهت آنکه حرارت غریزی که در رطوبت غریزیه
مرکوز است لایزال تنشیف و تخفیف آن رطوبت می نماید و
دور عمل حرارت دران موجب قرب اعتدال
مادام که رطوبت در زیادتی است و از اعتدال دور می
شود و چون قرب باعتدال شد که حدود که حد جوانی
است و فعل موثر بطریق اول واقع پس رطوبتی که متاخر است
روز بروز در تنزل خواهد بود و حرارت در روی بیشتر تاثیر خواهد
کرد خصوصی که اسباب دیگر در تحلیل آن مدد باشند مثل هوای
که باستیلای آن رطوبت میرسید و حرکات بدنی و نفسانی

که جهت امر معاش ضرورتا واقع میشوند همگی موجب زیادتی
تحلیل خواهند بود لاجرم حرارت غریزی که اول الحال موجب تعدیل
آدمی شد و بسبب جوانی و بقای حیات می بود تا ثانی الحال که
رطوبت تنزل یافته و روز بروز فانی میشود موجب پیری و ضعف
خواهد گردید و بالاخره افنای رطوبت بالکلیه خواهد نمود و سبب
موت خواهد بود پس ازین مقدمات معلوم شد که ابقای جوانی
و منع موت امر اختیاری نیست و طبیب دران عاجز است و زیادتی
هر کس با طول اجال که یکصد و بیست سال است قبل ازین بثبوت
پیوست اما کون جنین که تحقیق مقدمات آن باین مباحث ملایمتی
دارد چنانست که هر امر که در عالم کون و فساد متجدد میشود آنرا
فاعلی و قابلی می باید و همچنین بشرطی چند که احتیاج آن ممکن باشد
می باید مثلا که در تولد حیوان فاعلی که وجود دهنده است
می باید و شرط که ملاقات پدر و مادر است بوجه خاص نیز می باید
و همچنین قابل که نطفه است و آن ماده است که صورت حیوانی
بآن می پیوندد می باید و در تحقیق این شیخ فرموده که مبدا اول

درکون

مقام
در تکون ابدان دو چیز است یکی منی مرد و اصح آنست که آن قایم مقام علت فاعله
دوم منی زن و آن قایم مقام ماده است و شک نیست که این هر دو
جوهری اند رطب سیال و چون مائیت و ارضیه در منی زن
اکثر است و هوائیه و ناریه در منی مرد اغلب است پس از جهت که اول
انعقادی که میشود درین هر دو منی انعقاد رطبی باشد
اگرچه ارضیه و ناریت اقتضا رطوبت بسیار نمیکنند اما مائیه
و هوائیه مقتضی این معنی است و همچنین گفته اند که قوة عاقده
در منی مرد است و قوة منعقده در منی زن و قوة اول
تشبیه بمنیز مایه کرده اند و ثانی بشیر که اگر این هر دو قوه
قابل باشد و از کیفیت ردیه پاک و رحم نیز بسلامت و پاک
باشد نطفه منعقد تواند شد پس نطفه که رطوبتیست منعقد اگر
بان حرارتی نباشد که آنرا از تعفن نگاه دارد و مستعد آن
سازد که روح بان متعلق شود زود فاسد و ضایع خواهد شد
متعلق
لهذا حق تعالی حرارتی دران رطوبت مرکوز ساخته که آنرا
باصلاح آورد و بمرتبه که لایق باشد رساند و ازان مراتب

یکی آنست که چون منی مرد و زن در رحم ممتزج و منعقد شود و رحم
آنرا قبول کند کفی در آن نطفه پدید آید و بسبب آن کف بادی
باشد که از حرکت قوة حیوانی و نفسانی و طبیعی که با نطفه بدر رحم
آمده پیدا شود و بسبب حرکت این قوتها میل هر یک از آنها باشد
بمرکز خود و بسبب بادی که مذکور شد کف را بحرکت آورده بجنبت آن
کف میل بمیان آن نطفه کند و جای دل پیدا ساخته کرد و پس اول
عضو یکه از اعضا که پیدا میشود دل باشد و این مذهب ارسطو و
باقی حکما در آن اختلاف کرده اند و بعضی دیگر از آن باد در موضع
دل بر آید و دو بخش شود یک بخش بجانب بالا رود و بادیکه کفی
که بوده بقوت نفسانی و قوة مصوره جای دماغ مشخص
کرد اند و رطوبتی که با آن رفته باشد میانه دماغ شود و یک
بخشی دیگر بجانب راست رود و موضع جگر آماده کند و رطوبتی
که با وی باشد با کفی که با او است با او آنرا حرکت و بادی که میل
بخارج نطفه کند و موضع ناف پدید آید و تمام شدن صورت
و هیات هر یک از دل و دماغ و جگر بعد از پدید آمدن

ناف

ناف باشد اگرچه محل آنها پیش از ناف پیدا شده اما تمامی موقوف
بود بناف جهت رسانیدن غذا بعد از آن غشایی آفریده شود
پرده
و بر گرد کرده و نطفه از رحم آزاد شود اما پیوندها با آن باشد
که وی را استوار دارد و مدد غذا باو رساند این احوال بمدت
شش روز یا هفت روز تمام شود و درین مدت احتیاج بغذا نداشته
باشد بعد از این در سه روز دیگر بعضی از اندامها و خطها رگها
پدید آید و این جمله نه روز یا ده روز تمام شود پس بعد از شش روز
دیگر خونی در رگها کند و صورت علقه پیدا کند یعنی مثل
خون بسته شود و از پس دوازده روز دیگر آن علقه مضغه
گردد یعنی مثل وصله گوشتی شود که یکبار توان خاییدن و درین
حال صورت دل و دماغ و جگر هر یکی متمیز گردد و در رطوبت
نخاع کشیده شود و این حال نیز بعضی را در روز باشد
یا یک روز بیشتر یا بیشتر افتد از پس نه روز دیگر سر تمام
پدید آید و دستها را از پهلوها ظاهر کرده و شکم نیز پیدا شود
و این جمله در سی و شش روز باشد و بعضی در مدت چهل روز

نطفه

بکسوناه

بدین چار رسیدند یا در چهل و پنج روز نیز گشتند و حضرت خالق
سبحانه و تعالی خبر ازین مراتب میدهد و میفرماید که ولقد خلقنا
الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین ثم
خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا
العظام لحما ثم انشأناه خلقا آخر فتبارک الله احسن الخالقین
و گفته اند اگر جنین بعد از چهل روز از مادر جدا شود و چون غشای
وی بشکافند و او را در آب سرد نهند اطراف او و هر یک نری
و مادگی ظاهر گردد و شیخ ابو علی گفته کمترین تمام شدن نرینه
سی روز است و کمترین زادن او شش ماه و بعضی دیگر گفته اند
کمترین تمام شدن صورت عورت سی و پنج روز است و چون این مدت
مضاعف شود که هفتاد روز باشد بچه بجنبد و چون سه
هفتاد بگذرد که هفت ماه است احتمال زادن باشد اما آنچه
تمامی صورتش در چهل و پنج روز شود در نود روز بجنبد و در
دویست و هشتاد روز بزاید که نه ماه باشد و در همه اینها
تفاوت افتد و دلایل برین اختلافات هر چند که منسوب بعلم هیئت

است

است اما چون در کتب مطولات طبی نیز استیفای اینها شده ذکر کردنش
مناسب این مختصر نبود و بودن جنین در رحم باین طریقست که
مصور شد والله خبیر بما فی الارحام وهو الحکیم العلام این
صورت زنیست که بچه در رحم او بوده میشود و بعد از مراتب مذکور
و چون در تصویر جنین بعضی از اورده و شرائین ظاهر گردد
و نیز هر کس را جهت حفظ صحت احتیاج تمام بدانستن عروق
اورده و شرائین میشد مصلحت خون کم کردن از هر عضوی
که ضرور باشد و دانستن اسامی هر یک لازم میشود و سبب آن تشریح
آنها نیز چند کلمه گفته شود و در بنیت اما در تحقیق تشریح
شرائین بدانکه دل را دو تجویف است یکی که از جانب یمین است
خون را جذب میکند از جگر و نضج میدهد و از آن خون در تجویف
بسیار بخاری لطیف حاصل میشود که آنرا روح حیوانی گویند
و ازین تجویف دو رگ رسته یکی بزرگ و یکی خرد و این رگها را
شریان نامند آنچه خرد است شریان وریدی خوانند بواسطه
مشابهت او بورید جهت یک طبقه بودنش و شریان متحرک می باشد

و فایده شریان آنست که روح حیوانی را بهمه اعضا میرساند
و رگ بزرگ آن دو طبقه می‌باشد یکی از داخل و دیگری از خارج
که از لیف رباطی و لیف عصبی درهم بافته شده و این هر دو
طبقه در چسپ یکی می‌نماید و حکمت در آنکه شریان بزرگ دو
طبقه واقع است یکی آنست که چون روح جسمی لطیف است زود
تحلیل نرود و دیگر آنکه بواسطه حرکت دایمی منخرق نشود و
قصوری نیابد و طبقه داخل محکم‌تر است و لیف او بعضی
واقع شده جهت آنکه وعای حقیقی روح طبقه داخل است
و طبقه خارج جهت حصانت او واقع است و طبقه خارج
بر طول افتاده و حرکت انبساطی و انقباضی که شراین
راهست تابع قلب است و رگ بزرگ را ارسطاطالیس اورطی
گفته و ابهر نیز خوانده‌اند و این رگ از جانب ایسر قلب
رسته دو شعبه شده شعبه بزرگ در حوالی قلب و اجزای
او پریشان گشته شعبه خورد در تجویف ایمن میگردد و آنچه
ازین دو شعبه باقی مانده چون از قلب بیرون آمده دو قسم

شده قسمی خردتر بطرف بالا رفته جهت آنکه اعضای بالا
بعد و کمتر است و قسمی بزرگتر بطرف اسفل شده جهت آنکه
آن بعد و بجثه بیشتر است و بزرگتر و باز قسمی که بطرف
بالا رفته دو شعبه شده شعبه بزرگتر بطرف جگر رفته و
شعبه دیگر بطرف دماغ میرود و آن هنیه دو شعبه میشود
که شریانی سباتی گویند و ازین دو شعبه شعبات منجرد که
بر سایر اعضای باطنی و ظاهری میگردد و قسم بزرگ که بطرف
اسفل رفته آن نیز بشعبات منقسم شده و بر سایر اعضای
اسافل رسیده و روح بهمه جا رسانیده است تشریح شراین
والله اعلم اما در تشریح عروق آورده. بدانکه اورده مجاری از
غذایی که متولد میشود و آن غذا ماده بدن او در تحلیل است چنانچه
قبل ازین معلوم شد و لا ینال بدل ما یتحلل محتاج است
و آن بدل خونیست که از جگر بطریق عروق بهمه اعضا میرسد
و آن عروق را که خون باعضا میرسانند اورده گویند
و این اورده ساکن می‌باشند و یک طبقه میدارند مگر یک

ورید که آن دو طبقه می باشند مانند شریان و اورا ورید
شریانی میگویند و فایدهٔ وی آنست که خون از شش بگیرند
و از جهت که شش عضویست لطیف و دائم الحرکه غذای
او صاف تر و لطیف تر باید لهذا مجرای غذای او دو طبقه
واقع شده که آنچه ازان ترشح کند صاف تر و رقیق تر باشد
اما از جگر دو رگ رسته یکی از جانب مقعر آن که طرف معده است
که صفوهٔ کیلوس از معده بجگر می برد که آنرا باب گویند و دیگر
از جانب محدب اوست و آن طرفی است که خون با عضا
ازان طرف می رود و آنرا جوف گویند بواسطه آنکه چون
او وسیع واقع شده اما بدانکه باب در اندرون جگر پنج بخش
می شود و در جگر پراکنده میگردد تا با طراف محدب کبد میرسد
و ازانجا قسمی برآمده می رود اما طرفی که در پهلوی مقعر جگر است
چون از جگر بیرون می آید بهشت بخش میشود دو قسم خورد
و شش قسم بزرگ اما ازان دو قسم خورد یا معای اثنا عشری
میرود و جذب می کند بقیه غذا را ازانجا جذب کند اما آن

بستی

بستی که در آنجا مانده و شعبهٔ دیگر با سفل معده میرود و تا بقیهٔ غذا را
ازانجا جذب کند اما آن شش شعبهٔ بزرگ اول یکی بجانب سطح
معده می آید تا ظاهر معده را غذا دهد و بعضی گفته اند که باطن معده
از عصارهٔ غذای که در انجاست غذا میگیرد و این دور است از صواب
جهت آنکه آنچه صلاحیت غذا دارد خون است و آن از جگر با عضا میرسد
و باز اگر غذا هضم کبدی نیافته باشد بهر محل که جهت غذا میرسد
مزاج آن محل را فاسد کند پس حق آنست که از جگر دم صافی باطن
او رود و بباطن معده آید و غذای آن شود و شعبهٔ دوم از شش
شعبهٔ مذکور بجانب طحال میرود و جهت غذای طحال و قسمی از وی جدا
شود و بجانب یسار معده آید و در آنجا پریشان میگردد و او را
غذا میدهد و آنچه بطحال رفته دو قسم میشود یکی بطرف اعلی
و یکی بطرف اسفل اما آنچه بطرف اعلی میرود دو شعبه می شود
شعبهٔ در نصف فوقانی طحال پریشان میگردد و غذای
او میدهد و شعبهٔ دیگر بفم معده می آید تا مقداری از سودا از
طحال بدهان معده میریزد و معده را متنبه می سازد بر جوع

جهت آنکه معده متکفل است برسانیدن غذا بهمه اعضا و سودا
بخصوصیتی که دارد او را می کزد و آگاه می سازد اما قسمی که بجانب
اسفل میرود و آن نیز دو شعبه می شود شعبه در نصف اسفل طحال
غذای همان محل میدهد و شعبه دیگر در ترب متفرق شده
غذا باو میرساند اما شعبه سیوم از شش شعبه مذکور از جانب
یسار در جداول عروق که در حوالی امعای مستقیم است متصل
میشود تا غذایی که در وی است جذب میکنند و بکبد می رسانند شعبه
چهارم بشاخهای باریک منقسم شده بر مثال موی بعضی بر ظاهر
بالای معده پریشان کشته از طرف چپ و بعضی از طرف راست
نزدیک ثرب آمده محاذی آن شعبه که کفته شد که از طحال رسته
بود و بثرب رسیده و در انجا متفرق شده شعبه پنجم در جداولی
که در حوالی امعای قولون است متفرق کشته و آن نیز جهت جذب غذا ست
شعبه ششم در حوالی امعای صایم و امعای اعور متفرق شده بهمین
عمل اشتغال مینماید هفتم وریدی که باب میکویند باین طریق بود اما
وریدی که از محدب کبد رسته و کفته شد که او را جون میکویند اولا

در کبد متفرق می شود و مثل بوبها تا غذایی که از باب آمده جذب کند
و چون از کبد بیرون می آید دو قسم میشود قسمی بطرف بالا میرود
و قسمی بطرف پایان اما آن قسم که بطرف بالا میرود او را اجوف
صاعد میکویند و در محل بالا رفتن چون بحجاب می رسد حجاب را باز
میکند و بالا میرود و در آن محل دو شعبه باریک از وی جدا می
شود و در حجاب پراکنده میکردد جهت غذای حجاب و آن شعبه
که از حجاب میکذرد چون محاذات غلاف قلب میرسد از وی عروق
بسیار مثل موی جدا می شود و بغلاف قلب جهت غذای آن در
میرود و بعد از آن منقسم می شود بدو قسم قسمی بزرکتر در محلی
که کوش راست دل است بدل میرود و غذای دل میدهد و این
رک بزرکترین رکهاست که در دل است جهت آنکه ازین رک غذا
بدل میرود و از دیگر رکها هوا نفوذ میکند و محل غذا وسیع تر می
باید اما اجوف صاعد چون بدل میرسد از وی سه شعبه جدا می شود
و بدل در می رود شعبه اول در تجویف راست دل میرود جهت غذای
شش و این وریدیست که او را دو طبقه می باشد شعبه دوم

و را اندرون دل میکرد و جهت غذای دل شعبهٔ سیوم میل بجانب
جب میکند در طرف فقرهٔ پنجم از فقراتی که در جانب سینه است میرسد
و در اضلاعی که در پایان این فقره است و نواحی آنها پراکنده
میشود و آنچه ازین شعبه باقی میماند چون از دل میگذرد شعبهای
باریک چون موی میشود و در بالای غشای قاچشم گوشت و
که دران موضع است پراکنده میگردد و باز جمع میشود و چون نزدیک
ترقوه میرسد دو شعبه میشود هر شعبه دو قسم میگردد و از طرف
نشیب پایین می آید تا استخوانهای سینه از طرف راست و چپ
منتهی میشود بغضروف خنجری و ازین دو قسم در محل آمدن شعبهای
باریک جدا شده و دهانهای این شعبها بدهانهای شرائینی که درین
محل است متصل گشته و بعضی در عضلات سینه که خارج صدر است
پراکنده شده و بعضی در عضلاتی که محرک کتف است و بعضی بقصبهٔ
طولانی که بر روی شکم است و باتجه این شعبها متصل شده و آنچه
ازین دو قسمی که شعبها ازو جدا شده باقی ماند پنج شعبه میشود
اول متفرق میشود در صدر و چهار ضلع بالا از اضلاع دوم در مواضع

کتف

کتف سیوم در عضلات گردن متفرق میشود چهارم در ثقبهای
شش فقرهٔ بالای گردن میرود و جهت غذا رسانیدن پنجم که بزرگتر
ازینها است از هر طرف نشیب بغل برآمده و چهار قسم شده اول در عضلات
سینه که محرک مفصل کتف است پراکنده شده دوم در لحمی که
در نشیب بغل است و صفاقات که دران محل است پریشان گشته
سیوم بپایان آمده از جانب صدر بمراق و در آنجا پراکنده شده
و چهارم بزرگتر است سه شعبه شده اول در عضلات مقعر کتف
متفرق گردیده دوم در عضلهٔ بزرگ که در نشیب بغل است پریشان
شده سیوم که بزرگتر است بر بازو گذشته و او را ابطی گویند و آنچه
ازان دو قسم گفته شد که در محل آمدن شعبهای باریک جدا شده باقی
مانده در محل رفتن بطرف گردن دو قسم میشود یکی را وداج ظاهر گویند
که معروف بشاه رگ است و دیگری را وداج غایر یا اوداج ظاهر از ترقوه
که بالا میرود دو قسم میشود و قسم اول چون جدا میگردد میل بجانب
پیش میکند و قسم دوم اول میل به پیش بعد ازان میل بپایان میکند
باز میل بطرف پیش کرده در حوالی ترقوه میگردد و چون بالا میرود

نزدیک گردن قسم اول متصل میشود و وداج ظاهر معروف این زمان
گویند و پیش از آنکه متصل شود بقسم اول ازان دو شعبه جدا میشود
یکی بجانب حوض میرود و بعد ازان بوداج غایر میرسد و دیگری
بوراب بگردن میرود و ازین دو شعبه شعبهای باریک جدا می شود
بر مثال تار عنکبوت که از باریکی گویا محسوس نمی گردد و ازین دو شعبه
مذکور شعبه ظاهر جدا میشود و سه قسم میگردد قسم اول وریدیست
که بروی کتف میگردد و قیفال ازین وریدیست را دیتا آخر دست
میرود و قسم دویم و سیوم از هر دو طرف وریدی که بر روی
کتف در آمده و تا کتف با او همراه است و بعد ازان در ان حوالی
متفرق میشود اما وداج ظاهر و گفته شد که هر دو بهم متصل
می شوند باز دو قسم میگردند یکی میل باطن میکند و شعبهای
باریک ازو جدا میشود و در فک اعلی متفرق میگردد و دو شعبه
بزرگتر در فک اسفل و حوالی زبان و عضلات آن مواضع متفرق
میشود و قسم دیگر میل بظاهر میکند و در حوالی گردن و گوشها
آن پریشان میگردد اما وداج غایر و از آن رگ خواب گویند و آن

نزدیک

نزدیک درست و چون بلامیه رود و ازو شعبهای باریک جدا میشود
و شعبهای وداج ظاهر متصل می گردد و در مری و حنجره و جمیع
اجزای غایره میرود و آخر آن منتهی می شود بفقرهای ورزکابی
و ازانجا نیز شعبها جدا میگردد و در عضلات و رباطات و عصبات
که میان فقره اول و ثانی از فقرات گردنست متفرق میشوند و
ازان شعبهای باریک چون موی جدا می شود و نزدیک مفصل
گردن و سر رود و در غشای غلیظ که متصل قحف است در آمده و آنچه
ازین شعبهای باریک باقی مانده بقحف در آمده و از منتهای درز لامی
مدرود در غشای دماغ متفرق شده جهت غذای آن و ارتباط غشای
صلب بقحف و غشای رقیق که در گرد مخ است بدین شعبهاست
بعد ازان در دماغ پراگنده شده تا میرسد بمحل گشادگی که در پایان
قسم اول و دویم دماغ است که او را معصره گویند که خون در انجا
جمع میشود جهت غذای دماغ و آخر همه شعبها در آنجا جمع میگردد و این
محل شعبهای بزرگ میشود و خون ازین معصره جذب می کنند و
ببطون دماغ می برد و بشرائینی که در ان محل است در هم بافته

متصل میشود و بمثل دامی که آن را شبکه دماغ گویند اما ورده که بر دست است
اصل او دو ورید است یکی کتفی که قیفال گویند و دیگری ابطی اما قیفال
چون بمفصل بازو رسید از و شعبها جدا می شود و در جلد و اجزای
ظاهر بازو پراکنده میگردد و بعد ازان چون نزدیک مرفق میرسد
سه قسم میشود و یکی ازان سه قسم را حبل الذراع گویند و آن بر ظاهر
زند اعلی میرود و بعد ازان میل بطرف بیرون میکند تا پشت
زند اسفل و پایان اجزای بیرون زند اسفل تا بر دست میرود
و قسم دویم تا بمفصل دو تو شدن دست میرسد و از ظاهر دست
بمیان دست میرود و یک شعبه از شعبهای ورید ابطی با مخلوط
می شود و ازین هر دو ورید اکحل حاصل می گردد و قسم سیوم از میان
ساعد پایان آمده و یک شعبه از شعبهای ابطی با و متصل شده و آن
باسلیق است اما ورید ابطی در بازو شعبها شده و بعضی بازو در رفته
و در عضلاتی که در بازو است پراکنده گشته و چون نزدیک مفصل
ساعد رسیده به دو قسم شده یکی باندرون در رفته و متصل گشته
بشعبه که از قیفال جدا شده و اندکی با او رفته بعد ازان از هم جدا کرده.

کی

یکی بطرف اندرون دست میل کرده و رفته تا انگشت بنصر و خنصر
و نصف انگشت وسطی و دیگری در اجزای خارج دست متفرق
شده و قسم دیگر از دو قسم ابطی نزدیک ساعد چهار شعبه شده
شعبه اول در اسفل ساعد تا رضیع پراکنده گشته شعبه دوم در زیر
شعبه اول پریشان میشود و شعبه سیوم در میان ساعد پراکنده
می گردد و شعبه چهارم و او بزرگتر است و بظاهر بر آمده و یک شاخ
ازو با شعبه از قیفال بهم رسیده و یکی شده که او را اکحل گویند و باقی
این شعبه باسلیق است و او بعضی در میرود اما اکحل او سر ساعد
بطرف بیرون آغاز کرده و بر زند اعلی میرود و میل می کند
باندرون ساعد بوراب و بدو شاخ میشود بصورت لام یونانی
شاخ بالاین بکناره زند اعلی آمده و بر رضیع رسیده و در طرف
ابهام و میان ابهام و سبابه پراکنده شده و شاخ پایان
بکناره زند اسفل آمده و سه شعبه شده شعبه اول بمیان انگشت
وسطی و بنصر آمده و با آن شاخ که بسبابه آمده متصل شده
هر دو یکی گشته شعبه دوم بمیان انگشت وسطی و بنصر آمده و این را

اسپلیم گویند شعبهٔ سیوم بمیان بنصر و خنصر آمده و آخرین شعبها در انگشتان
پراکنده شده و الله اعلم اما اجوف نازل و او خود تربیت از اجوف
پاعد و این جوف نازل چون از جگر بیرون می آید متوجه بدن میشود
و در محل پایان آمدن میل بطرف پشت کرده می کند و پیش از آنکه
بمهرهٔ پشت رسید از و شاخهای باریک مثل موی جدا میشود
و در لفایف و حوالی گرده راست پراکنده میگردد و جهت غذای
آن اعضا بعد ازان یک شعبهٔ بزرگ از و جدا می شود دیگر در
جب می آید و شاخهای باریک مثل موی جدا میشود و در لفایف
و حوالی گرده راست پراکنده میگردد و جهت غذای آن
اعضا ازان یک شعبهٔ بزرگ از و جدا میشود شعری میشود
و در لفایف حوالی گرده جب متفرق می گردد و بعد ازان دو ورید
بزرگ ازین اجوف نازل جدا می شود و این دو ورید را طالعین
گویند و این دو ورید بهر دو گرده می آیند و هر دو گرده
ازین دو ورید غذای خود جذب می کنند چون معده را
غذای خود سپارند نیتی که با لذ میرود و بعد ازان فرع میشود

وازطرف جب طالعین شعبه جدا میگردد و بخصیه می آید بعد ازان
دو رگ دیگر ازین اجوف جدا میشود و بکمر دو نامی آید و از آنجا
بخصتین منتقل می گردد و در آمدن بخصتین کجها در دو پیدا می
شود تا چون ازین دو رگ بخصتین آید دران کجها نضج یابد و سفید
شود و ازین جهت است که اگر صحبت بسیار کنند بجای منی خون آید
اما باقی اجوف نازل چون بفقرات پشت در محل پایان آمدن بجانب
هر فقره که میرسد شعبهٔ از و جدا می شود و دران فقره
در میرود و در عضلاتی که دران موضع است پراکنده میشود
و شعبهای دیگر که جدا می شود در بیگاه و عضلات بطن
پراکنده میگردد و چون بآخر مهرها میرسد بدو قسم میشود یکی
بطرف راست و دیگری بطرف جب میل کرده میرود و دران پایان
می آید و پیش از آنکه بران رسید از هر یکی دو شاخ جدا میشود
اول در عضلات تهیگاه دوم در صفاق سیوم در عضلات
سرین چهارم در عضلات مقعد چم در مردان در قضیب و در زنان
در گردن رحم و حوالی آن و درون ران ازین شاخ شعبه جدا می

ودران فقره درمیرود ودر عضلاتی که دران موضع است
پراکنده میشود وشعبهای دیگر که جدا می شود در بهیگاه و عضلات
بطن پراکنده میگردد وچون بآخر مهرها میرسد بدو قسم میشود
یکی بطرف راست ودیگری بطرف چپ میل کرده بهر دو ران
پایان می آید وپیش از انکه بران رسد از هر یکی دو شاخ پیدا
می شود اول درعضلات مقعد پنجم در مردان در قضیب ودر زنان
در کردن رحم وحوالی آن ودر زنان ازین شاخ شعبه جدا میشود
وبپستان ایشان می آید ومشارکت رحم بپستان ازین
شعبه است واز حیثیت است که گفته اند در محل صحبت داشتن
بپستان عورت از انالیدن میل ایشان زیاده می شود وششم
در عضلاتی که برابر استخوان زهار است پراکنده میشود وهفتم بطرف
بالا برآمده وبر عضلاتی که بر طول بطن است پریشان گشته وبا این
عروق که از سینه فرود آمده وبر گوشت بطن است متصل شده
وتا رحم آمده وبعضی گفته اند که مشارکت پستان برحم ازین شاخ
است هشتم در مردان بقضیب ودر زنان بفرج آمده هم در عضلات

ران

ران پراکنده میشود وهم از طرف کش ران بیرون آمده بهیگاه
متصل گشته واز این مجموع شعبۀ بزرگ بهیگاه پراکنده شده
هر قسمی ازان دو قسم که از اجوف نازل حاصل شده پیش از انکه
بران رسیده دو شاخ می شود بعضی مذکور شد آنچه باقی مانده
ازان شعبها جدا میگردد ودران پراکنده می شود وشعبۀ بعضلات
پیش ران می آید وشعبۀ دیگر بعضلاتی که در پس ران است
میرسد وباندرون ران متصل میگردد وآنچه از مجموع این شعبها
مانده بپایان می آید چون بمفصل زانو میرسد سه قسم میشود
قسم اول بطرف می آید بقصبۀ صغرای ساق میرود وتا بمفصل
کعب واین رگ را عرق النسا گویند قسم دوم میان مفصل
زانو فرود آمده واز وشعبها جدا شده ودر عضلات شکم
ساق پراکنده گردیده وازان شعبها دو شعبه جدا میشود یکی
در اندرون ساق پنهان شده ودیگری در میان قصبۀ
صغرا وقصبۀ کبرا فرود آمده تا بمحلی که گوشت ساق کم شده
بطرف اندرون پای میرود واین رارگ صافن گویند

واین هرسه قسم یکی میشود باز چهار شعبه میگردد دو شعبه از طرف بیرون
در قدم متفرق می شود و شعبه دیگر از طرف اندرون هم در قدم
پریشان میگردد و از دو شعبه بیرونی یکی در حوالی انگشت خنصر متفرق شده
و دیگری با شعبه اندرونی متصل گشته و در اسفل قدم متفرق می شود
و مجموع عروق شراپین و اورده ازین صورتها ظاهر است ازین
مباحث و مقدمات تکوین بدن آدمی معلوم شد که از بدات
خاک مرتبه چنین است تا نهایت آن محتاج است بغذا و حیات
همه اعضا و قوت همه قوی موقوف بخون است که در جگر
حاصل میشود و بعروق آورده بهر جا میرسد پس چون حرارت
غریزیه بتحلیل رطوبت غریزی لایزال مشغول است چنانچه
که مذکور شد و از نقصان رطوبت نقصان حرارت لازم آید
و از نقصان این هر دو نقصان هضم واقع شود و غذا بدستور
و از دو شوانند شد و چون بدستور حصول شوانند یافت و اعضا
بدستور شوانند رسید پس سقوط قوت و وقوع ضعف عجز
در دو جوانی و ظهور پیری مبتلا زمان باشند و طبیب را

دربقای

در بقای اینها اختیاری نباشد چنانچه پیش ازین گذشت
اما اختیار طبیب در حفظ الصحة بنوعی که معلوم شد محافظت
رطوبت غریزی است از عفونت و حراست آن از زیادتی
تحلیل وی موقوف بتعدیل اسباب ضروریه است و آن
اسباب را بعضی شش اعتبار کرده اند اما شیخ فرموده که
ملایکه امر در صناعت حفظ الصحة تعدیل اسباب عامیه است
و اکثر غایت اینها تعدیل امور سبعه است اول تعدیل مزاج
و دیگر اختیار ماکول دیگر تنقیه فضول دیگر حفظ الترکیب
دیگر اصلاح مستنشق دیگر اصلاح ملبوس دیگر تعدیل حرکات
بدنی و نفسانی و داخل در اینها ساخته اند نوم و یقظه
اما انچه قوم اند که شش است اینست که بتفصیل تحقیق می شود
فصل اول در دانستن اسباب ضروریه و دلیل بر ضروری
بودن و هر یک اول هوا که حیات اکثر حیوانات بآنست و آن
جسمیست بسیط که مرکزش فوق آب و تحت آتش است
و تعرف آن و در ابدان چنانست که تعدیل روح می نماید باستنشاق

بانکه منبسط میکردند قلب وحجاب وشش وریه می شود از هوای
بارد و منقبض میکردند هم اینها و اخراج فضلات دخانی
مینماید برو نفس چنانچه اگر کیفیت هوای لطیف باعضای
رئیه رسید و هوای کثیف اخراج نشود و هم امراض ملکه
موجب هلاک خواهد بود پس از اسباب ضروریه باشد
از سته ضروریه شرب واکل است اما شرب چون بعضی از
مایعات که داخل مشروبات است ودر اینها غذائیت هست مثل شربتها
ودرها و شراب وغیره که بدل ما یتحلل میشوند داخل این مبحث
نیستند بلکه اینجا مراد آب مطلق است و آن جسمیست بسیط که
مرکزش تحت هوا و فوق خاکست و فایدهٔ آن در ابدان
رسانیدن غذاست باعماق بدن از عروق ضیقه وهمچنین ترقیق
غذاست در هر محلی از هضم و نیز موجب تبرید و تعدیل اعضای
حاره است پس ازین جهت از ضروریات شد وهمچنین اکل
از جمله اسباب ضروریه است زیرا که بدن لایزال در تحلیل است
و بوجهی که مذکور شد و بدل ما یتحلل لازم پس ازین جهت که موقوف

علیه صحت بلکه حیات است از ضروریات باشد سیم از سته
ضروریه حرکت و سکون بدنیست و معنی هر دو ظاهر و فایده
شان آنست که چون غذا بر بدن وارد شد حرکت ممد و معاون
است در انحدار غذا و سکون ممد و معاون در هضم پس ازین جهت
از ضروریات باشند چهارم از سته ضروریه حرکت و سکون
نفسانی است اما حرکت نفسی آن مستلزم حرکت روح است
یا بخارج بدن مثل غضب یا بداخل بدن مثل فرح لاجرم
اعتدال آن حافظ صحت است و مزیل فضلاتیست که از جهت
تحلیل آن پس از ضروریات باشد و همچنین سکون
نفسی که افراط آن میل و مبرودیت خصوص دماغ را از اخراج
فضلات از آن منع میکند و موجب مرض میگردد و اعتدالش
موجب صحت می شود پس ازین جهت از ضروریات باشد پنجم
از سته ضروریه خواب و بیداریست و خواب عبارت از
رجوع حرارت غریزیست بجانب باطن از جهت نضج دادن
و هضم نمودن غذا و تابع آنست روح نفسانی و قوی تمام

شود و فعل آن در نضج و هضم پس اعتدالش موجب صحت است
و افراطش موجب مرض و بیداری برین قیاس پس زیرا که بیداری
بسیار موجب ضعف دماغ و موجب ضعف هضم پس از اسباب ضروریه
باشند **ششم** از سته ضروریه استفراغ و احتباس است معنی این
هر دو ظاهر و فایده و آن چنانست که چون بدن را حاجت بدل
از غذا ناگزیر است و آنچه از غذا بر بدن وارد می شود تمام وی
جزو بدن نمی تواند بود پس فضلات آن واجبست که اخراج
باید بطریق استفراغ و اعتدال آن موجب صحت است چنانچه
افراطش موجب مرض میشود و احتباس نیز باین طریق یعنی آنچه
بر بدن وارد شده احتباس آن نشود و جزو وی مستفرغ
گردد و بدل ما یتحلل شواند بود و پس اعتدال آن موجب صحت باشد
و افراطش موجب مرض از جهت هر دو از اسباب ضروریه باشند
والله اعلم **فصل دوم** در تدبیر و تصرف در هر یک از اسباب
ضروریه **اول** تدبیر در هوا و چون آن جسمیت بسیط لطیف و بواسطه
رطوبت بسهولت قبول اشکال میکند بزودی کیف بکیفیات ردیه

میشود

میشود و ابدا از احتیاج بقای حیات احتیاج تمام است بهوا چنانچه معلوم
شد پس باید دانست که هوا اگرچه جز ما متغیر میشود و تغیرات آن
بر دو نوع است یکی طبیعی و دیگر غیر طبیعی و آنچه غیر طبیعی است
منافی طبیعت است یا نه آنچه منافی طبیعت است مثل تغیرات
وبائی آنچه منافی طبیعت نیست مثل تغیرات که حاصل میشود از جبال
و بخار و غیره اینها و آنچه تغیرات طبیعی است مثل تغیراتست که
حاصل میگردد از فصول و چون معلوم میشود که تغیرات در هوا شده
و نیز معلوم گردد که از چه جهت است تدبیر در آن لازم باشد
و آن بر دو نوع است در یکی اختیار نیست و در یکی کمتر
اما آنچه در تدبیر آن اختیار نیست آنست که هوا متکیف
بکیفیات ردیه ارضی شده باشد مثل هوای که بر نیستانها و بیشه
و سبزی زارها خاصه سرد بیاز و کرنب و غیره گذرد
و همچنین آبهای ایستاده و متعفن دریا بعفونت حمام و آنچه
داده خنه آن متغیر شود یا بر معادن زاج و کبریت و نمک
و غیر اینها گذرد یا بر لاشه حیوانات مرده متعفن شده

رسیده باشد یا در میان درختان بسیار یا دیوارهای
بلند از حرکت باز مانده و از حالت طبیعی خود گردیده ازین نوع
هوا اما احتراز باید کرد و تدبیر در تعدیل آن نمود زیرا که هر کیفیت
ردیه که هوا کسب کرده همان کیفیت باستنشاق باعضای رئیسه
میرسد و موجب علل و امراض میگردد و اما آنچه اختیار حافظ دران
کمتر است آنست که هوا بکیفیت سماوی شود و آن نیز دو
نوع است یکی بمشارکت صحت اسباب ارضی مثل بخارات که از
زمین متصاعد شود و ازان ابرهای بی وقت و بی محل حادث
گردد و هوا را گرفته و خفه سازد و موجب امراض سود و
آنکه ازین بخار ابر ظاهر نگردد و مع هذا هوا را کدورات پیدا
کنند و علامت آن یکی کدورت هوا باشد بنوعی که بی ابر
شب تمام ذوات ارضی ستارها ظاهر نباشد و یکی کثرت
رجوم و شهب باشد که مثل ستارها در هوا پیدا شوند و فرو
ریزند بسبب شدت فساد هوا بود و چون هوا پیش از حد
فاسد شود موجب وبا میگردد و طاعون ازین نوع هوا

پیدا می شود والعیاذ بالله و یکی دیگر اسباب سماویست
فقط بی مشارکت اسباب ارضی که آن تفاوت هواست در
فصول و آن نیز بر دو وجه است یکی آنکه بمقتضی آثار فلکی باشد
که در هر فصل بمحل خود ضرورتا ظاهر شود و حافظ صحت را
دران بقدر احتیاطی باید کرد و آنرا علیحده در فصل سیوم
خواهیم گفت و یکی بواسطه عوارض دیگر که در هر یک از فصول
واقع شود مثل جمع شدن سیارات در یک محل که از اجتماع
ایشان هوا اختلاف پیدا کند و آن موجب مرض گردد و دران
حافظ صحت را احتیاط بیشتر باید کرد و تدبیر در تعدیل
هوا اینها لازم است اول تدبیر در آنکه هوا بتغیر اسباب
ارضی فقط متغیر شده باشد آنست که رفع آن سبب بالکلیه
کنند بآنکه آنچه موجب تغیر هوا باشد مثل نیستانها و سبزه
زارها بالکل قطع نمایند و هوای متغیر شده را تعدیل کنند
بچوب و روایح طیبه مثل سوختن عود و غیره اینها یا جمع کردن
گلها و میوها و آنچه هوا آن باعتدال آید اصلاح نمایند

یا نقل مکان کنند اگر مقدور باشد بمحلی که هوای آن این
حال نداشته باشد مثل اماکن رفیعه مانند قصرها و بالاخانهای
و همچنان در ان مساکن نیز تجویز کنند و ما آنچه باسباب سماوی
فقط یا بشرکت ارضی فاسد شده باشد در ان نیز بهمین دستور
نقل مکان و تعدیل هوا بمذکورات باید کرد و اینست تدبیر در هوا
دوم در تدبیر اکل و شرب بدانکه علمای این فن متفق اند
در انکه نیز صحتی که خواهند بحال خود نگاه دارند حفظ آن بمثل
شبیه نمایند و چون از حال خود بیرون رفته باشد علاج بضد
کنند و درین مسایل مباحث دقیقه واقعست چنانچه گفته اند
اگر گرم مزاج صحی را اغذیه حاره که مشابه مزاج اوست دهند
مزاج او محترق گردد و سرد مزاج صحی را اگر اغذیه بارده
فرمایند مزاج وی منجمد شود جواب آنست که محرور مزاج
را غذای معتدل مایل ببرودت باید داد و این منافات با اصل
مسئله ندارد که حفظ صحت بمثل کنند زیرا که مقصود ایشان از غذای
که جهت حفظ صحت گفته اند غذای بالفعل است و آن غذا در اول

بالقوه بوده معتدل مایل ببرودت باید که مزاج صحی حار آنرا بعد از هضوم
و تصرفات که در هر هضمی واقع میشود تغیر دهد و مثل خود سازد
تا موافق مسئله کلیه باشد و مبرود را غذای معتدل
مایل بحرارت باید داد تا مزاج صحی بازداد و میلان حرارت
آن بر طرف ساخته بلکه در حالتی که غذای بالفعل میشود
مثل و شبیه خود میسازد و اگر گویند که در هضوم و طبخ حرارت
زیاده میشود و همچنانچه در قسم **اول** می شد پس غذای
مبرود بخلاف قاعده مذکور باشد جواب آنست که تغیر دهنده
غذا مزاج تمامی بدن است نهایة آنکه در قسم **اول** که معتدل
مایل به برودت می دهند میلان برودت بیشتر باید بواسطه
آنکه در تعدیل غذا تمامی مزاج بدن با هضوم متفق اند و در
قسم ثانی که معتدل مایل بحرارت میدهند میلان حرارت کمتر
باید تا سخونتی که غذا را در هضوم حاصل می شود تلافی
کمی حرارتی که در اصل غذا بوده کند و مشابه مزاج شود
اما معنی غذا و اقسام آن چنانست که آنچه وارد می شود بر بدن

از ماکول و مشروب از پنج حال بیرون نیست یا غذای مطلق است
یا دوای مطلق یا غذای دوائیست یا دوای غذای یا سم زیرا که
اگر بهیل لا استحال است در قوت بدن و لیکن بروی غالب و بدل
ما یتحلل می شود آنرا غذای مطلق گویند مثل نان و گوشت و غیر
اینها یا اول بدن ویرا تغیر میدهد و بعد از ان آنچیز بدن را
و بدل ما یتحلل نمیشود آن دوای مطلق است مانند زنجبیل
و قرنفل و امثال اینها یا آنچیز اول از بدن متاثر میگردد
تا بری ظاهر و بعد از ان در بدن اثر می نماید و انگاه
بدل ما یتحلل می شود و این را غذای دوائی خوانند چون
سرکه و خشخاش و کاهو وغیره و اگر قوت دوای غالب آید آنرا
دوای غذای گویند مانند زیره و نانخواه و غیر اینها و اگر قوت وی
ثابت بود دوای کیفیت وی بر بدن غالب و مفسد بدن آنرا
سم خوانند و فرق دیگر در میان دوا و غذا آنست که غذا بدن را
زیاده میسازد و موجب نشو و نما میشود و دوا بکیفیت فقط عمل میکند
و در آن نشو و نما حاصل نمیگردد و دیگر اقسام غذا آنچه بر بدن وارد می

شود

شود تا تمامی هضم دریافته و قریب آن نشده که عضو شود آنرا
غذای بالقوه میگویند و چون هضم دریافت و مستعد آن
شد که جزو بدن شود آنرا غذای بالفعل می نامند والله اعلم
اما حافظ صحت را می باید دانست که چهار است از اغذیه و اشربه
که جمع کردن آن مکروه است بلکه ممنوع و چهار است که جمع آن مستحسن
است بلکه لازم جهت اصلاح بعضی دیگر را و دفع ضرر بعضی از
بعضی دیگر و چهار است که عمل آن مکروه است و شیخ ابو علی
رحمة الله نقل از تجربه کرده مثل حکمای هند وغیره که گفته اند جمع نکنند
ماست و شیر با ترشیها و ماهی با ماست و با شیر پس اینها مورث
امراض مزمنه است مثل جذام وغیره همچنین جمع نکنند ماست
با ترب و همچنین ماست با گوشت مرغها و انگور با کله و انار با هریسه
و عسل با خربزه و همچنین نپخته نکنند گوشت بطریق کباب
و بریان بر تابه الخ که آنرا آگر چکه خواهند و همچنین منع کرده اند
بر ترشیها در روغن در ظرفهای مس پختن و نگاه داشتن و سبب
اکثر اینها از دو وجه است اما در ماکولات وجه اول آنکه اختلاف

است در هضم اینها و مختلط بودن منهضم و غیر منهضم با یکدیگر
موجب مرض میشود و وجه دیگر آنکه ممکن است که ازین دو چیزها
از حد اعتدال حرارت شود چه طبیعت به چیز غیر مکرر میل بیشتر
میکند ازان جهت ممنوع است و موجب مرض می شود و بلکه در الوان
اطعمه اگرچه در هضم آنها اختلافی نباشد اما چون طبیعت را دران
بچیزی میشود و آن نیز ممنوع است لیکن بدرجهٔ مذکورات نیست
اما در غیر ماکول مثل انگشت پیدا آنچیز که با آن کباب کنند سبب
آنست که از بخار آن کیفیتی نزدیک کیفیت سمی پیدا میشود و
و در مطبوخ اثر می کند اما ترشیها خصوص سیر که روغن
که در ظرف مس نگاه داشتن خصوص پختن ممنوع داشته اند
ازانجهت است که اجزای ظرف زده و بطریق تحلیل داخل مظروف
میشود و آنچه جمع آن مستحسن است و نافع مثل غذای شیرین
یا ترش و غذای چرب یا شور و غذای قابض با چرب اما آنچه
حافظ صحت را ازین مذکورات بیشتر ملاحظه باید کرد لطیف
بودن و غلیظ بودن طعامهاست که احتیاط آنها بنسبت به

مزاجی لازم است بآنکه اگر ممکن باشد بخوردن طعام غلیظ مردم
لطیف مزاج نخورند و اگر ممکن نباشد ترتیب در خوردن
آنها مرعی دارند چنانچه مذکور خواهد شد اما غذای غلیظ آنست
که از مقدار اندک آن خون بسیار حاصل شود و آن محمود
و غیر محمود می باشد غذای غلیظ محمود مثل گوشت
گوسفند بزرگ سپال و گوساله گاو و ماهی بزرگ و نان میده
و امثال و اینها مناسب کسی است که او را مهمات صعب
مشغول بود و زحمت و مشقت بقدر کشد یا کسی که قوت
میده و داشته باشد بنوعی که هضم این غذاها تواند کرد و مع
هذا او را ضعف بدن و احتیاج بغذای بسیار روی داشته
پس چون از مقدار اندک این خون بسیار حاصل میشود لاجرم
مناسب احسن کسان خواهد بود اما هر طعامی که ازین گوشتها
بپزند مثل هریسه و دانه پلاو و سیاه پلاو خصوص که با آن
روغن بسیار نیز باشد غلیظ و نامناسب بیده است و مناسب
مزاجهای لطیف نیست و آنچه از طعامها که دران ازین قبیل گوشتها

نیز نباشد اما بروغن بسیار پخته باشند مثل مزعفر و کشمش پلا
و دیگر رنگ پلوها همچنین غلیظ است و خوردن آنها مناسب نیست
مگر بنادر و اگر بسیار خورند و زود مضرت آن ظاهر نشود
بهمین ایمن نباشند که آخر بخونها غلیظ که از ان پیدا ش
باشد و موجب امراض گشته در مانند و تدارک مشکل بود و گوشتهای
معتدل در غلظت و لطافت چون قدید سازند همین حکم
پیدا کند و از ان گوشتها امراض بسیار پیدا شود مثل خشکی
بدن و داغ و بهق و ابلی و جرب و کلفها و بثورها و اورام سوداوی
خصوص بواسیر که بدترین مرضهاست اما غذای غلیظ
مذموم یعنی غذای که غلظت آن زیاده از اول باشد مثل
گوشت شتر و گاو و گاومیش و اسپ و گوشت بز پیر و گوسفند
ماده پیر و گوشت قوچ و بعضی از ماهیان بزرگ و نان فطیر
و امثال اینها و از طعامهای که باین گوشتها پزند مثل کشک
و هریسه و بغرا و سیاه پلاو و غیر اینها مناسب کسی نیست که
مزاج ایشان در غایت قوت باشد و بمهمات سخت مشغول

باشند

باشند مثل مردم کشتی گیر و ناوه کش و بیل زن و برزگر و حمال و
و امثال اینها بلکه درین مزاجها نیز بعد از مدتی موجب ضرر
خواهد شد اما غذای لطیف آنست که از بسیار آن خون اندک
پیدا شود و آن نیز بر دو قسم است یکی که لطافت آن بیشتر است
و آنرا محمود گویند و آنکه لطافت آن کمتر است مذموم نامند اول
مثل گوشت فروج و تیهوج بچه و کبک بچه و ماهی چنه و امثال اینها
و این مناسب مزاج مردمیست که معده ایشان در غایت ضعف
باشد یا از بیماری خلاص شده باشند و بنقاهت رسیده و مزاج
و معده ایشانرا قوت هضم بیش ازین غذا نبود و آنچه لطافت
کمتر داشته باشد که غذای لطیف مذموم است مثل گوشت بره
تازه و بزغاله خرد و جوجه مرغ و امثال اینها و این مناسب کسیست
که مزاج و معده اش قوت تمام نداشته باشد و همچنین در اواخر
نقاهت که اول صحت است نیز مناسب است اما غذای
معتدل مثل گوشت تغلی و گوشت بره و بزغاله رسیده و مرغ
فربه علفی و نان خشکار گندم و امثال اینها و آنچه باینها پزند مثل

شوربا داشته پلاو و حلوا و آشهای ترش از زرشک و انار و دانه و تمر
هندی و آش غوره و امثال اینها آنچه مناسب مردم معتدل مزاج
است و مداومت باین طعامها موجب صحت و قوت وی
و اعضای شود و از جمله اغذیه شریفه است والله اعلم بالصواب
مشروبات از مشروبات یکی آبست و مذکور شد که آن غذا
نمیگردد بواسطه بساطت اما فایده اش در بدن به چیز است یکی
آنکه بدرقه غذا میشود و غذا را با عماق بدن میرساند دیگر ترقیق
غذا میکند که بعروق ضیقه تواند رفت دیگر تعدیل مزاج حاره می نماید
بتبرید و تفاوت در انواع آن بسیار است و چنین گفته اند که
بهترین آبها آب جوهاست که بر زمینهاست که خاک آن پاک باشد
گذرد زیرا که خاک پاک شوائب آب را جذب میکند و بر سنگ گذشتن
آن فایده دارد که سنگ تنشیف رطوبات فضلیه آن می نماید
و زود متعفن نمیشود و همچنین گویند که بهترین آبها آنست که
جاری باشد بجانب مشرق و شمال زیرا که هوا سی این
جانب آب را نگاه میدارد از عفونت خصوص که منبع آن دور

باشد و باز از اعلی باسفل آید که بواسطه سرعت حرکت و خود را
زود بر جاها بسبک و لطیف میشود و این چنین آب در حالت
آشامیدن طعم آن شیرین نماید اما فرق در میان آبها در سبک
و سنگین بودن به پنبه نمایند یا ظرفی پر آب کنند و بوزن
در آرند و باز از آب دیگر پر سازند و بکشند تا تفاوت ظاهر
شود و طریق آشامیدن این نوع آبها و منع جمع میان
هر یک از اینها باید دانست اول آب جاری با آب چاه جمع
نباید کرد زیرا که آب چاه بواسطه قلت حرکت خالی از غلظتی
نیست و جمع میان غلیظ و لطیف مکروه است اما آب چشمه اگرچه
برتبه آب جوی جاری نیست اما غلظت آن کمتر از آب چاه است
اگر جمع کنند شاید و بدترین آبها آبی است که از زمین بیرون
آید و همانجا بایستد که آب زه گویند و چون این آب مطلقا حرکت
ندارد و در زمین بد می ایستد بدترین آبها است و دیگر از آبهای
مذموم آنست که از یخ و برف میگیرند و همان زمان می نوشند
و آن از دو وجه بد است یکی بواسطه غلظت و یکی بواسطه افراط در

سپردی که با حشا مضرست و اطفاء حرارت غریزی از دل میکند اما
آب درمیان یخ و برف نهادن و خنک ساخته نوشیدن
بسیار نیک است دیگر آب در اشامیدن بسیار سرد و بسیار گرم
نباید بلکه در حد اعتدال شاید زیرا که سرد بافراط بنوعی که ذکر
شد مضر احشاست و گرم بافراط مضعف معده و اعصاب است
پس بهتر آنست که معتدل مایل بسردی باشد دیگر آب گاهی
باید نوشید که غذا میل بهضم کرده باشد زیرا که قبل از شروع
در هضم موجب نفخ میشود و درمیان غذا آب نوشیدن بد است
جهت آنکه جدا میکند اجزای غذا را از یکدیگر و موجب خام یافتن
غذا است اما بعضی معدها که حرارت زیاده دارد اگر آب نخورند
غذا محترق میگردد آنجا آب اندک اندک جایز است و از ظرفی
که سر آن تنگ باشد باید نوشید و همین نوع مردم که حرارت
معده بافراط داشته باشند آب بر طعام بطریق مذکور نخورند
اشتهای ایشان میشود جهت آنکه تعدیل مزاج معده میکند اما آب
در آنکه معده خالی بود از طعام یا حرکت مفرطه واقع شده باشد

مضرست و بعد از حمام و جماع نیز ضرر دارد و اگر درین اوقات
بواسطه حرارت جگر و شش لازم باشد اندک اندک از ظرف
سرتنگ نوشند اما بعضی را که معده بلغمی بود خصوص بلغم شور ایشانرا
تشنگی بسیار شود و اگر آب نوشند تشنگی زیاده خواهد شد اگر
تحمل کنند تسکین تشنگی ایشان میگردد و اگر اندکی از اشیای حاره
میل کنند مثل زنجبیل پرورده یا امثال آن تشنگی تمام برطرف
میشود دیگر آب بر سر میوها نتوان خورد خصوص خربزه بر سر
شیرینیها نیز نتوان نوشید و سبب آنست که آب بر میوه نوشیدن
میوه فاسد میشود و موجب ضعف معده و نفخ و آنچه در معده
است میگردد و منع آب بر شیرینی جهت آنست که اکثر شیرینیها
سده است و چون آب انهار او را تر بعروق ضیقه می برد
در موجب سده میشود اما از مشروبات یکی دیگر شراب است و هر
چند که اوصاف آن من حیث الشرع ممنوع است و تحقیق
آن گناه اما چون بعضی از آن لذتها یافته اند و با وصاف
آن معتقد می باشند اگر صفتی چند در باب آن نقل کرده

شود امید که موافق نکرد و اول گفته اند که در شراب چهار صفت
می باید یکی آنکه طعم او در تلخی کره و طبع نباشد بلکه تلخی بود که از آن
طبیعت نفرت نکند و دیگر بوی خوش باشد که طبع از بوی آن
متنفر نشود و دیگر لون او صاف باید یعنی تیره و کدر نباید و دیگر
قوام آن باعتدال بود یعنی بسیار رقیق و بسیار غلیظ نباشد
و نشانه خوبی شراب آنست که اگر ظرفی را اندک شراب کنند
و مدتی بگذارند و آن ظرف پر نباشد شراب فاسد نشود و
آنچه رقیق تر بود زودتر از سر بگذرد و زود دفع کند و غلیظ
بخلاف آن و خمارش بیشتر باشد خصوص که طعم آن مایل بشیرین
بود و مناسب آنست که جوانان و مردم گرم مزاج شراب سفید
رنگ نوشند و با آب ممزوج سازند و دو ساعت بگذارند و در
تابستان آب بیشتر از وقتهای دیگر کنند و مردم پیر و سرد
مزاج شراب زرد اختیار نمایند و شراب کهنه بمزاج ایشان
بهتر باشد و کمتر ممزوج سازند و اگر مدعا زود بیشتر شدن
بود و زیادتی قوت شراب سرخ اختیار کنند که آن زودتر

مستحیل

مستحیل بخون میشود و از خون بیشتر حاصل میگردد و اما صبیان را
بهیچ وجه شراب جایز نیست و گفته اند که شراب در مزاج ایشان
همچو آتش است که بر سر آتش ریزند پس اگر منع آن ممکن و مقدور نباشد
بواسطه بعضی از اولاد سلاطین که بجهت مصلحت مملکت و نظام مهام
عالم میدهند اندکی از شراب سفید که ممزوج ساخته باشند با آب
و مدتی گذاشته دهند و نقل رب غوره و زرشک و ریباس و امثال
اینها کنند که طبیعت را از ضرر آن نگاه دارد و شراب آن وقت
اختیار نمایند که غذا از معده گذشته باشد لا اقل دو ساعت تحلیل یافته باشد
گردد و شراب در میان غذا و متعاقب آن نباید نوشید زیرا که
زود نفوذ میکند و غذا بی هضم نشده با خود میبرد و موجب سده
ماساریقا که ممریست که غذا از آن راه بجگر میرسد میشود و
امراض بد مثل استسقا پیدا میکرد و و کسی را که عادت
شده باشد در میان غذا یا در عقب آن شراب خوردن اندک
شرابی باید خورد که [illegible] موجب زیادتی هضم
شود و سبب بیرون غذای نا هضم گردد و گفته اند که شرا

چندان باید خورد که سرور زیاده شود و لون سرخ گردد و حرکات
بجای خود باشد و ذهن و فهم بسلامت بود اما چون تغیر درین
حالات زیاده از حد شود و خواب غالب گردد و نسیان و سستی آغاز
کند و گرانی در بدن ظاهر شود ترک واجب باشد و قی کردن مناسب
و شراب بدپیاله خورد و بر و دیر باید نوشید چنانچه تا پیاله اول
هضم نشود دیگری اصلا نکشند اما موانع شراب اول آنست که
مجلس شراب از مردم کریه اللقا و کسانی که با ایشان مظنه عداوت
و نفاق بود خالی باشد و شرایط شراب بقول حکما بسیار است اول
آنکه در مجلس شراب جوانان خوب روی خوش الحان شیرین کلام و مهربان
خوش نواز و بوی خوش از گلها و بخور و میوه ها باشد دیگر رختهای
پاک الوان باید پوشید و عطرهای مناسب بکار برد دیگر مناسب
آنست که موی استره زدنی ناخن چیدند و غسل اعضا کنند و پاک و پاکیزه
بشرب مشغول شوند و چون این شرایط مرعی باشد فواید شراب
و منافع آن چنانچه گفته اند کما ینبغی ظاهر میشود که آن انبساط نفس
و فرح خاطر و هضم طعام و تحلیل مواد و قوت قوی و حفظ صحت باشد

واگر

واگر این شرایط مرعی نبود مضرت آن بیش از نفع است که سوء
خلق و بدمستی دارد و باد و اخلاط ردیه و بیماریهای غم و خیالات
فاسد و مالیخولیا و سوء هضم و انواع امراض و علل باشد اما
بسیار خوردن شراب ذهن را فاسد میسازد و اعصاب را سست
می کند و موجب رعشه و لقوه و تشنج میشود و خصوص شراب
کهنه که خوردن میوه زاند و مزاج و دماغ را فاسد می سازد و شراب
را مراتب است چون شش ماه بران بگذرد آن شراب رسیده
و جوان است و از شش ماه که گذشت تا یکسال قوت او زیاده
و چون یکسال بران گذرد شراب کهنه میگویند هرچند بیشتر
میماند کهنه تر میشود اما در یک ماه دو بار جایز داشته اند که
کس چندان شراب بخورد که تمام مست شود جهت استراحت
قوای دماغ در شراب اگر مقدور باشد ترک نقل اولی است
و چون ضرور شود و عادت نقل داشته باشد نقل مناسب
مزاج هر کسی باید گرم مزاج را ربها و قرصها و جوارشهای
ترش و معده ضعیف را جوارش نفنج و مربا و رب بهی و سکنجبین

وکلفتند مناسب است و پیر و مزاج بابغل بسته شور و بادام
شور و جوارش عود و فلفل و قاقله و غیر اینها و اشیایی که زود دی
آورد مثل بادام تلخ که نقل کنند و جوز بوا و جوارش عود است
و گفته اند که پیاله اگر از عود بسازند و بآن شراب خورند زود
مست شوند اما اشیایی که بآن دفع رایحه شراب کنند
مثل دارچینی و قاقله و زرباد و غیر اینهاست و اشیایی
که بشراب ممزوج میسازند جهت تعدیل و تبرید هیچ چیز بهتر
از آب نیست اما جهت تفتیح عرق کاسنی مناسب است
و جهت تفریح گلاب و جهت تقویت معده و دل عرق گاو
زبان و گلاب است بعضی از حالات شراب که مناسب این
مقام و این مختصر بود پنجم در تدبیر حرکت و سکون بدنی
و نفسانی و این از جمله ریاضت است و چون قبل ازین معلوم شد
که بدن را جهت بدل ما یتحلل ناچار است از غذا و غذا تمام
بدل ما یتحلل نمیشود بلکه بعضی از آن می ماند که اخراج آن
بطریق تحلیل یا اسهال یا ادرار لازم است و چون در استعمال

ادویه

ادویه مسهله مشقتی به بدن میرسد و احتمال ضرر نیز دارد و بواسطه
آنکه اکثر چیزهای حاره می باشد و ضرر اینها باعضای رئیسه میرسد
پس با وجود نفع آن امکان ضرر هم نیز دارد لاجرم حرکتی
که آنرا ریاضت میگویند اقوی در نفع چیزهای باشد که
تحلیل مواد فاسده کند و نگذارد و پیدا شدن این نوع اخلاط
در بدن و بهترین حرکت وقتی است که طعام از معده بگذرد و
و چون دران وقت حرکت باعتدال باشد حافظ صحت
خواهد بود و نشانه وی آنست که عرق اندک بر جبین بنشیند
و در اعضا اندک سستی ظاهر شود و رنگ روی سرخ گردد
اما کسی را که رطوبت مزاج بسیار باشد و فربهی بیش از حد
معده حرکت کردن بهتر است تا رطوبات زیادتی تحلیل
رود و بدن باعتدال آید و تیر انداختن و کباده
کشیدن و کشتی گرفتن و لعب بانواع خانجه در بعضی بازیها استعمال
مثل یک پا سیب بدست نگاه داشتن و یک پای رفتن و نگاه
موزون نیک است و همچنین به نشستن خفتن و بعد از آن نشست

وگر خود از زمین جدا کردن دو دست و پای بر زمین منعکس قایم
ساختن و راه رفتن و این حرکت نیک است جهت قوت پشت
و گرده و اعتدال اینها موجب صحت و از افراطش سبب مرض
اما یکی دیگر از ریاضات دلک است و آن با فراط و تفریط و
باعتدال می باشد سر دلک که بچیزهای خشن و با فراط و قوت
تمام نمایند چنانچه آن محل سرخ شود و خون دران ریزد و موجب
فربهی و زیادتی آن محل میگردد و هر دلک که بچیزهای
نرم و باهستگی و سستگی بود موجب لاغری میشود و آنچه
باعتدال باشد در نرمی و سختی و کثرت و قلت هم موجب فربهی
باعتدال خواهد بود و هر عضوی را از اعضا نوعی ریاضتی
باشد که بآن قوت و ضعف آن عضو ظاهر میگردد مثل
سینه را بآواز خواندن اگر باعتدال خوانند رطوبات ازان دفع
میشود و گاه باشد که از افراطش خشونتی دران پیدا
گردد پس باعتدال موجب صحت سینه باشد و گوش را حفظ
صحت و تقویت باوازهای خوش است و چشم را بدیدن

صورتهای

صورتهای خوب و مطبوع و مقبول از آدمی و غیره اما سواری
اسپ و چوگان باختن و اسپ تاختن همه بدن مناسب است
و موجب حفظ صحت تمام بدنست و دران حرکت بدنی
و حرکت نفسانی است و اعتدال آن موجب صحت است
و افراطش سبب مرض و سکون بدنی و نفسانی نیز بهمین
سبیل والله اعلم **اما تدبیر خواب** و بیداری پیش ازین مذکور
شد که هر کدام از اینها ضروریست و ما گریز اما خواب جهت آنکه
حواس ظاهری متوجه باطن میشود و از شغل باز میمانند
پس موجب استراحت اعضا باشد از ماندگی و تردد و کثرت
شغل و اگر کسی مدت مدید خواب نکند همگی اعضای او کوفت
ناک و مانده شود بنوعی که سبب مرض بلکه موجب هلاک گردد
پس خواب کردن باعث راحت اعضا و قوی و حواس است
و همچنین مدد هضم و چون حواس ظاهر متوجه حواس باطن
شود و حواس باطنی قوت یافته موجب تحلیل مواد و نضج اخلاط
میگردد و پس معتدل آن سبب صحت باشد و مفرطش موجب

مرض و بهترین خواب آنست که بعد از گذشتن غذا از فم معده و میل
او شروع در هضم بود یعنی طعام خوردن و همان زمان خواب
کردن نیک نیست که موجب خام شدن غذا و قراقر و نفخ میشود
و بهترین خواب آنست که کسی غرقی خواب کرده یعنی خیال مستغرق
خواب شود که اصلا خبردار نباشد و اول بپهلوی راست
بخسپد اندکی تا وقتی که طعام از معده گذشتن آغاز کند
و بقعر معده رسد بعد از آن بپهلوی چپ خواب کند خواب طویل
تا جگر بگرد معده در آید و موجب هضم غذا شود و چون هضم
معدی تمام کرده باز بجانب چپ خواب کند تا غذا از
معده بجگر رود و هضم کبدی دریابد و خواب بر شکم کردن
موجب زیادتی هضم است اما بر پشت خواب کردن
بدست موجب امراض ردیه میشود مثل فالج و سکته و غیره
و خواب روز مذموم است از آن رنگ روی زرد میگردد
و زحمت سپرز پیدا میشود مگر آن قدر که از شب خواب
نکرده باشند و زعوض آن خواب کنند بعد از طلوع

آفتاب یکدو ساعت و این نوع خواب مستحسن است و میان
و آخرهای روز مذموم اما اگر جهت ترطیب دماغ که موجب بسیاری
خواب شود گاهی روغن بنفشه بادام و روغن کدو در بینی چکانند
و کف پای و کف دست بآن چرب کنند مناسب است و گاه
خوردن نیز چون منوم می باشد نیک است و بیداری بسیار موجب
ضعف بدن و دماغ و معده میشود و از ضعف دماغ امراض
دماغی مثل مالیخولیا و جنون و خیالات فاسد و غم و اندوه
و ضعف بصر و سمع و امثال آنها پیدا میگردد و از ضعف
معده امراض بسیار حادث میشود که گفتن آنها لازم نیست
زیرا که گفته اند مرض معده ام الامراض است پس در بسیاری
بیداری نباید کوشید اگر کسی صحت خواهد ولیکن اعتدالش
موجب صحت است والله اعلم چهارم در تدبیر استفراغ
و احتباس بدان چند نوع است استفراغ بطریق
عرق یا بول و براز یا قی یا اسهال یا خروج یا مخرج می باشد
و چون بدن را از بدل ما یتحلل ناچار است و آنچه بر بدن وارد میشود

چنانچه مکرر مقرر شده تمام جزو بدن نمی تواند شد بلکه فضلات
آن می ماند و اخلاط ردیه از آن پیدا میشود و آن اخلاط
آنچه در معده باشد به قی دفع میکرد و آنچه در عروق
بعرق یا بادرار و آنچه در امعا باسهال و مجموع اینها تمیز
دیگر در تدبیر بعضی ازین ضروریات گفته خواهد شد که آنچه
متعلق بهوا است در فصول گفته شود و آنچه متعلق باکول و شرب
در انواع ماکولات و مشروبات و آنچه منسوب بحرکت و سکون
در انواع آن از حرکت بدنی مثل سعی در هر فصل از زیاده و کم
کردن و از حرکت نفسانی مثل اعراض که فرح و غضب است
و آنچه استفراغ و احتباس است در مثل تدبیر در حمام و وقت
بسیار و کم کردن و تدبیر در فصد و حجامت در استفراغات
دیگر مثل استعمال مسهلات و مدرات و تدبیر در جماع و آنچه
بدینها ماند پس اعتدال در هر یک موجب صحت است و افراط
سبب مرض و احتباس نیز افراطش موجب مرض است مثل
قولنج وغیره و اعتدالش سبب صحت و اینها داخل فصل چهارم است

والله اعلم

والله اعلم **فصل سیوم** در فصول سته هر فصلی از فصلهای
سال را منجمان جدی گفته اند و اطبا جدی اما نزد منجمان آغاز
هر فصلی است که آفتاب به برجی رسد از بروج منقلبه و آن چهار است
حمل و سرطان و میزان و جدی پس هر گاه که آفتاب
باول حمل رسد تا اول سرطان بهار و از اول سرطان تا اول
میزان تابستان و از اول میزان تا اول جدی خزان
و از اول جدی تا اول حمل زمستان باشد اما اطبا بهار را روزگاری
گویند که در شهرها معتدل برودت و حرارت علی السویه باشد
و احتیاج بجامه گرم و آتش نبود و یا از حرارت و برودت
احتراز نباید کرد و محل شکوفه و حرکت نباتات باشد تا وقتی
که میوه ها برسد و این قریب پنجاه روز میشود و آغاز بهار را قبل
از رسیدن آفتاب بحمل است یا بعد از آن بچند روز تا وسط ثور
و فصل خزان ها بیشتر از رسیدن آفتاب باول میزان است
یا بعد از آن بچند روز تا نیمه عقرب و دیگر زمستان باشد و صحرا
نشینان دواب و از آنکه فصل بهار را رسیدن آفتاب باول

حمل گویند همچنانچه منجمان گفته‌اند وهرگاه که ثریا طالع شود از
تابستان شمارند وچون سماک رامح طلوع کند خزان باشد وهرگاه
که ثریا غایب شود اول زمستان والله اعلم اما در معرفت
کیفیات فصول سته فصل بهار معتدل‌ترین فصول است
در حرارت وبرودت ورطوبت ویبوست چه گاه که آفتاب
بنقطه حمل آید از سمت الراس یعنی بر نقطه اعتدال بود که
در غایت بعد وقرب نباشد بدین جهت نتوانند که حار بسی
شود وبرودت ورطوبت زمستانی تحلیل سبب باید تا چون
وسط فصل شود وهوا در غایت اعتدال باشد پس درین فصل
تن را از اخلاطی که در زمستان جمع شده پاک باید کرد وبیشتر
از آنکه هوای بهار آنرا متحرک سازد اخراج شود یعنی اگر خون
غالب باشد اول فصد کنند وبعد از آن مسهلی که مناسب مزاج
باشد اختیار نمایند ولطف اطعمه خورند واز حلویات احتراز کنند
وشربتهای خنک چون شراب لیمو وسکنجبین وشربت
انار منجوش وامثال اینها نوشند ولباسهای مایل بگرمی

بوشند واز پوستهای مثل سنجاب وقاقم وبره نازک خشکی
درین فصل مناسب است وفصل تابستان حار یابس است
چه هرگاه که آفتاب بسرطان آید غایت قرب او بسمت الراس
باشد وهوا را حار کند ورطوبت به یبوست مبدل گرداند
تا چون فصل باخر رسد هوا در غایت یبوست باشد ودرین
فصل در قلت غذا وحرکت ومباشرت سعی باید کرد واز اشیای
بارده مثل گلاب وعرق بیدمشک وعرق کاسنی وشربتهای
خنک اختیار نمود واکثر لباس کتان پوشید واز مسهلات
وقی بافراط اجتناب کرد واطعمهٔ که پخته باشند مثل ترش
غوره آلوچه وسماق وامثال اینها اختیار نمود وفصل خزان
بواسطه آنکه آفتاب باول میزان رسد وقرب وبعد او
بسمت الراس علی السویه گردد وهمچنانچه در بهار که آفتاب بحمل میرسید
فصل در حرارت وبرودت معتدل باشد بخلاف رطوبت ویبوست
چه آفتاب تابستانی هوا را یابس کرده واسباب رطوبت جمع نکرده
پس درین فصل هوا از برودت بامداد وحرارت نیم روز

نگاه باید داشت و لباس بدستور بهار مایل بگرمی بپوشید و بپرهیز از هوای
سرد محافظت کرد که درین فصل زکام و نزله بسیار افتد و تن از
اخلاط پاک ساخت و از افراط میوه احتیاط نمود و بگلقند
آفتابی و شربت انار بودنه و معجونات معتدل اشتغال
میکرد و فصل زمستان بواسطه آنکه آفتاب باول جدی
در سمت الرأس غایت بعد باشد و نیز جهت کثرت امطار و
خالی از رطوبت نخواهد بود و درین فصل حرکت بسیار باید کرد
و لباس از حریر و پنبه و پوستین از الطاسی و سمور می پوشید
و اطعمه و اشربه حاره می نوشید و گاهی نخیل برورده و معجون
فلاسفه ارتکاب میکرد و از مسهلات وقتی با فراط اجتناب
می نمود و باید دانست که هوای تابستان هوائیست که از شدت
قرب بطبع آتش شده یا هوائیست که رطوبات و اجزاء از و
تحلیل یافته باشد یا هوائی باشد که دخانهای ارضی یا دخانیه باشد
و هوای بانیروز میتان هوائی باشد که اجزاء میاه با او ممزوج
شده یا هوای که از شدت برد کثیف مانند بخار آب گشته و هوای

بهار

بهار هوائیست که رطوبات فضولی اندکی از وی تحلیل یافته و باقی
بحرارت بهاری معتدل شده و اما در معرفت خاصیت هر هوای
نسبت باشخاص و امزجه باید دانست که هوای معتدل بتن
معتدل صحیح موافق است و مریض را هوائی نافع باشد
ضد مزاج و مرض او و اما هوای حار تن را لاغر و رنگ روی
زرد و اخلاط را محترق گرداند بدین جهت سبب نقرس
و خارش اعضا و مراجعت نمودن امراض و صداع گردد
و خواب آورد و مسام بگشاید و جهت کثرت تحلیل و عرق
و قلت بول موجب کثرت خون و ضعف و حیض و اسهال و موی
و تشنگی و قلت شهوت طعام گردد و سبب حرارت قبل بود
و بدین جهت خون قلب بارد و در بسیار اعضا نفوذ کند و
تمامت اعضا را حار گرداند و اگر در تن رطوبات و اخلاط زاید
باشد از اعفن کند و سبب تب شود و هوای حار هم
صحیح را مطلقا موافق نباشد اما کسانی را که امراض بارد
دارند چون لقوه و فالج و تشنج که از رطوبت باشد و کسانی

را که خواهند که مسام ایشان گشاده شود و رطوبات زاید و
تحلیل یابد مفید و نافع خواهد بود و هوای بارد امزجهٔ صحیحه
را بسیار موافق باشد چه تن محکم کند و مسام را منجمد گرداند
بدین سبب حرارت غریزی میل بداخل کند و طعام را هضم
نماید و شهوت طعام غالب گرداند و حواس را صافی کند و
آنرا از امراض حاره نجات دهد و اخلاط را غلیظ و ساکن گرداند
تا از عضوی بعضوی نرود و ازین جهت عدم تولد ورم در شتا
باشد و چون رطوبات بعرق تحلیل نیابد و در تن بماند ادرار بول
بسیار باشد و بدین جهت طبیعت اجابت کمتر کند و هوای
رطب حفظ رطوبت در بدن نماید و مردم لاغر و کسی را
که یبوست بر مزاج غالب باشد نافع بود و جلد را لینت و صفا
دهد لیکن کیموس بلغمی در بدن حاصل کند و هوای یابس ضد است
کیموس صفراوی در تن جمع شود و هوای غلیظ بسبب غلظت
روح و پریشانی و کندی حواس باشد و افعال جمیع قوتها را
پست گرداند و هوای تیره مردم تنگ دل کند و نفس زدن

در

در هوای غلیظ و تیره متعسر باشد جهت آنکه اجزاء دخان
با هوا آمیخته شود والله اعلم **فصل چهارم** در ارکان معالجات
و ملزومات حفظ الصحت و اجتناب از موانع و مکروهات آن
و این فصل مشتمل بر دوازده بابست **باب اول** در تدبیر حصول
آنچه نافع است از اغراض نفسانی و عدول از آنچه مضرت
باب دوم در تدبیر مساکن و تفاوت و انواع آن **باب سیوم**
در چگونگی استفراغات از مسهل و قی و حقنه **باب چهارم**
در فصد و حجامت و علق و منافع و مضار هر یک **باب پنجم**
در جماع و نفع و ضرر آن **باب ششم** در معرفت حمام و نشستن
در آبها **باب هفتم** در معرفت آبهای معادن و فایده
و عدم فایده هر کدام **باب هشتم** در تدبیر سفر کردن و احوال
مسافران در سرما و گرما و در محافظت نمودن اعضا از آنکه
ضایع و فاسد نشود و ضایع شده را باصلاح آوردن و نگاه
نمودن رنگ روی از آفتاب **باب نهم** در بیابان و در رفتن از میان
و تدبیر ماندگی ایشان **باب دهم** در معرفت جواهر عطر

دریاحین **باب یازدهم** در تدبیر طعام خوردن وکیفیت
آن وضع امتزاج بعضی به بعضی ومضرت خلط کردن آنها خاصه آنچه
بعضی مذکور شد ونفع فرح کردن اشیای نافعه **باب دوازدهم**
در طبع ومزاج اطعمه از حبوب ولحوم وآنچه از آنها سازند
وطبع ومزاج شیر وپنیر وقروت ومانند رطب ویابس وآنچه
با آنها مانند ودر حفظ صحت احتیاج بان باشد **باب اول** در
حاصل کردن آنچه نافع است از اعراض نفسانی اطبا آنچه
را طب روحانی گفته اند وسلاطین وارباب دولت وعقل وحاصل
کردن آنچه نافع است از اعراض نفسانی تکلفات وتدبیرات
نموده اند اما آنچه نافع است شادمانی ولذت وفرح وبسط
خاطر است وهرچه موافق طبیعت روح باشد ومزاج بدن را
حار رطب سازد وآنچه مضرت اندوه وغم وترس وبیم وقبض
خاطر است وهرچه موافق طبیعت روح باشد ومزاج بدن
را حار رطب طبیعت را بارد ویابس سازد که مزاج موت است
وچنین گفته اند که مضرت اعراض مراتب بدتریست از مضرت

امراض

امراض کیفیه بدتر از مضرت سموم داشته اند جهت آنکه سمی که بجهت
وقتی چند مهلت میدهد تا مزاج بدن ومزاج روح را فاسد
میسازد وموجب امراض یا موجب هلاک میشود **اما** اعراض اکثر از آن
قبیل است که حکم سم الساعة دارد واثر آن در حال ظاهر
میشود وطریق استیصال نافع واستر واد وضار بد ونوع
تواند بود **اول** آنکه ملاحظه آثار وعلامات اعراض نفسانی
نمایند تا هر یکی را تا بیخ جهت وعلاج بعضه کنند چنانچه خشم که
حرارت را افروزد واو را باستماع سخنان نیکو وحکایات
فرح انگیز وبازیهای بوالعجب حاضر کردن کسانی که مؤانست
ایشان داشته باشند وشربتهای بارد علاج کنند و
همچنین اندوه وترس که مضعف حرارت است وموجب
برودت دفع مضرت با امیدهای قوی واستماع آرزوهای
بلند ومجلسهای دلگشای ومحبوبان رعنا وجوانان زیبا رفع
نمایند وخویشتن را با فنها ودستانهای نرد وشطرنج
ودیگر نوع لهو ولعب مشغول سازند وملاحظه نمایند که میل

طبیعت بچه چیز زیاده است از جهت حفظ صحت و تحصیل فرح
آن چیز حاصل نماید والله اعلم **باب دوم** در تدبیر مساکن
هر مسکنی که ارتفاع آن بلند تر باشد هوا و نسیم آن خنک تر
خواهد بود و دم زدن دران هوا خوشتر خواهد نمود و هر مسکنی
که ارتفاع آن پست تر باشد هوای آن گرم تر و غبار انگیزتر
و دم زدن دران ناخوشتر خواهد بود و هر مسکنی که از یک جانب آن
کوه باشد و از دیگر دریا هوای آن تر خواهد بود و باران بسیار
خواهد آمد و خالی از عفونت نخواهد نمود و اگر کوه از گل باشد درین
عفونتی زیان کارتر خواهد بود و اگر مزاج ولایت گرم باشد
عفونت و بیماری عفن دران ولایت بسیار خواهد افتاد و خاصه اگر
مسکن آن در نشیب باشد و اگر با این حال لها جانب شمال بسته
باشد و جانب جنوب گشاده بیماری بیشتر خواهد بود و مسکنی
که زمین آن شوره بوم و نزدیک بمعدن کوگرد و نفط و امثال
اینها باشد هوای آن از اعتدال دور بود و مسکن در دریا
ترمی باشد و مسکن کوه خاصه که مقابل مشرق بود هوای

آن

آن درست و مردمش قوی و دراز عمر و درشت سخن باشند
و مسکنی که زمین آن گل پاکیزه باشد و کوه دور و دریا از وی
دور هوای آن معتدل و خوش بود و مسکنی که درمیان
بیشهها باشد خاصه که حشرات ابی و غیره آن دران تولد
کنند بسیار بد بود و مسکنی که بر ساحل دریاست هوای آن درست
تر باشد جهت آنکه دریا عفونت نپذیرد و اگر نهاد شهر
بد افتاده باشد و کسی خواهد مسکن خویش دران شهر بنهاد
نیک بنیاد کند چنان باید که ارتفاع خانه بلند باشد و همه
خانها که دران مسکن بود درهای بجانب شرق داشته باشد
و گذار شمالش گشاده بود و چنان سازند که شعاع آفتاب
در بیشتر خانها در افتد و سقف خانه رفیع بود و درها عریض
و بلند کنند والله اعلم **باب سیوم** در باب استفراغ مسهل و قی
و حقنه اما در استفراغ ده شرط کرده اند **اول** امتلا و جهت
آن خلا مانع است که موجب استفراغ امتلاست چون موجب
نباشد موجب نخواهد بود **دوم** قوة است و جهت آن ضعف

مانع است که استفراغ موجب زیادتی ضعف میشود و چون ضعف
زیاده گردد ممکن نباشد طبیعت بمقاومت مرض و دفع نتوان
کرد آنچه دفع کردنیست سیوم مزاج است پس افراط حرارت
و یبوست و برودت و قلت دم مانع است جهت آنکه درینها
رطوبت اندکی خواهد بود پس اگر استفراغ واقع شود اخراج
خواهد شد رطوبات محموده که اصل صحت مزاج بلکه حیات بآن قایم
است و موجب مرض بلکه هلاک خواهد گردید چهارم سحنه است
پس افراط لاغری و فربهی و تخلخل اعضا مانع است جهت آنکه
افراط لاغری و دقه و تخلخل دلالت بقلت رطوبات فضلیه میکند و
اخراج آن موذی باخراج رطوبات محموده میشود اما آنکه
سمین و فربه است مانع استفراغ است جهت آنست که عروق ایشان
چون خالی شد از رطوبات درمی رود بانها گوشت و سمین
جهت عدم مانع که رطوبت بالیه باشد که باستفراغ دفع شده
پس عارض خواهد شد ایشان را خفقان چیزی که رسیده عارض میشود
پنجم امور عارضی است مثل اسهال و قروح امعا که مانع استفراغ

است

است و این ظاهر است ششم سن است پیری و طفولیت
مانع استفراغ است جهت قصور قوت اینها و در دوره دیگر
منع بیشتر است هفتم وقت است پس گرما و سرمای بسیار مانع است
اما در گرمای بسیار جهت آنست که شدت گرما محلل رطوبات است
پس دران وقت اخلاط بکثرت تحلیل کم شده و قوی ضعیف
گشته و استفراغ موجب تقلیل اخلاط و زیادتی ضعف میشود
ازین جهت مانع باشد و همچنین اگر ادویه مسهله حاره باشد
پس مناسب نیست استعمال آنها در زمانی که شدت گرما بود و نیز
به تجربه معلوم شده که استفراغ دران محل موجب حمی میشود و اما
سرمای بسیار جهت آن مانع استفراغ است که اخلاطی که منجمد اند
بواسطه سرما بیحرکت میباشند بر دوا یعنی و در اعمال بصعوبت میکند
دوا اینها و همچنین قوه هاضمه که قوی می باشد در سرما پس مانع میشود
دعمل کردن دوا را هشتم بلدیست پس بلاد حاره و بارده مانع
استفراغ است و دلیل این هر دو مثل دلیلیست که در حرارت
و برودت وقت گفته شد نهم صناعتست پس صنعتی که دران گرمی

بسیار در مزاج بید اشده باشد مانع است مثل کسانی که دایم در حمام
کار میکنند حدادان وامثال اینها پس اخلاط ایشان بسیار
تحلیل میرود و مزاجشان گرم می باشد ازین جهت آن
ضعیفها مانع استفراغ است دهم عادت است پس آنکس که استفراغ
عادت نکرده متاثر نمیشود و بدوای قوی از ین جهت استفراغ
نسبت بآنکس ممنوع است چه دوا منافی طبیعت اوست و نیز طبیعت
او تعب بسیاری باید از دوا بجهت عدم عادت و نموده اند
که انتقال از ضد بضد عدو طبیعت است و نیز گفته اند العادة
طبیعة خامسة للکیفیات الاربع وچون این ده شرط در استفراغ
مرعی باشد سزاوار انست که پنج چیز دیگر مقصود و منظور کرده
در هر استفراغی اول استفراغ آنچیزی کنند که موذیست در بدن
بکیفیت و کمیت دوم استفراغ بقدر قوت مریض باشد و علامتش
آنست که خفتی واقع شود مریض را بعد از استفراغ وچون قوة
باشد طبیب نترسد از بسیار عمل کردن دوا زیرا که چون مریض
تحمل عمل دوا داشته باشد و قوة دفا کند و اخلاط واجب الدفع

بیار

بسیار باشد از کثرت عمل خوف نیست و هر زمان که مریض دوا
اسهال صفرا خورده و منتهی شود به بلغم بس حبس کردن واجبست
جهت انکه بدن از صفرا پاک شده خواهد بود و چون منقطع شود
بلغم و اسهال سود اآغاز کند این نشانه اول است به نقاء
صفرا پس حبس کردن واجب تر باشد جهت انکه سودا اکثر است
در بدن و دراخته همه اخلاط دفع آن می شود اما هر وقت که
منتهی بخون شود دران خطر عظیم است جهت انکه خون افضل اخلاط
است و طبیعت بان قایم پس اشتغال بان موجب قهر طبیعت میکرده
دران وقت فی الحال حبس کنند اما تشنگی و نفس معتدل بعد از
استفراغ اسهال و قی نشانه نقای کامل است و تشنگی بازدیاد
نشانه افراط استفراغ است و استیلای مرض سیوم آنکه استفراغ
از جهتی بود که ماده میل بآن جهت داشته باشد مثلا غثیان
علامت انست که ماده میل بجانب قی دارد و مغص و میل انست
که ماده را میل بجانب اسهال و حکمت درین آنست که اگر استفراغ
بجهتی که ماده میل بان جهت داشته باشد بر طبیعت آسان است

وکلفت کمتر میرسد اگر مانعی باشد این معنی را بس ترک کنند
و از جهتی دیگر استفراغ نمایند **چهارم** آنکه آنچه اخراج مینمایند
از مخرج طبیعی باشد و عضوی که ماده از آن عضو میکذرد و احسن بود
از اعضای دیگر و صعبه باشد تا که ماده بر و کمتر کذرد و مثل باسلیق
ایمن جهت امراض کبد اما وجه آنکه خروج از مخرج طبیعی باشد
آنست که بر طبیعت آسانتر بود دفع ماده از آن مخرج کردن و وجه
نقل ماده از عضو چنین است که اگر عضو شریف باشد توجه ماده بآن
باشد ضررست از نقل با چنین و آنکه صعب و ربود ظاهرست **پنجم** آنکه
استفراغ بعد از نضج باشد بر سبیل وجوب در امراض مزمنه
و بر سبیل استحباب در امراض حاره مگر آنکه ماده در غایت هیجان
باشد که در آن توقف کردن و منتظر نضج بودن ضرر بیشتر دارد
از آنکه نضج نیافته دفع ماده کنند جهت آنکه چون ماده در غایت
هیجان باشد اگر استفراغ آن بنضج موقوف دارند تحلیل
که طبیعت ماده را بعضو رئیسی یا بعضو شریفی اشتغال نماید که
ضرر آن بیشتر باشد از ضرر نضج نیافته دفع کردن این بود موقوف

علیه

علیه استفراغ بمسهل یا بقی یا بحقنه بجهت کیفیت ماده و هر یک
در چه وقت مناسب است و منافع و مضار هر یک جهت جدا جدا گفته
میشود **اول** مسهل فایده وی آنست که پاک میسازد همه بدن را عموماً
و امعا را خصوصاً از اخلاط فاسده و هر خلطی را دارد نیست که
در محل خود و گشته خواهد شد **و اما** مسهل گاهی که جهت حفظ صحت
باشد شرایط وقت آن رعایت باید کردن و مناسب آنست
که در فصل بهار یا فصل خزان باشد و بیان ما نزدیک که مواد
در آن وقت در او و یا و میدهد طبیعت استیصال آنچه دفع
کرده است و موجب قصور در حفظ صحت است دفع مینماید و اگر
جهت علاج باشد نظر بشرایط نکنند **اما** ایام بحران بنوعی
که در مبحث بحران مقرر شده ملاحظه نمایند یعنی روز در آن
مسهل ندهند و دیگر جمع میان دو مسهل و میان مسهل و عاصر
ممنوع است اما اگر ضرور باشد اول مسهل دهند و متعاقب
عاصر جهت آنکه مسهل تلیین می نماید ماده را قابل دفع میسازد
و عاصر بعد و اوان عضو را افشردن و عصر از ماده باز منقبض

پاک میکند اما سبب جمع نکردن دو مسهل یکجا آنست که عمل هریک
اگر مخالف باشد در کیفیت موجب تحیر طبیعت میشود
ویکی ابطال دیگری میکند واگر موافق است دیگی مقوی
دیگریست قوة سرد و بر طبیعت غالب خواهد بود وپس ازین جهت
ممنوع است دیگر اولی آنست که پیش از مسهل بحمام روند
و وقت آن بمسهل هرچند نزدیک تر بهتر اما بعد از مسهل حمام
نکرده بلکه ممنوع است واگر مسهل یکی از حبوب باشد مثل حب
ایارج فیقرا یا نوغاذیای امثال اینها مطبوخ مناسب حب دهند
یعنی حب جهت هر خلطی که داده باشند مطبوخ مناسب آن باید
داد تا مسهل تمام عمل نکند از طعام وآب اجتناب باید کرد وخواب
مضعف مسهل است اگر داره قوی باشد واگر ضعیف بود
باطل میسازد عمل آنرا واگر زود بعد مسهل نباید جرعه آب گرم
یا گلاب گرم بپاشند واگر سبب ضعف معده بوده باشد
قدری دانه مصطکی بخایند وبلع نمایند واگر مسهل مطلقا
عمل نکند موجب اضطراب وقلق وامثال بسیار شود اول

بیافات

وحمولات بدو باید کرد واگر باینها نشود حقنه مناسب است واگر
باین نیز نشود دعوق عمل شود و تهوع ظاهر باشد فصد باید
کرد واگر مسهل عمل بیش از حد کند حبس بتدریج باشیای
قابضه مثل رب سیب وبهی وغیر اینها باید نمود وسد اطراف
کرد واگر ممکن باشد بحمام برد واگر باینها حبس نشود قدری
تریاق فاروق یا فلونیای رومی باید داد ودلک بها فل
ودلک اعضا مناسب است واستعمال نخلخها اواب کلها وآب
میوهای قابض وصندل وکافور کرد و همچنین محجمه بر اضلاع
نهادن وکشیدن وبر معده بابین دستور محجمه نهادن
مناسب است وآنچه مجربست در حبس یه مثقال حب الآس
بریان کنند ودر دوغ جوشانیده وچندانکه منعقد شود باید داد
که حبس میکند البته وقی کردن بآب گرم اسهال را باز میدارد
واز هوای خنک منع باید کرد وکه میامات را سپید و دوباره زد
وموجب زیادتی اسهال میشود اما مضار مسهل آنست
که هر وقت که طبیعت عادت کرد بدفع فضلات بعد مسهل ترک

آن متعدد است و مداومتش موجب ضعف معده میشود بلکه اعضاء
و قوی بکثرت مسهل ضعیف میشوند و تمثیل کرده اند که جامه هرچند
در شستن پاک میشود و اما فتور پیدا میکند در وی و از هم میرود
و چون اکثر اجزای مسهل ادویه حاره حاده می باشد و اکثر
درجات اینها قریب بدرجه سمی شده چون بر بدن وارد شود
تاثیر اینها باعضای رئیسه میرسد و هرچند که ملاحظه کلی در
اصلاح شود احتمال ضرر خواهد داشت پس اولی اینست که تا ضرور
نشود مسهل اختیار نکنند والله اعلم اما استفراغ بطریق
قی فواید آن بسیار است شیخ نقل از بقراط کرده که در یکماه
دو بار قی می باید کرد متوالی که یکی اصل باشد و دیگری
متمم آن یعنی اگر اندکی از خلط مانده باشد یا بعد از قی
اول پیدا شود قی دوم تدارک آن نماید و گفته است که بقراط
ضامن حفظ صحت آنکس که چنین قی کند شده و اگر زیاده
ازین باشد ردی است اما چون بطریق بود استفراغ میشود
بلغم و مره صفرا و پاک میکرد معده و میرود گرانی که در سر باشد

وزیاده

و زیاده میسازد روشنایی چشم و دفع میکند تخمه و امتلا و نفع میدهد
کسی را که در معده او مرار صفرا ریزد و پس رنگ روی او خوب
میشود و اشتهای طعام پیدا میکند و نفع میدهد مردم لاغر
را یعنی فربه میسازد و قروح کلیه و مثانه را نیک میگرداند
و این علاج قویست جهت جذام که بدترین مرضهاست
والعیاذ بالله و همچنین صرع سعدی و یرقان را نفع میدهد
و رعشه و فالج را فایده تمام میرساند و از معالجات کلیه است
در و بهق و برص را و گفته است که در ماهی دو بار این چنین قی
کنند در پی هم اما روز آن دو وره آن غیر معین است اما لکن
بعضی که میان ماه گفته اند جهت آنست که مواد در نصف
ماه بطریق مد و تزاید می باشند پس دران وقت اولیست
و قی بر امتلا بهتر است و اگر احتیاج یعنی باشد هر کس را
جهت حفظ صحت آن خلطی که مدعا دفع وی است مقی مناسب
آن باید و بعد قی بتقویت معده بر [illegible] مثل و با
یا شربت فواکه مناسب است و طعام نیز مثل غوره با یا مزوره

سماق یا امثال اینها مردم صفراوی را و نخود آب مردم بلغمی را
اما مضار قی چون بقی مداومت کنند موجب ضعف معده میشود
و چشم را از ان ضرر تمام میرسد پس در حالت قی و خریطه
باندازه چشم خانه باید دوخت و او را پر ساخت و بر چشمها
و بعد از ان قی کرد و اگر بسهولت قی نیاید به پر مرغ [illegible] نمود و
همچنین از افراط قی گاهی دندان قصور میکند و حلق منفجر
میشود و چه بسا که ماده مستفرغ میگردد و تدارک بعضی و مضمضه
کنند مثل رب توت و حب الآس به روغن گل چرب نمایند
و دهن سرکه و آب بشویند و تدارک افراط قی با شیای
قابضه کنند و اگر قی مطلقا نایستد مداوا بحقنه سازند و گاهی
قی علاج قی میشود و همچنین باسهال بکنند و خواب کردن باز میدارد
و اگر فواق غالب شود مسکن آن معطسات است و آب گرم که
اندک اندک نوشند و اما اگر کزاز و انقطاع صوت پدید آید
پس نافع است شد اطراف و تکمید معده بروغن زیت که در ان
سداب جوشانیده باشند که بدن در آب جوش یا آب گرم نشانیدن

والله اعلم

والله اعلم اما استفراغ بطریق حقنه و آن معالجه ایست
فاضل جهت نقل فضلات از امعاء و تسکین اوجاع کلیه
و مثانه و رودهای آنها و امراض قولنج خصوصا و جهت جذب
فضول از اعضای رئیسه عالیه پس اگر مانع باشد که ادویه
بدان سبب مسهل نتوان داد مثل ضعف معده یا در امعا
ثقلی بود که تا آن دفع نشود مسهل کار نکند پس حقنه ضرور باشد
و کسی اگر در دماغ مرضی بود و بواسطه ضعف معده مسهل نتوان
داد هیچ علاج بهتر از حقنه نیست اما حقنه نیز مضعف جگر است و
مورث حمی و دوار و [illegible] حقنه اگر بسیار گرم باشد ضعف آورد و
نوعی که بعضی انجا مد و اگر بسیار سرد بود و باد کند و بهترین
اوضاع حقنه آنست که بر پشت خسپند و بعد از عمل پای بر بالا کنند و
خود را جنبانند و بعد از ان بر طرفی که الم و وجع باشد خسپند
و زمانی قرار گیرند تا عمل نیک کند و بهترین اوقات جهت حقنه
وقتیست که هوا معتدل باشد [illegible] تا قلق و اضطراب و کرب
کمتر شود و پیش از حقنه حمام مناسب نیست جهت آنکه حمام منتشر و متفرق

اخلاط است و حقنه جذب اخلاط محتقنه میکند پس قبل از حقنه
مناسب نباشد و در حمام گرم بطریق اولی که مناسب نخواهد
بود والله اعلم **باب چهارم** در فصد و حجامت و علق اما فصد استفراغ
کلی است و کلی بودن باین معنی است که از کل اعضا خون فاسد
مستفرغ میشود و باین معنی که کل اخلاط استفراغ می یابد جهت آنکه
خون مرکب جمیع اخلاط است هرگاه که فصد کرده شود از هر خلطی جزوی
کم خواهد شد و فایده وی آنست که اگر در خون زیادتی بود که آن
زیادتی موجب فساد اخلاط شود بفصد کردن اعتدال پیدا
یابد و اگر زیادت نشود اما در کیفیت آن قصوری شده باشد
یعنی رداءتی پیدا کرده باشد پس چون فصد واقع شود اصلاح
می آید و گاه باشد که این هر دو امر سبب فصد شود و فصد موجب
اعتدال هر دو گردد و فضیلت دیگر فصد بر سایر استفراغات آنست
که چون رگ بگشایند و خون ظاهر شود و کیفیت و کمیت آن معلوم
گردد اختیار در آن هست که مقدار واجب از آن کم کنند و
در دیگر اخلاط در حالت استفراغ این اختیار نیست و چون قبل از این

در تشریح آورده و شرایین معلوم شد که حیات تمامی اعضا بخون نسبت
یا بطریق شرایین که آن بخار لطافت خون است که از جگر بدل
آمده و از دل بهمه اعضا میرسد یا بطریق اورده که آن خون
غذای همه اعضاست که از عروق آورده جهت بدل ما یتحلل
هر جا میرسد پس این هر دو فایده گاهی مترتب میشود
که خون در کمیت و کیفیت اعتدال داشته باشد مثلا روغن
چراغ گاهی که باعتدال بود در کمیت و کیفیت موجب بقای
چراغ است و چون از اعتدال بیرون باشد موجب فنای
آن خواهد گشت و از پس که خون محتاج الیه است در بدن بعضی
از متقدمان اخراج آن بهیچ وجه جایز نداشته اند و گفته اند
که تعدیل خون در کمیت و کیفیت باشربه و اغذیه بدل توان
کرد پس حیف باشد اخراج آن جواب ایشان گفته اند که
مضرت زیادتی خون و غلیظ و فاسد شدن آن دفعی است
و اصلاح بفصد نیز دفعی اما اصلاح باغذیه و اشربه بتدریج
است و اکثر آنست که تا دمی که از زیادتی و غلظت

واقع میشود اما مهلت نمیدهد باصلاح تدریجی پس فصد اولی احسن
اصلاح باشد اما در حالت فصد طبیب را دست بر نبض آن
شخص نهاده باید نهاد که فصد کند خون بقدر قوت گرفته
شود و بعضی مقید بمقدار خون می باشند که بوزن چندین
و چندین بستانند آن غلط است چون رنگ و قوام خون
بحال خود آید و کمیت آن بمرتبه رسید که موجب غشی نشود می باید
بست و هرگاه که سبب آن بوده فصد اهمی باشد تا رنگ
خون بحال خود نیاید البته نه بندند و بقراط گفته است که
هرگاه که ذات الجنب فصد کنند خون تا برنگ خود نیاید
نبندند مگر ضعف زیاده شود که نبض بنقص انجامد یا امساس بیشتر
باشد در رنگ خون دیر تنگ گردد و موجب غشی شود در این وقت
اگر بیشتر بربندند جایز است و چون ضرور باشد مثنی سازند
یعنی روز دیگر باز زنند که خون کم گشته تا مقصود حاصل شود
و در حالت فصد کردن غشی کمتر اند و چون فارغ شوند و خون
بستند غشی در ان وقت بیشتر واقع شود و اگر پیش از فصد

قی کنند

قی کنند یا در حالت غشی قی افتد غشی بر طرف میشود و تدبیر
در باز داشتن غشی آنست که پیش از فصد محرور مزاج را
شراب سیب یا شراب انار یا شراب غوره یا شراب
بهی دهند و مبرود مزاج را پیش از فصد شراب نار پودنه
یا مسیبه فرمایند پس از فصد گوشت آب دهند و در حالت
فصد باید که دوا المسک حاضر باشد که بجای آن اگر غشی بسیار افتد
و بوهای خوش مثل مشک و عنبر و سیب و بهی که وقت غشی
هر کدام در محل بکار اید و اگر در اثنای فصد غشی پیدا شده اندکی دوا
المسک بگلاب حل کرده در گلوی انگبین ریزند و بوهای
خوش بکار برند غشی بر طرف گردد و اگر با بهینا بحال خود نیاید
پر مرغ در گلو کنند تا قی شود که قی کردن و بحال خود آمدن
معا می باشد و در تبهای نوبت روز نوبت رگ نشاید
زد و در دیگر بیماریها مدار بر قوت و غلبه خون نهاده اند
چون معلوم شود که سبب بیماری غلبه خون است بار دوم
آن خون کم کنند و بعضی وقت خون کم کردن تا نیم بیماری

خاصیتش تا چهارم اختیار کرده و ازین گذشته ممنوع داشته اند
اما بعضی بر آنند که چون تحقیق شود که سبب مرض بسیاری فساد
خونست و قوة نیز که رفتن آن وفا می کند مقید وقت نباشند
حتی تا چهل روز از بیماری گذشته قصد جایز داشته اند و چون
قصد ضرور شود جهت بیماری مقید ساعت نباید بود اما جهت
حفظ صحت هر گاه که ماه از سیزدهم و چهاردهم گذشته باشد
از چاشت تا میان روز مناسب است و محرور مزاج را
چون دو ساعت از روز گذشته باشد لایق است اما همه
استفراغات در فصل بهار بهتر باشد و بعد از آن در
فصل خزان و روزی که فصد کنند دیگر روز طعام
لطیف و کم باید خورد جهت آنکه مقصود از فصد کردن کمی
قوت خونست و طعام قوی مقصود را باطل میکند و دیگر
آنکه از روز که خون کم کنند معده و دیگر اندامها ضعیف
میشود و پس طعام قوی و غلیظ را هضم نتوانند کرد و اگر خورده
شود هضم بد خواهد بود و خلط بد تولد خواهد نمود و فصد بعد از

اسهال

اسهال و جماع و بیخوابی و رنج و تعب بسیار و حمام و مجموع استفراغها
خوب نباشد لا اقل سه روز یا دو روز پیش از فصد اینها نشاید
و بعد از فصد راحت و آسایش باید تا خون صالح بجای خون
رفته باز آید اما رگها که بیشتر زنند قیفال است و اکحل و باسلیق
و حبل الذراع و اسیلم و باسلیق ابطی و مابض و صافن و عرق
النسا و همه این رگها در تشریح آورده قبل ازین مقرر شده
و معین گشته اما قیفال علتهای سر و چشم و بینی و کام و دندان
و زبان و لب را سود دارد و باسلیق علتهای جگر و سپرز و
ذات الجنب و دردهای سرین و زانو و ساق و قدم را
مفید باشد و اسیلم دنبال باسلیق است از دست راست
درد جگر را سود دارد و از دست چپ درد سپرز را و حبل
الذراع در بعضی دستها نازل باسلیق است و در بعضی
با کحل آمیخته و گفته اند که منفعت آن مثل منفعت قیفال باشد
و قیاس بر خلاف آنست و فصد صافن خون را از هر جا
بالا فرود آرد و آلات تناسل را سود دارد و حیض بگشاید

و اسیر را فایده دهد و بعضی زیر زانو را است و بعضی گفته اند که قصد
قصدان درد احشا و درد پشت را سود دارد و منفعت فصدان نزدیک
از قصد صافن است چنین که بگشاید درد مقعده و درد بواسیر و درد رحم
را نفع رساند و قصد عرق النسا در درد عرق النسا را سود دارد
و منافع دیگرش بمنافع صافن نزدیک است اما قیفال امورب
باید زد و یا از پهنا در بوده باید تا به عضل و عصب و غشای آن
بر نیاید و اندر زیر انگل عصبیست احتیاط باید کرد و درازا
باید زد تا بعصب آسیبی نرسد و باسلیق بسیار باحتیاط باید
گشود که زیر او شریانیست قاعده آنست که آنرا اگر ببندند
نه بندند یا از پهنا و درازا نباید زد و گاه باشد که از هر دو جانب
او شریان باشد و سبب از آن باید داشت و رگ دیگر باید زد
و قصد اسیلم را ساعد باید بست و موربا باید گشود یا از
درازا و دست در آب گرم نهاد و تا خون چند انکه خواهد برود
و رگ صافن را از بالای ساق باید بست و کامی چند باید
رفت و گره از منبه در زیر پای نهاد و که چون پای برود

ورگ

و رگ پیدا شود و ما بعض را نیز بساق بباید بست و چند
گام برفت و چند بار باید نشست و برخاست تا رگ پدید آید
و عرق النسا را از درون قاعده آنست که دستاری بگیرند
دراز و دیگر در میان مقصود محکم به بندند تا نزدیک کعب و چند
بار فرو نشینند و برخیزند و پای بر چیزی نهند و محکم [illegible]
خنصر و بنصر رگ بجویند و اگر در رگ درون در دست یابد
اما پس ظاهر شود نشانه آنست که پس نیش بعصب رسیده و درین
وقت احتیاط تمام کند اگر منجر گزار شود همه تن بروغن بادام
چرب سازند و صندل سرخ و سفید بر شاف ایشان برآمیخته
طلا کنند و خطا اکثر از آن افتد که رگ نیک گشاده نشود و خون
در بر رگ رود و در رگ زدن دست مقصود در آب گرم نگاه
باید داشت و رگ را با ابهام فرو باید گرفت و رگ بسیار نزدیک
که منجر ضعیف میشود و بسیاری [illegible] نباید کرد و بکشند و
در زیر رگ سیر و و [illegible] مردمی که عرقش بسیار کنند رگ ایشان
تنگ تر باید زد و هر گاه که نیش بشریان رسید و این

کشایند فی الحال سر رگ بباید گرفتن و داروی که مذکور میشود
بران بستن که محکم شود و اینست دارو دم الاخوین انزروت شب
یمانی قلقطار کندر صبر از هر یک درمی صمغ و سنگ دو درم این
مجموع بکوبند و بپیزند و بسپیده تخم مرغ و قند بران خانه عنکبوت
بران محل و حوالی آن نهند پس از چند روز برفق بگشایند و اگر خون
ساکن نشده باشد باز ببندند و هر چند روز می گشایند و دست
بر سر بالشی با سایش نگاه دارند تا خون نگشاید و نشان رگ سینه
نبض شریان آنست که خون آن رقیق باشد و حرکت بیرون
آمدن خون بطریق نبض منتظم بود و در حال نبض ضعیف شدن
گیرد و اگر گوش نزدیک او برند آواز خون جهیدن شنیده اما کودکان
و پیران را فصد نشاید کرد و ایشان را حجامت بجای فصد باشد
و با خون حجامت گوهر روح چیزی خرج نشود اما با خون فصد
جوهر روح بسیار رود و کودکان تا از شیر باز نکنند [illegible]
حجامت نباید کرد و پیران را پس از شصت سال تا ضرورت نشد
و حجامت نکنند و فصد بطریق اول و مناسب آن بود که در سیزدهم

یا چهاردهم

یا چهاردهم ماه فصد و حجامت نکنند و توقف نمایند تا نور ماه
نقصان پذیرد و از جهت آنکه ماه در روز چهاردهم ممتلی بود و از نور
و اخلاط در تن حرکت نموده و میل بجانب ظاهر کرده باشد
و اندرین وقت خلط نیک و خون صافی بیشتر آید و خلط
بد کمتر و هرگاه که نور ماه نقصان گیرد و خون صافی
باز گردد و اخلاط که با خون حرکت کرده باشد بواسطه علت
باز پس مانده و بدان زود سبب که خون صاف باز گردد باز
نتواند گشت بدین سبب اما فصد و حجامت اندر نقصان نور
خلط فاسد بیشتر آید و خون و خلط صالح کمتر و تمامی عروق
که احتیاج بفصد آن میشود از صورتی که در صفحه آینده
تعین شده مبرهن است   این صورت شیخ
ابو علی ابن الحسین السینا رحمة الله علیه ساخته است
اما در وقت آنکه سلطان سعید خوارزم شاه بر ولایت
غزنی حرکت کرده فرید الزمان محمد سبزواری رحمه الله که
در علم طب جالینوس ثانی بوده و سلطان او را ابنا به بدایی

میداشته و پیوسته در سفر و حضر ملازم و مجاور بوده چون بعضی
نزول فرموده اطبای آنجا هر یک کتابی و تبرکی نادر در حجامت
ادمی آورده اند طبیبی کاملتر از اطبای آنجا شاه اسمعیل
جرجانی رحمة الله علیه بوده که صاحب ذخیرهٔ خوارزمشاهیست
این صورت نیز آورده و الله اعلم صورت اینست اما در استفراغ
بطریق حجامت بدانکه حجامت تنقیه حوالی جلد است خصوصا و تنقیه
محال دیگر بطریق اماله عموما و خون رقیق بحجامت بیشتر از خون
غلیظ مستفرغ میگردد و منفعت آن در بدنها و موی
اندک نیست جهت آنکه بحجامت اندک خونی اخراج میشود و آن
نیز خون رقیق می باشد و موجب ضعف آن عضو محجوم میگردد
و اول اینست که حجامت در وسط ماه بود در وقتی که ماه از
از سیزده و چهارده گذشته باشد جهت آنکه در اول ماه
اخلاط در حرکت و هیجان نمیشود و در آخر در نقصان اند
پس اوسط ماه مناسب است اما آنکه روز سیزدهم و چهاردهم
مناسب نیست جهت همان دلیل است که در فصد گفته شد و افضل اوقات

بجز

جهت حفظ الصحة فصل بهار است یا فصل خزان و روز بهتر است
از شب گاهی که چند ساعت از روز گذشته باشد و واجب است
که حجامت بعد از حمام نکنند مگر آنکسانی که خون در بدن ایشان
غلیظ بود پس بحمام روند و بعد از حمام یکدو ساعت توقف کنند
بعد از آن حجامت نمایند و حکمت درین اینست که حمام منتشر
و مفرق اخلاط است و حجامت جامع آن چنانچه در پیش گذشت
پس عمل هر یک ضد دیگری خواهد بود و ازین جهت ممنوع است
و فواید آن باعضا چنانست که حجامت بعضی اعضا مستحب است
و بعضی مکروه اما آنچه نافع است از اوجاع مثل امراض عین
از جرب و رمد و جرب و سبل وغیره و امراض فم مثل بخر و
وجع امراض عین اسنان و ضرس وغیره امراض رأس عموما و امراض
حلق و امراض اذن و انف اما حجامت بر آن عضو که مکروه است
یکی قفاست که موجب نسیان میشود همچنانچه فرموده حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم فان مؤخرة الدماغ موضع الحفظ و تضعف
الحجامة و همچنین بر فم معده موجب رعشه رأس است و بر سینه نیز

بدست کم جهت حبس کردن نفث دم و سعال باشد اما موجب خفقان
میشود و حجامت بر ساق مثل فصد است و تنقیه خون و ادرار طمث
میکند و حجامت تحت ذقن جهت اسنان و وجه و حلقوم و تنقیه
نیک است و حجامت قطن جهت دمامیل فخذ و بثور و نقرس و
بواسیر و ریاح مثانه و رحم مناسب و حجامت بالشرط و بدون
جایز است اما آنچه استره میکنند و خون کم میکنند جهت مواد غیر
برنجی بهتر است و آنچه استره نمی کنند جهت مواد برنجی و کاسه
حجامت بی شرط حاجت گرم ساختن عضو و خون بان عضو کشیدن
می نمایند و جهت تحلیل ریاح بهمین طریق می باشد محجمه بر مقعد
نهادن و کشیدن جذب مواد از سر تا پا میکند خصوصا از سر
و گفته اند حجامت باشرط سه فایده دارد اول تنقیه آن عضو
دوم بقاء جوهر روح بغیر استفراغ آن سیم عدم تعرض
باعضای رئیسه و نفع در است که استره عمیق کنند خصوصا در دم
غلیظ را و اما کودکان را بعد از دو سالگی حجامت جایز است و اگر ضرور
باشد قبل ازین سن نیز توان کرد و پیران را بعد از شصت سال

جایز

جایز نیست البته و طعام بعد از حجامت بیکساعت توان خورد
و در دم صفراوی بعد از حجامت شربت انار با سکنجبین بعرق
کاسنی نوشند و بلغمی شربت نبات با گلاب و عرق گاوزبان
خورند والله اعلم اما علق گفته اند بعضی زهرآگین است می باید
از ایشان اجتناب کرد و نشانه آنها آنست که سر بزرگ
داشته باشند و لون آن سیاه یا سبز بود و گردن و دنبه داشته باشند
و شبیه بمار است و ماهی و بعضی که بر آنها خطهای لاجوردی
در الوان بود و هم از سمیت خالی نباشد و حادث میشود از آنها
اورام و سبختی و نزف دم و حمی و استرخای اعضا و قروح
خبیثه پس اجتناب ازین اصناف واجب باشد و بعضی
دیگر را که در آبهای ایستاده متعفن گیرند نیک نباشد اما آنچه
در آبی گیرند که دران جا مخواب وزغ بسیار باشد که آن را طحلبی
گویند نیک است اما جذب علق اغور است از جذب حجامت و دوا
که علق را اگر بگیرند بعد از یک روز کار فرمایند تا آنچه در شکم
آنست بدر رود و از خون چیزی دهند بعد از آن بر عضو اندازند

و آن عضو را با آب گرم بشویند و بمالند و علق بیندازند بعد
از آن که خون کشیده باشند نمک یا خاکستر بروی بریزند
تا از عضو جدا شود و اگر خون از موضع علق نایستد پارچه
سوخته یا خاکستر بر ریزند و استعمال علق جهت امراض جلدیست
مثل سعفه و قوبا و امثال اینها والله اعلم **باب پنجم** در جماع
و منافع و مضار آن افضل جماع آنست که بعد از هضم معدی
و کبدی واقع شود و جماع بر امتلا موجب انواع امراض است
و سبب ضعف تمام بدن و احتیاط که لا اقل طعام بقعر معده
رسیده باشد که جماع کنند و در اعتدال هوا بهترست
و همچنین در اعتدال بدن یعنی گاهی که در بدن یبوست
و برودت و رطوبت و حرارت غالب نباشد جماع کردن
اینست و اگر خلاف اینها واقع شود بهر حال در امتلای
بدن بهترست که در خلای آن زیرا که خلا سبب ضعف
و ذبول میگردد و حرارت موجب تب میشود و برودت
سبب رعشه و رعده و دق و شیخوخت پیدا میشود و منافع

آنست که حافظ صحت جماع گاهی کند که شهوت صادق داشته
باشد و انتشار تمام شود و بتکلف و فکر در مهیجات جماع
نباید کرد و از کثرت ریاح بلا شهوت نباشد بلکه بشهوت
کامل و کثرت منی بود و هرگاه که بعد از جماع حقیقی در خود و را
در نفس انبساط و در خاطر نشاط پدید آید که جماع در وقت خود
بوده و جماع معتدل بمحل موجب انتعاش حرارت غریزی
می شود و بدن را باعتدال می دارد و شیخ او را بوده که هر گاه
که جماع و فصد بوقت خود باشد موجب استفراغ فضول
و تخفیف جسد و اعتدال بدن می شود و سبب فرح میگردد
و ازاله فکر و وسواس سوداوی میکند جهت آنکه جماع
خصوص بمحبوب او شان او آنست که موجب انبساط نفس
و سرور و لذت گردد و نافع باشد اکثر امراض سودا
وی و بلغمی را و نفع رساند او جامع کلیه و مثانه را جهت آنکه
اکثر فضلات رویه با آن دفع میشود و بسیار باشد که
تارک جماع با امراض مثل دوار و سدر و ظلمت بصر و ثقل بدن

آینست

و ورم که خصیه مبتلا گردد و هرگاه که جماع کنند از این امراض
خلاص یابد وگاه واقع میشود مردان از ترک جماع و جمع شدن
منی بخارات متصاعد میگردد و بدماغ و مرض و مثل اختناق
رحم که زنان از نرسیدن بمرد می شود حادث میگردد و علاج
آن از جماع کردن بهترینست چنانچه زنان را ضد این مفید است
اما از مضار جماع آنست که از افراطش و از آنکه شرایط
آن مرعی نباشد سقوط قوت و ضعف بصر و رعشه و فالج و سستی
عصب و تشنج و بیحواسی مفرط واقع می شود و همه اینها
جهت استفراغ بسیار است از رطوبتی که نزدیک انعقاد رسیده
یعنی نزدیک شده که جزو بدن شود و از اینجهت گفته اند که
منی مضر اخیر است و شارح موجز مولانا سدید گازرونی
گفته که ضعف استفراغ پنج مثقال منی چند ضعف استفراغ
صد مثقال خون است و همچنین بسیاری ضعفش بسبب آنست
که مستفرغ می شود جوهر روح جهت لذتی که با منی می باشد
که با خون در آن مرتبه مستفرغ نمی شود و اکثر مردمی که بینه

ایشان

ایشان تنگ است و دل ضعیف و علیل یا معده ضعیف اگر بدی
ترک جماع کنند از امراض مذکوره و مثل خفقان و سقوط اشتها
و ضیق نفس و امثال اینها خلاص می شوند جماع غلمان گفته اند
که آنکه استفراغ است از جماع نسوان جهت آنکه قوت جاذبه
ایشان در رحم است و منی بیشتر می کشند و ضعف بیشتر واقع
می شود و چنانچه ضعف جماع زنان دو برابر جماع غلمان گرفته اند
اما در جماع غلمان احتیاج بزیادتی حرکات میشود و جهت آنکه
استفراغ منی غیر طبیعی است بخلاف استفراغ منی در نسوان
و شیخ گفته جماع غلمان قبیح است نزد جمهور و حرام است
در شرع نیز منفعت ندارد و از جهتی اضر است و از جهتی اقل ضرر
جهت اضر بودن آن زیادتی حرکت است و اقل ضرر بودن
آنکه منی کمتر دفع میشود نسبت بنسوان و اجتناب باید کرد از
جماع عجوزه همچنانچه از مار افعی می گریزند و از صغیره نیز باید دور
و از زن حایضه و زنی که مدتی مرد با او نرسیده باشد اجتناب
باید کرد اما نه بمرتبه عجوزه که ضرر عجوزه از همه بیشتر است و زن نفسا

وزن بدشکل وزن کبر همه مضعف اند بالخاصیة وجماع مجبوب بکتر
ضعف می آورد با وجودی که منی بیشتر دفع میشود جهت آنکه فرج
که متحرک میباشد حرارت غریزیرا تقویت میکند آن حرارت
عزیزی قوی را و تدارک آفات بآن میشود و همچنین حرکت باعث در
مجبوب نیست چنانچه در غیر مجبوب است و بدترین اشکال جماع آنست
که زن بر بالا باشد و مرد در پایین و احتمال دارد که درین شکل
جماع بعضی از آب منی بماند و موجب قرحه احلیل شود و بلکه از فرج زن
رطوبات باحلیل ریزد و سبب فساد کرده و بهترین اشکال
جماع آنست که مرد بر بالا باشد و پایهای زن برداشته بعد از
ملاعبه تامه و دغدغه پستان و تحکک فرج بذکر و ظاهر شدن
تغیر در چشمهای زن و طلب بسیار از جانب وی شروع کند و از
سبب اشتهی و اشیای که شهوت جماع انگیزد یکی دیدن مجامعت
است از مردم یا از حیوانات و یکی شنیدن کتبی که در باه تصنیف
کرده باشند و یکی حکایات کسانی که در جماع قوت تمام داشته
باشند و حکایات اوضاع جماع و اشکال آن مثل کتاب الفیه

وشلفیه

وشلفیه و اگر اشکال جماع تصویر کرده ملاحظه نمایند داخل است
در تحریک شهوت جماع و تراشیدن موی عانه و زهار محرک
شهوت باشد و بعد عهد یعنی مدتی مدید جماع نکردن موجب ضعف
باه میشود جهت آنکه گویا طبیعت فراموش کرده حالت جماع را آن
بود و آنچه درین باب گفته اند والله اعلم **باب ششم** در معرفت
حمام و نشستن در آبهای حار و بارد بدانکه حمام به تیز مرتبه
دارد حار و معتدل و بارد کاسیی که با فراط گرم باشد
و در آب و هوای آن بسیار نشینند در حفظ الصحة محلل رطوبات
است و از جمله ریاضات و بدن لاغر می کند و در علاج جهت
امراض بلغمی مثل استسقا و فالج و لقوه و غیره نیک است و
کاهی که هوا و آب آن معتدل باشد و اندک نشینند مرطب است
و بدن را فربه میکند و قوی را قوت میدهد و موجب هضم
طعام می شود اما کسی که حرکت مفرط کرده باشد و مانده شده
فی الفور بحمام در نیاید و بعد از ساعتی حمام با تکس بسیار
مفید است اما هوای حمام و آب آن موافق هر فصل و هر مزاج

باید و بسیار نشستن در گرمابه غش و غشیان آرد و مردم مرطوب
بلغمی مزاج را نیک باشد محرور مزاج و اطفال و صبیان را زیان بود
و اگر در بدن اخلاط خام فاسد باشد گرمابه آن را بحرکت درآورد
و از عضوی بعضوی دیگر میل دهد و اگر صحیح مزاج طعام خورده
باشد پیش از هضم بحمام رود بدن را فربه سازد اما بیم سده
بود و اگر غذا در معده هضم شده بحمام روند و مکث بسیار
کنند بدن لاغر سازد و اولی آنست که مردم معتدل مزاج
وسط این حال اختیار کنند یعنی غذا اندکی پس شروع بحمام
روند و محرور را بعد از حمام سکنجبین اختیار باید نمود یا شربتهای
ترش مثل شربت لیمو و با غوره معدّ بحمام روند خصوص مردم
محرور مزاج اما مرطوب را شاید و بعد از حمام آب سرد نوشیدن
سرد خالی از مضرتی نیست اما شربت سرد مردم محرور را
فی الجمله شاید بعد از اندک زمانی و بیرون آمدن از حمام
علی الخصوص که هوا سرد باشد باحتیاط تمام باید که هوا اثر
نکند و موجب امراض نشود و بعضی دیگر از منافع گرمابه آنست

که خواب

که خواب خوش آرد و پوسیده و مسام بگشاید و در حفظ صحت
یکی از ریاضتهاست اما در آب چشمه نشستن شرایط دارد اول
کسی که در مرض یا در نقاهت باشد در آب ننشیند دوم مردم فربه
که فربهی ایشان از پیه باشد در آب سرد ننشینند و اطفال را
نیز جایز نیست در آب سرد نشستن اما مردم محرور مزاج
و صحیح که قوای ایشان قوی باشد چون در آب سرد نشینند
بدن محکم کند و حفظ حرارت غریزی نماید و خمار دفع سازد
اما یک بار در آب سرد غوطه زدن شاید و بتدریج باید
تا برودت آب بجمیع اعضا و اندام یکبار نرسد و باید که
آب در غایت برودت نباشد و در آن بسیار درنگ نکنند والله تعالی
اعلم

باب هفتم

در معرفت آبها مطلق میاه اما آب معدن آهن
مقوی معده و گرده و باه باشد و سپرز را بگدازد و آب
معدن مس نزدیک بمعدن آهن بود و معدن زر از بسیار معادن
بهتر باشد فرح آورد و مقوی دل گرده و آب معدن نقره
نزدیک است در خواص بمعدن طلا و آب معدن گوگرد بخ

وبرص را و اورام بندها و نقرس و درد اعصاب و فالج و دردهای
سر و درد کرده و مثانه که از بلغم بود نافع باشد در آن
نشستن و محرور را مضرتست اما آب معدن زاک مضرت رساند
گرمحیض که بازدارد و اما آب دریا امراض اعصاب را چون
فالج ولقوه و رعشه نیک بود و همچنین مفاصل و نقرس و استسقا را
نافع باشد اما دماغ را ضرر کند و بدن را لاغر گرداند
و اسهال آورد و اینست بعضی از احوال آبها که درین وقت و پیش
ازین گفته شد والله اعلم بالصواب **باب هشتم** در تدبیر
سفر کردن مجملا مسافر از آزار سفر از بیخوابی و تشنگی و گرسنگی
و سرما و گرما و غذا برخلاف عادت و از پیاده رفتن
و بر ستور نشستن و زحمت و مشقت چاره نباشد بدین
سبب قبل از بیرون رفتن بسفر هر چه ظن بود که او را در
راه و سفر پیش خواهد آمد طبیعت بدان معتاد سازد و مثلا اگر
در وقت گرما باشد روز در خانه و جای گرم باید نشست
و از آنچه معتاد است از شرم و غیره خود را باز داشت و از گرما

اجتناب

اجتناب نمود و اگر سرما باشد در جای وسیع مایل بخنکی نشست
تا بهوای صحرا و هوای خنک طبیعت معتاد شود و حرکت و ریاضت
کردن عادت کرد و از اطعمه که در سفر واقع خواهد شد
طبیعت را بدان معتاد ساخت و اغذیه لطیف اختیار کرد
و باید که غذا اندک باشد و تا تن را مسهل و فصد پاک
نسازند بسفر بیرون نروند و چون روند در وقت امتلا
بر ستور ننشینند و چون بمنزل رسند طعام خورند تا آن
وقت که متوجه منزل دیگر شوند طعام هضم شده باشد
و اگر متوجه منزل دیگر باشند و میل طعام شود اندکی اختیار
کنند تا در راه بسته نشوند و اگر سه درم سبک تخم خرفه
بکوبند و در سرکه حل کنند و بپاشامند تسکین تشنگی دهد
و اگر سرکه با آب بیامیزند همین عمل کند و در راه
سخن کمتر گویند تا دهان خشک نشود و تشنه نگردد و اگر تخم
اسبغول را لعاب کنند و آن لعاب را بر سینه طلا کنند
تسکین تشنگی بکند اما در تدبیر سفر کردن در گرما باید که

سر از آفتاب پوشیده دارند و چون خواهند که بر دستور بنشینند
شراب و آنکه اختیار کنند و اندکی صبر نمایند در معده قرار
گیرد و در منزل روغن بنفشه و روغن گل در اعضا مالند
و اگر باد سموم آید دماغ و دهن را بازاری محکم ببندند
و بر آن زحمت و مشقت صبر کنند و بعد از آن پیاز پاره
کرده در دوغ ترش آغشته سازند و آن دوغ را بیاشامند
و روغن گل و روغن مغز کدو و روغن بادام در دماغ بچکانند
و اگر باد سموم بزند گل ارمنی بر اعضای خود مالند و آب
سرد بسیار بر دست و پای و روغن گل و آب برگ بید و گلاب
بر سر کنند بعد از آن در آب سرد روند و پا عتر صبر نمایند
و خویشتن را نیک بشویند و اگر میسر شود غذای بارد
و رطب اختیار کنند و چون آن زحمت تسکین یابد در
شراب رقیق ممزوج میل کنند و اگر تشنه شوند آب خنک
مضمضه نمایند و چون ناچار شود جرعه جرعه اختیار کنند
و اگر تب نباشد شیر بسیار نافع بود و تب یکروزه را دوغ

ترش

ترش بسیار موافق باشد در تدبیر سفر کردن در سرما
اگر در راه سرما یابد چون بمنزل رسند از آتش اجتناب
نمایند و بتدریج نزدیک آتش روند اول خویشتن را در
جای گرم بپوشند و اگر برودت تأثیر تمام کرده و بدن از وی
متأذی شده باشد بجامه پوشیدن اهتمام و شتاب بسیار
کنند و از آتش احتراز نمایند و دست و پای به روغن
زیت یا روغن فرفیون یا روغن قسط گرم کرده چرب
کنند و در اطعمه سیر و روغن گاو بسیار اندازند و اگر در
روغن گاو اختیار کنند مفید بود و هرگاه که برودت
در غایت باشد علی الخصوص که باد وزنده آید معده از طعام
خالی نباید و در اطعمه که واقع شود سیر بسیار اضافه کنند
و بعوض آب شراب اختیار نمایند و صبر کنند تا در معده قرار
گیرد بعد از آن بر دستور بنشینند و اگر سرما از حد باشد
مقدار یک درم انگژد در میان شراب حل کرده میل کنند نافع
بود و در حین سوار شدن با آتش نزدیک نشوند البته و موزه

باید که چنان باشد که پای در وی توان جنبانید واگر
نخست روغن فرفیون گرم کرده با سیر با قطران دریای
الند و پای تا به بپچند و در موزه کنند هر چند برودت غالب
باشد هیچ ضرر نرسد واگر کسی را پای سرما زده باشد
شلغم یا شبت یا این چیزها تو به بجوشانند و پای در آن آب
نهند واگر دوغ تازه بمالند بسیار مفید باشد و اصوب
و مستحسن آنست که پای در آب برف نهند یا در برف گیرند تا
برودت از وی مستخرج گردد و از آتش احتراز کنند البته
و پای را می باید مالید و جنبانید و روغن فرفیون با این
آنها که ذکر کرده شد بر آنجا ریخت و شلغم نخچه در پای بست چنانچه
مذکور شد واگر پای رنگ گردانیده در آب گرم نهند تا خون او تمام
زایل شود و پس گل ارمنی و ریشه که در آب حل کرده طلا کنند واگر
رنگ بسیاهی و سبزی زند نشان تباه شدن و پوشیده گشتن
بود بغیر از جدا کردن تدبیر نباشد والله اعلم اما در تدبیر
محافظت نمودن رنگ روی از آفتاب چیزی لنج بر روی طلا

کنند

کنند چون اسبغول یا سپیده تخم مرغ یا کتیرا حل کرده با آب
یا صمغ گداخته تا از آفتاب پوست روی نرسد و او را
تباه نگرداند اما در تدبیر مضرت آبهای غریب در سفر
پیاز و سیر که مضرت آب را دفع کند و مستحسن آنست که
مسافر از آب شهر خویش قدری با خود همراه داشته باشد
و بهر موضع که رسد با آب آن موضع ممزوج سازد و اگر خاک
شهر خویش همراه ببرد و در آبهای غریب حل کند و چندان
صبر نماید که بنشیند و بپالاید هم صواب باشد و حکما تدبیر
آب و مصعد کردن یا در سفال نو ریختن تا از وی
بچکد و ممزوج کردن شرابها مضرتهای آب را دفع کنند
واگر آب این منزل برگیرند و با آب منزل دیگر بیامیزند
هم شاید و بر فواکه حامضه اختیار کردن دفع ضرر آبها
کند و آب شور با سرکه و سکنجبین باید خورد و اگر حب الآس
و زعرور و شاه توت در آب افکنند و چندان بگذارند که
قوت آن گیرند صواب باشد و مضرت آن معدن زاگ بشراب و چیزهای

که ملین طبیعت بود وزایل شود و دفع مضرت آبهای تلخ
بچیزهای که در ان دسومت و چربی باشند و حلویات باید
کرد و آنرا با خلاب خورند و غذا النخود آب نافع است و
با آبهای ایستاده از چیزهای حار اجتناب نمایند
و دفع مضرت آن بغذا که بارده چون آبی و سیب و ریواج
یا رب این فواکه کنند والله اعلم **باب نهم** در تدبیر پیاده
رفتن و علاج مانده شدن مسافران مردمانی را که پیاده
رفتن عادت است و قوت آن دارند که پیاده روند ایشانرا
بتدبیر احتیاج نیست اما کسانی که معتاد نباشند و قوت
ندارند بحسب ضرورت بر کوه یا بلندی باید رفت چون از
خویشتن دریابند که مانده خواهند شد پیش از انکه مانده
شوند بنشینند و بیاسایند و باز برخیزند و باهستگی راه روند
و اعتماد بر عصا کنند و بدین نوع هر ساعت بنشینند و بالش
کنند و در نشستن پای خود بر بلندی کذارند که خون در پای
ریزد و در استادن پای در آب سرد نهادن فایده دهد

و در رفتن

و در رفتن تعجیل نکنند با آهستگی و آسودگی راه رفته شود
و اگر مانده شوند عضلهای پای را به روغن بنفشه یا روغن بابونه
بمالند و از ترشیها احتراز کنند تا سالم باشند اما در تدبیر مسافران
در دریا ایشان در غذا و هوا مثل حرارت و برودت و جمیع احوال تابع
مانند و مسافران صحرا باشند اما آنچه مخصوص بدیشان بود آ
کر اکثر مردم که در کشتی در آیند سر گشتن و قی بر ایشان غالب
شود و چون قی آغاز کنند نگاه نباید داشت تا تمام مندفع
گردد و معده وقت را یابد و اگر افراط واقع شود و ضعف ظاهر
گردد تدبیر بازداشتن آن باید کرد بچیزهایی که معده را قوی
کند و قی بازدارد و مثل سکنجبین لیموی و شربت انار بودنه و دیگر
از انکه در کشتی رود معده را قوت دهد مستحسن باشد و آبی
و انار و عدس بغوره یا سیر که بحبه تم معده قوی دارد و اجزاء
از دماغ بازدارد و علی الخصوص که با بودنه خورند و اگر شراب
بودنه و شراب انار و شراب فواکه با خویشتن دارند و بوقت
احتیاج اختیار کنند مستحسن و صواب باشد **باب دهم**

مشک

در معرفت عطرها و جامها و ریاحین و نفع و ضرر هر یک اما در معرفت
عطرها و نفع و ضرر آن مشک آنچه معروف و مشهور است هشت
نوع باشد چینی تبتی و طوسی و خطایی خرخیزی و بحری و قنشری
و نیپالی اما رای اکثر برین قرار که نیکوترین مشکها تبتی است و صحیح
آنست که بهترین همه چینی است و نادر الوقوع است و وزن
نافه او قریب هشت درم سنگ باشد و نیم درم سنگ تا چهار
دانگ بود و پوست او پاکیزه و پر موی باشد و مادام که کافور
ببویند او را نتوان سایید چه قوت بوی او حلق و دماغ آرد و از
هر عطری که از دیگر انواع مثقالی کافی باشد ازو دانگی کفایت
کند و چون ساییده شود مانند زعفران بود و نافه تبتی
نیز پاکیزه و لطیف باشد اما فی الجمله موی نازک بود و وزن
نافه او پنج درم تا شش درم سنگ است اندکی شیاف و پاره
ریزه و آنچه تازه تر باشد زرد بود و آنچه کهن سیاه و آنچه
بسیار تازه بود رنگ او سبز مایل باشد اما بعضی گفته اند
که بوی چینی پایدارتر است لیکن بیشتر آن شیاف بود و بسیار سیاه

باشد

باشد و نوعی دیگر طوسی است و میان او و تبتی فی الجمله تفاوتی
باشد الا آنکه موی نافه او سفید و بعضی بر زردی
مایل است و نافه او هشت درم سنگ تا ده درم سنگ بیش
نیست و نیپالی اصل است و به سیاهی مایل و شیاف او بیشتر باشد
و در کتب چینی آورده اند که هر چه از تبتی که مثقال کافی بود از نیپالی
نیمه آن کفایت کند و خطایی مانند چینی است الا آنکه بوی
نافه او بسیار تند باشد و مشک او مانند تبتی بود اما بقوت
او نباشد و نوع دیگر خرخیزی است مشهور و معروف ا
ما اضافه میکنند که در معاجین و منفعتش در خورد قوت
و بوی باشد و نوعی دیگر بحری است که از جانب عمان
افتد آن نیز اصلیست لیکن بوی او بواسطه بخار دریا کمتر شده
و در عطرهای اضافه کنند که زود ساییده شود و نوع دیگر
قنشری است بکار نیاید بجهت آنکه چون بسایند تمام پوست باشد
و وزن نافه او ده درم سنگ بود و همه شیاف و چون خواهند
که مشک را تجربه کنند سر سوزنی بسیر فرو برند و در نافه

زنند اگر بوی سیر باطل شود نیک بود والا مغشوش باشد
و اگر پارهٔ مشک بر آبگینه ریزند و بر روی آتش نهند تا بوی
بر آید اگر بوی مشک نباشد مغشوش است و طبع حار یابس است
بدرجه سیم و بعضی گفته اند بدرجه دوم و ملطف و مقوی
دماغ و دل بارد است و خدا وند غشا را نافع باشد و در بعضی
داروهای چشم بکار آید اما محرور را صداع آورد و مضر بود
کافور و آن عصارهٔ گیاهی هندیست انواع آن بسیار است بهترین
وی قیصوریست و ریاحی و بهر دو در غایت سفیدی باشند اما
قیصوری حلال است و آنچه ریزه است ریاحی است و طبیعت آن
بارد و یابس است در درجه دوم سبب استادن خون باشد
از دماغ خاصه وقتی که اندکی آب مورد با او اضافه کرده
در دماغ چکانند و مضعف معده و قوت باه باشد
لیکن دماغ و دل حار را مفید و نافع بود و در بعضی مرکبات
بکار برند و موجب بیخوابی گردد و بعضی گفته اند که کافور در عطر
مانند نمک در دیک باشد چه کافور بسیار جاذب ریاح

جمیع

جمیع عطرهای شود و بتجربه کافور آنست که او را در آفتاب بگذارند
اگر بگدازد نیک است والا مغشوش و اگر قدری از و بر سر زنج
نهند و آتش زنند مثل شمع بسوزد و دخان سوختن او نباشد

عود

عود انواع آن بسیار است اما نیکوترین همه مندلیست
که بر آتش چون موم بگدازد و دیگر قماریست که از هندی
کمتر گدازد اما بوی او قریب ببوی هندی باشد و تجربه آن
باتش او آن کرد طبیعت وی حار یابس است بدرجه سیم و قابض
است اسهال را که بواسطه برودت باشد نافع بود و جمیع
احشا را قوت دهد خاصه معده را و اخراج رطوبات
عفنه از وی کند و مفتح ریاح باشد و ذات الجنب و دل

عنبر

و دماغ بارد را نافع و مفید بود و سده جگر بگشاید عنبر
چنین گفته اند که آن چیزیست که در قعر دریا روید و بعد از نوروز
بچهل روز ظاهر گردد و بسبب بادی عظیم که دریا را در حرکت
آورد و همچنان که آن حرکت بقعر دریا رسد او را از آنجا کند
و عنبر از قعر او بشکند و بر روی آب آورد و بعضی گفته اند

که چشمهاست که در دریا باشد چون از چشمه بیرون آید مانند
روغن بر سر آب بایستد و برودت هوا دران تصرف کند
وآنرا ببندد و چون آفتاب دران تابد مانند موم شود
مرغان بر آنجا نشینند چنگل ایشان بدان فرو رود و بر نتوانند
آوردن و در آنجا بماند ازین جهت است که چنگل مرغان در عنبر بسیار
ماند و بعضی گفته اند که چون بر روی آب افتد و ببندد دریا
موج زند و آنرا بر کنار اندازد و بر روی ریگ گرم دران افتد
مرغان خواهند که آنرا برچینند بر آنجا نشینند چنگل و منقار
ایشان در آنجا بماند ازین جهت است که ریگ و چنگل مرغان
دران بسیار یابند و از انواع عنبر بهترش شحری است و زمین
شحر میان عمان و عدن است که در کوه این زمین روید
ونوع دیگر است که آنرا قاقلی گویند سفید و چرب باشد
ونوعی دیگر است که آنرا سلاهطی خوانند جهت آنکه در شهرهای
سلاهط ظاهر شود و عنبری که در ساحل زنگستان افتد سیاه
و زهومت ناک باشد و بعضی ازان ماهی فرو برد و باز اندازد و

وچون

وچون بری کنند بوی ماهی دهد طبع آن حار یابس است بدرجه
دوم امراض بارده دماغ را نافع باشد و پیرانرا سودمند
بود زعفران حار است بدرجه دوم و یابس بدرجه
زعفران
اول و قابض و مطبخ و نافع احشا و محلل اورام و مفتح سدد
و مصلح عفونتها باشد و معین جمیع خلط از اخلاط شود و
بوییدن او موجب صداع و طلا کردن او دافع آن باشد
و امراض اعیا را نافع و مفرح دل و سبب قلت میل طعام
گردد و در وی قوتیست مقوی صدر و جگر و فزاید قوت با
و مدر و با موم و روغن صلابت رحم و ورمهای آنرا نافع
و سه درم سنگ ازو موجب فرح مهلک باشد صندل بارد
صندل
یابس است بدرجه دوم ضعف معده و صداع حار و اورام
حاره را مفید باشد و صندل سرخ احرار سفید بود والله
اعلم بالصواب اما در تدبیر جامها جامه که نخست از تن گرم شود
در تدبیر جامها
و بعد ازان تن را گرم گرداند اگر حرارت او زیاده ازان
باشد که از تن اخذ کرده آنرا حار گویند چون جامهای

خز و پوستینها و پشمینها و آنچه مشابه بدینها باشد و آنچه
حرارت آن کمتر از حرارت ماخوره از بدن بود آنرا بارد گویند
چون کتان و غیر آن و کسوت پنبه معتدل باشد و بهترین
کسوتها جامهٔ نرم است از پنبه و حرارت آن زیاده از حرارت
حریر است و جامهٔ نرم شسته شده بهتر از جامهٔ گازر پی
کرده باشد زیرا که نرم شسته بتن چسبد و گازری کرده نشاسته
داده همچنین نباشد و مداومت نمودن بر جامهٔ کتان درست
سبب لاغری تن و سختی پوست گردد و هر جامه که درو
حرارت باشد در زمستان لایق بود و موجب حرارت پشت و
گرده باشد چون پوستین سمور که سبب حرارت پشت و سینه
و جگر و گرده شود و پوستین بره قریب بسمور باشد و رو
باه از سمور کمتر و فنک از سمور کمتر و از روباه زیاده باشد
اما سنجاب و قاقم ازو ازینها بود والله اعلم اما در معرفت
و منفعت و مضرت ریاحین بنفشه بارد است بدرجهٔ اول و رطب
بدرجهٔ دوم مفتح اورام حاره باشد و سینه را نرم کند

بنفشه

سرفه

و سرفه و صداع را که از حرارت و یبوست باشد نافع و مفید بود
و سوزش چشم و معده را زایل گرداند و شراب او ذات الجنب
و ذات الریه و گرده حار و سوزش آب تاختن را مفید و سودمند
باشد خطمی لطیف است میل بحرارت دارد و بعضی گفته اند بارد است
اما حق آنست که حار است و دلیل بر حرارت وی آنست که نضج ماده
میکند و تلیین طبیعت و ارخاء و تحلیل و این افعال بواسطه حرارت
می باشد و مسکن وجع المفاصل و عرق النسا است و بیخ و تخم
او بهق و شوصه از پوست زایل گرداند ریحان بارد و رطب است
و بعضی گفته اند حار است در درجهٔ اول خواب آورد و حرارت
دماغ زایل گرداند و در فصل خریف بوی او موجب زکام
شود نرگس معتدل است بوی او مفید دماغ باشد
بیخ او جراحتهای عظیم را برویاند و اعصاب که از یکدیگر
گسسته باشد بهم پیوندد و اگر پیاز او یکی یا دو میل فرو باشد
قی آورد و بر داء الثعلب مالند موی برآورد گل مرکبست
از چند گوهر که هر یکی را قوتیست مخالف قوت دیگر و قابض و

خطمی

ریحان

نرگس

گل

و برودت و یبوست بر طبع آن غالب است و بوی وی
دماغ حار را و صداع و موی و صفرا وی را نافع است
و کسی را که حرارت و رطوبت دماغ باشد عطسه آورد
و معده و جگر را مفید بود و اگر با مورد و مطبوخ
پیازند ریشها و جراحتهای مقعد را نافع باشد **نسرین**
یکنوع گل است که بپارسی نسترن گویند لطیف است میل
بحرارت دارد مفتح حیض و مفید اورام و درد رحم است
و اگر بخورند اسهال کند و اگر از وی گلقند سازند لطیف
و مقوی معده و مسهل موافق باشد نیلوفر مانند بنفشه است
لیکن بوی و خوردن وی مضعف باه باشد علی الخصوص
بیخ و تخم او در امراض حاره چون حصبه و غیر آن خصوص آن را
وی نافع و سودمند باشد **سوسن** سفید حار یابس است
بدرجه دوم و برگ او بشراب ممزوج ساخته محلل اورام
بلغمی باشد بیخ وی سائیده بر سوختگی آتش نهند و جرب
و بهق و ریشهای سر را مفید بود و گل آن را در روغن پرورش

داده

داده مفید اعصاب و با مفرح حار اضافه کرده مقوی
دل باشد **سوسن** آسمان گون را ایرسا گویند بلغت یونانی
یعنی قوس قزح چه گل او آمیخته است از سفیدی و زردی
و سیاهی و بیخ وی از بیخ سوسن سفید اخوردو آنیده تر بود
و مفتح حیض است و گوشتهای عضلها را نافع و سینه و ریش
شش از نزیم پاک کند خداوند اختلاج و سر گشتن و از زیدن
و ذات الجنب را نافع باشد **یاسمین** لطیف است مایل
بحرارت و یبوست دماغ رطب و اعصاب را نفع رساند
و چون آن را بکوبند و بر کلف طلا کنند نافع باشد و زایل
گرداند **مورد** مرکب است از جوهر و قوت هر یکی مخالف
دیگری است تلخ و قابض است فی الجمله رطوبتی دارد
و لطیف است و برودت و یبوست بر طبع آن غالب
و حرارت در اندک است مقوی دماغ باشد تخم او و آخر
از گل او است اسهال خون و در معده و جمله احشا را نافع بود.
مصعز معتدل است و چون او را بسایند و طلا کنند

کریون را زایل کرداند و رطوبات ریشهای دهان را مفید باشد
شقایق یک نوع لاله است خاریا بس است بدرجه دوم آب
او را در دماغ چکانند رطوبات دماغ را فرو آورد و اگر
بخایند خواب آورد و چون برگ یون طلا کنند پاک نماید و اگر
بکوبند و شیاف سازند مفتح حیض باشد و چون زنان
بپزند و میل فرمایند موجب کثرت شیر گردد والله اعلم

باب یازدهم در تدبیر طعام خوردن اگرچه بعضی از مباحث
این باب در سابق هر دو ریه مذکور شد اما جهت موافقت بعضی دیگر
که ذکر نشده مکرر میکند اما باید که طعام با شتهای صادق
خورند و هرگاه که اشتهای صادق ظاهر شود در خوردن تاخیر نکنند
و بعد از ترک باید که هنوز اشتها باقی باشد تا طعام زود هضم
گردد و امتلا نشود و اگر کسی را از واسطه طعام ثقل پدید آید
روز دیگر در خانه که هوای آن معتدل باشد با استراحت مشغول
شود و خواب کند و اندکی در آن حالت مفید بود و بعد از آن
بحمام رود که ثقل برطرف شود اما اگر از دو طعام خوردن سیری نماید

که طعام لطیف تر در آخر واقع شود و چون برنج در یابی صحت
داشته باشند مثل مهمات صعب غذا بسیار لطیف نخورد بلکه میانه
باید در لطافت و غلظت تا زود تباه نشود و اگر طبیعت
کسی معتاد طعامهای غلیظ شده باشد یکبار ترک نکند تا آنچه
ترک باید کرد و الا بمدتها ضرر آن ظاهر شود و علاج متعذر باشد
و طعام تا نیک نخورد و بسیار تعجیل خوردن نیز نیک نباشد خورده
وسط رعایت نماید و کسی را که معده حار باشد و صفرا دران
تولد کند اول بامداد اندک چیزی اختیار باید کرد و همچنین
آن باشد که لقمه چند نان با شربت ترش تناول کند اما غذای
ضعیف حرب شهوت طعام را زایل سازد و غذاهای سرد اصره را
کند و غذاهای تر سستی اعصاب و اندام آرد مگر کسی را که حرارت
بر مزاج غالب باشد که مفید و نافع بود و ترشیهای بسیار
با طعام خوردن سبب زود ظاهر شدن شیخوخت باشد
اما مضرت نان کسی را که هضم نشود و دیگر روز یا دو از مضرت
گوشت ناگوار باشد و بسیار غذا است که دو نوع از دو رنگ

روز یا در یک نوبت خوردن لایق و مناسب نیست و حکما احتراز
فرموده اند چنانچه بعضی از ان مذکور شد چون دو غذا که با هم
نباید خورد و بعد از آلو و شفتالو و انار و ترش نیکو
هیچ میوه ترش نشاید خورد و برنج با سیر که و هیچ نوعی
ترشی مناسب نیست و پنیر تر با میوه های رطب در یک وقت
نشاید اختیار کرده خورده اما با ماهی شور مناسب نیست و لو
قدید خوردن مطلقا تجویز نکرده اند چنانچه مذکور شد و گرما در
او ضرور و کبوتر بچه با پیاز خام و سیر با جو و ل در یک وقت
نشاید خورد و گوشت نمک سود با شیر نباید پخت و خورد و گوشت
مرغ بجعزات نشاید پخت و نباید خورد اما از کثرت بسیار خام
خوردن با لحوم کلف و سر گشتن ظاهر شود و بعضی از ترشی
آلات با گوشتهای فربه مناسب است و اصلاح آنها بادیان منقا و
نسبت به مزاج محرور را ترشی الات بارد مثل ترشی خیار و
ترشی کبر و ترشی پیاز و معتدل مزاج را مثل آنکه در ترشی
نعناع و غیره مناسب است و گوشت بریان که از شوربا آورده

کرم

گرم پوشیده باشند نشاید خورد که غالب آن باشد
که هلاک کند و اغذیه شور خوردن بعد از فصد و حجامت
سبب جرب و بهق گردد والله اعلم باب دوازدهم
در معرفت طبع و مزاج و خاصیت و منفعت و مضرت
اطعمه از حبوب و لحوم و غیره و آنچه از آنها سازند
و فواکه رطبه و یابسه و شیر و پنیر و مانند اینها و دفع مضرت
و اصلاح آوردن گندم حارست بدرجه اول و در رطو
وبت معتدل تن را غذا بسیار دهد و قوت زیاده
از سایر حبوبات دهد چون از وی چند گونه نان پزند
دفع مضرت و اصلاح آوردن هر گونه از نانها بباید دانست
نان میده در معده بسیار ماند و دیرتر از حنگار
بیرون رود و بیشتر ازو نفخ کند و سبب تولد سده
و سنگ مثانه و گرده شود و صاحب وجع المفاصل و کسانی
را که ازو باد و ریح باشد ضرر رساند و صاحب قولنج
را مضر بود و اصلاحش آنست که خمیر اورا بیشتر کنند و قدری

بوره در آب گیرند و از آب او پاره با آن خمیر بیامیزند کیابی
که ازین نان خورند سکنجبین اختیار کنند و کسی را که از
باد ماریج و مضرت باشد بعد ازین میوه نشاید خورد و اگر
خورد دفع مضرت آن معاجین مثل کمونی و شراب کهن
باید کرد و در خورد و بها سداب و سیر باید انداخت و از ترشیها
اجتناب لازم است و صاحب قولنج پیش از نان شوربای
چرب پاشامد و در غذا آنجا ما اضافه کنند و بر زیتون
نمک بسیار ریزد و بطریق نقل خورد و در انگبین آب بسیار
اضافه کنند و خورد و مرطوب با انگبین همین عمل نماید **نان**
خشکار از وی سی خون سوداوی و جرب و خارش اعضا
و بواسیر و امراض سوداوی تولد کند و این مضرتها بقدر
سبوس باشد هرچند پاکیزه تر بود مضرت او کمتر باشد
و چون بدن از وی غذا کمتر یابد بسبب ضعف بدن کرد و اثر
پیری ظاهر گرداند و لطافت و تازگی رنگ روی زایل سازد
و این نان را با شوربای چرب و شره بها و با شیر و روغن

گاو و سپکه اختیار باید کرد و از ترشی چیزهای شور اجتناب نمود
نان فطیر بادناک بود و صاحب قولنج را ضرر کند و سده
و سنگ مثانه و گرده از وی تولد نماید و دفع مضرت او همانست
که در دفع مضرت نان سمید یاد کرده شد **نان تابکی** غذا
کمتر دهد و از معده دیر بیرون رود و اندکی بوره در آب
باید کرد و آب او را با آن اضافه نمود و اگر نفخ نماید چیزی
کند بشراب کهن یا معجون کمونی دفع کرد نان **کماج** زهومت
ناک و مفسد بود و در وی وقت خاکستر گرفته باشد
دفع مضرت آن همانست که در دفع مضرت نان تابکی
ذکر کرده شد **نان** جو بارد و یابس است بدرجه اول غذا
کمتر از گندم دهد و بادناک باشد و از معده زود
بیرون رود و بدین سبب تلیین طبیعت کند و مداومت
نمودن بر آن سبب برودت بدن گردد و دفع مضرت
آن بشوربای چرب و یا با انگبین و یا شکر باید کرد
و **کشکاب** که از جو پاکیزه پزند پسندیده و ستوده باشد

واگر اندکی نمک اضافه کنند گوارنده گردد باقلی تر بارد و رطب و باد
ناک بود و یابس آن بارد و یابس باشد و بخار بسیار بدماغ رساند
و سپر را گران سازد و قوت مفکره را مضر باشد و خوابهای
پریشان نماید و باقلی رطب چون بپزند باد کمتر شود و بهتر آن باشد
که پوست باز کنند و سبز که بپزند با روغن و سعتر و زیره خورند
واگر خام خورند هم با سعتر و زیره باید خورد و نان سپس که باید
نشست و آب باقلی سینه را نرم کند و بشوید و نان باقلی مفید
باشد و بادناک و مضرتهای باقلی در وی بود و کسی را که از
چیز او ضرر رسید بعد از و چند لواله نان بادیه که بباید خورد
ویا انار ترش و شیرین نخود حار یابس است یک درجه و اندکی
رطوبتی فضلی در وی باشد و مرکبست از حلاوت و ملاحت
و تلیین طبیعت کند و بقوت ملاحت ادرار آرد و آلات بول را
مضر باشد بهجهت با روغن بسیار باید خورد و نمک
اندکی باید کرد و از جهت تسکین ریاح او را با سعتر و زیره
با پودنه و زیره باید پخت جاورس ارزن باز داشت

بدرجه

بدرجه اول و یابس بدرجه سیم سبب پیش طبیعت باشد و اورا
کند اگر پوست کنند و بشیر تازه بپزند و سکه و روغن
بادام اختیار کنند لایق باشد لوبیا حار و رطب است بدرجه
اول بعضی گفته اند سرد و خشک است خونی غلیظ از وی
تولد نماید و بادناک است و بطی الهضم و معده را مضر و [illegible]
و ادرار کند و سبب گرانی سر باشد و خوابهای پریشان
نماید و لوبیای سرخ حار و رطب است و حرارت او زیاده
از لوبیای سفید است و او در ادرار بیشتر از و کند باید آن
و سرکه و خردل باید پخت و لوبیای تر را ببرند و پوست
کنده با زیت و انگاه و سرکه و خردل و سداب بهر کدام
خواهند اختیار نمایند ماش بارد و یابس است بدرجه اول
و رطوبت را با زیره و کرویا و محرور را با روغن بادام و گشنیز
خشک یا تر و پوست کنده باید خورد تا باد کمتر کند و اگر
پوست کنده او را بخت بریان کنند و پس نیز بپزند و آب او بریزند
و اختیار کنند پیش طبیعت غالب گرداند برنج مختلف فیه است

بعضی گفته اند حارست بدرجهٔ اول و یابس بدرجهٔ دوم و بعضی
گفته اند باردست بدرجهٔ اول و یابس است بدرجهٔ دوم غذا کمتر
از گندم و بیشتر از اطعمهٔ دیگر دهد و بطی الهضم باشد و سبب قبض
طبیعت گردد و اورا با شیر تازه باید پخت و با روغن بادام و شکر
باید خورد و با گوشت فربه تازه طبخ شود چنانچه روغن بسیار
داشته باشد تا غذا بسیار دهد و نان او در غذا دادن
قریب بنان گندم است الا بطی الهضم است و از امعا دیر بگذرد
و اورا با چیزهای شور و چرب باید خورد و از شیرینیها اجتناب
نمود اما در طبع و مزاج و منفعت و مضرت لحوم و دفع مضرت
آن بباید دانست که مداومت نمودن بر گوشت جز مردم
قوی صحیح و کسی که حرکت بسیار کند نشاید چه بدن از غذا
بسیار باید و کسی که حرکت کمتر نماید مداومت کردن بر گوشت
سبب امراض امتلائی باشد پس چون گوشت خورد
بعد از آن سه ساعت باهستگی حرکت کند تا زود هضم شود
گوشت گوسفند ازو غذای تمام حاصل شود و بدن را حار دارد

از جهت آنکه ازوی خون قوی تولد کند و امزجهٔ معتدله
را بسیار نافع باشد و در شهرهای بارد و فصول بارده موافق
نماید و کسی که حرارت بر مزاج او غالب باشد اصلاح بسرکه
یا غوره یا سماق یا آلو یا زرشک یا ناردان یا کشک جو باید
کرد علی الخصوص در شهرهای که حرارت بسیار باشد و فصل
تابستان بود و کسی که مداومت بر گوشت خوردن میکند هر روز
او را حرکت بسیار باید کرد تا هضم شود گوشت بره نارسیده
و ناقبول است و از آنکه بره در غایت زهومت باشد و هر گاه
که مصروع گوشت بره بخورد بیفتد و بر گوشت بز مداومت
کردن و بسیار خوردن هم صرع باشد و بز فربه و جوان
و پخته امزجهٔ حاره را فی الجمله نیکو بود و در شهرهایی
که هوای آن حار باشد نیز فی الجمله نیک بود و اگر چنانچه
بز خاله فربه باشد اورا بترشی پخته نیکوتر بود و اما ریاح
ازو تولد نماید و یبوست بر مزاج غالب گرداند و تن
را لاغر کند اصلاح او آنست که در شوربایی که

می پزند نخود و پیاز و شلغم و گزر بسیار کنند و ازین شور
با بقدر کفایت میل نمایند و اگر بعد ازان حلوای شکر اختیار
کنند بسیار مستحسن و مفید باشد **گوشت** گاو غذا بسیار دهد
کسی را که هضم شود اما خون غلیظ و سوداوی ازو تولد کند
و مداومت نمودن بر گوشت گاو موجب سپرز و سرطان
و امراض سوداوی شود و دفع مضرت او باسهال سودا
و تدبیری که افزاید سودا او به را باید کرد و کنند و گاو پیرخ
بهتر بود اما گوساله بسیار نیک باشد و بعضی گفته اند که پیش از
کشتن بخند روز آب کمتر دهند و چون خواهند گاو را افکنند چنین
بدوانند که مانده شود و اندامهای پیشین او ببرکه و
ابزارها باید پخت و اگر گوشت او را بخپت در شور گذارند
و در زیر او دیگ آبی نهند که در آن آب نخود و شبت و نمک
و بوره افکنده باشد و سر شور بپوشند و یک ساعت بگذارند
تا بخار آن آب تر کرده و بعد ازان بیرون آورند و با هر چه
خواهند بپزند بسیار نیک باشد و هیچ گونه فسادی ازو

ظاهر

ظاهر نشود و **گوشت** شتر حار و غلیظ باشد و نسبت بجمیع
دیگرها اغلظ اما در آخرتش اختلاف هست و دم را حار کرد
و امراض بارده را چون درد پشت و درد سرین و عرق
النسا موافق باشد و در آخر تبهای ربع نیز مناسب بود
و او را با نخود و شبت و ابزار حار باید پخت و با خردل خورد
محرور مزاج را بسرکه و انگاره و سپه که کیر و سرکه اشتر
خار شاید خورد و اشتر باید جوان و اعرابی و سرخ
موی و فربه باشد و علفی پاک نموده و گوشت او را اینجا که
در اصلاح گوشت گاو گفته شد تدبیر کنند تا غلظش کمتر
شود و **گوشت** آهو از جمیع صیدها بهترست و سریع الهضم
و خفیف و در این صفات نزدیک بگوشت گوسفندست و مزاج
حار و فرطوب را نافع است و کسی را که لاغر باشد
و یبوست بر مزاج او غالب مناسب بود جهت آنکه سبب
ازدیاد یبوست و لاغری کرده و آنرا با روغن
بادام یا بروغن کنجد تازه بریان کنند و کشنیز خشک

برو باشند و شور با پخته بهتر از بریان کرده باشد
و بسبب گوشت بد بخت جهت آنکه هرچه بسبب که پزند غذا کمتر
دهد گوشت خرگوش پسندیده نیست سوداویست و ازوی
خون سوداوی تولد کند و اصلاح او مانند اصلاح گوشت
آهوست و اگر با آب و نمک و بروغن مهرا پازند بسیار نیک
باشد و اگر بزیر آب جوشیده پا ویزند همچنانکه در صفت
گوشت گاو گذشت پسندیده و اگر در تنور به بخار آب بریان
کنند هم مناسب و نیکوست و مغز خرگوش با فلفل و خردل اختیار
کردن موجب زایل شدن گزیدن اندامها باشد گوشت
خرگور حار و غلیظ باشد و موجب حرارت دم گردد و شور
بای او که بجو و دوشب پخته باشند و دارچینی و زنجبیل
درو کرده باد و وجع المفاصل را بسیار نافع باشد و اگر
باب نپزند و بروغن زیت یا روغن جوز بریان کنند
هم نافع بود و محرور مزاج را بسیار ضرر رساند و کسی
که خوردن او بسیار اتفاق افتد باید که بعد از و غذای

بارد

بارد و در طب اختیار کنند و اگر بواسطه او ثقلی واقع
شود از اسهال واقع باید گوشت اسپ حار و غلیظ باشد
و سبب حرارت خون گردد و از وی خون سوداوی تولد
کند و مردمان لطیف طبع را مناسب نیست اصلاح او مانند
گوشت گاو و شتر باشد گوشت گاو کوهی غلیظ باشد و ازو
خلط فاسد تولد کند و آنچه در تابستان صید کرده باشند
و آب کمتر یافته و زمانی بعید بر صید کردن او گذشته باشد
احتیاط باید نمود که از خوف او بیم هلاکت بود و اصلاح وی
آنست که مهرا پازند و با روغن بسیار میل کنند و اگر بریان
کرده خواهند در تنور به بخار آب بریان سازند و اگر قلیه خواهند
اول باب باید پخت بعد از آن بروغن کنجد بریان کرده گوشت
بز کوهی و میش کوهی قریب بگوشت گاو کوهی باشد گوشت
بط غلیظ و مسقیه باشد و آنچه ماوا در آب پاکیزه تر دارند
بهتر بود و اصلاح وی آنست که بسبب که پزند و سیداب
و کرفس و پودنه اضافه کنند و اگر خواهند که

او را اندکی بجوشانند و آب او را یکبار یا دو بار بریزند بلطیف
کرده یا بنخود و شبت و گندنا و دارچینی بپزند نیک بپزند و
اگر بریان کرده خواهند بخار آب بریان و اگر کباب عت بخار آب
بیاورند بعد از آن بخار آب دیگر بریان بپازند لطف باشند
گوشت کلنگ مانند گوشت بط غلیظ باشد لیکن از و کم باید
ترتیب و پختن او مانند گوشت بط بود و با سپر که و سداب
و کرفس بپزند اما چون بکشند دو روز در هوای خنک
و یک روز در هوای گرم باید گذاشت بعد از آن بپخت و خورد
زیرا که در گوشت او کیفیتی هست چون دو روز بگذارند آن
کیفیت برطرف شود **گوشت کبوتر** بچه حار باشد و سبب
حرارت دم کرده و محرور را نشاید لیکن از معده زود و امعا
تر از گوشت مرغ خانگی بگذرد و شوربای او که بنخود و شبت
پخته باشند تلیین طبیعت کند و مزاج بارد و صاحب قولنج
و درد پشت کهن را مفید باشد و گرده را فربه کند و باه را
زیادت دهد و دماغ و چشم را مضر بود و علی الخصوص که بریان کرده
باشند

باشند و اگر بعد از وی شربتی واقع شود که بگذارد که تبخیر شده
مستحسن باشد و محرور مزاج را سپرکه یا آب غوره یا سماق
باید خورد **گوشت کبوتر و فاخته** و کبوتر دشتی و مرغابی که از
جنس اوست حار یابس است و بطی الهضم در زمستان اختیار
کردن بهتر باشد و اصلاح ایشان مثل کبوتر بچه بود یا پختن
بشوربا و نخود و شبت و گندنا و روغن بسیار بجهت مزاجهای
بارد و اگر بجهت محرور مزاج باشد سپرکه و کرفس و کاهو
و مصوص باید پخت **گوشت گنجشک** کوهی و خانگی یابس است
غذا اندک دهد و حرارت در تن برافروزد و سبب
زیادت باه گردد و مغز و بچه ایشان بجهت باه بهتر باشد و اگر
از گوشت ایشان و زرده تخم مرغ نیم برشت خاگینه بسازند
بروغن زیت سبب مزید قوت باه شود و شوربای
ایشان مزاج بارد را سود دارد و تلیین طبیعت کند و گوشت
ایشان سبب یبوست مزاج شود و هر گنجشک که فربه تر
باشد غذا بیشتر دهد و گنجشکانی که بخوردن ایشان معتاد نباشند

وازموده نباشند اجتناب باید کرد چه بعضی گنجشکان کرمها
وجانوران بد وزهرناک خورند پس کوشت ایشان سبب فساد
کلیه دربدن شود **کوشت تیهو** ودراج وتدرو وکبک همه نیک اند
ودر فصل خریف بهتر وفربه تر ولطیف تر باشد ولطیف
ترین همه کوشت تیهوست وازجمله غذاے لطیف تولد کند
امّا صحیح مزاج را اعتماد کردن برین کوشتها مناسب نیست ومحرور
مزاج باید که بامصوص اختیار کند ومرطوب بروغن وبزبریان
کرده میل نماید صاحب قولنج بشوربا نخود یا بروغن بادام
وبعد از وبقدر کفایت از حلویات میل کند **کوشت ماکیان**
ازو غذای نیک حاصل شود ورطوبت معتدل افزاید وهرچه
فربه کرده باشند سبب ازدیاد فربهی رطوبات کردد وموافق
امزجه معتدله باشد ورنگ روی را لطیف وتازه دارد واز
جهت آنکه ازوی خون لطیف تولد نماید ومنی را زیاده
کند خاصه مغز او وعقل را بیفزاید ومزاج بارد را مداومت
نشاید کرد واعتماد کردن نیز برو نباید که احتمال قولنج دارد

کبا

که باترشیها خورند چون ناردان وغوره واز جهت آنست
که باد وغ وجغرات نشاید پخت وحکما منع فرموده اند
او تمین طبیعت کند وباید که نخود وشب نزنند **کوشت قدید**
ونمک سود وحار یابس است سبب نمک ودیر کداز وقدید بواسطه
داروها که بروی کرده باشند آخر باشد از نمک سوده ومداومت
نمودن برین کوشت سبب جرب وخارش کردد وخونرا
سوداوی کند واصلاح قدید آنست که او را یکشبانه
روز در آب نهند وبعد از ان با اسفاناج وچغندر وتره
تازه بزنند تا یبوست را زایل کرداند واکر از خوردن قدید
تشنگی تولد کند سکنجبین دفع آن نماید **روس** کله کوسفند
رطوبت وغذا زیاده از کله بزوده وکله آهو سبک تر از
هردو باشد ومطلق کله غذاے قوییست وحرارت
در تن ظاهر کرداند وکسی را که یکبار وبسیار خوردن دهد
وباه را دریافت کند ونیکوترین او کله بزغاله وبره بود
وکوشت رخسار وبناکوش وزبان سبک باشد وزود کوارد

وچشم چرب بود وزود هضم شود وچون کله اتفاق افتد از
انگور اجتناب کنند وباید که به اشتهای صادق کله اختیار نمایند
ودر ایام حرارت باید خورد وتا سه ساعت که در وآب نباید
خورد واگر از آب خوردن چاره نباشد اندک اندک وجرعه
جرعه خورند وچون کله واقع شود ویکساعت بگذرد واگر خواب
کنند وخویشتن را بپوشند صواب باشد وچون بیدار گردند
اندک حرکت کنند وبا یکدیگر بروند وآب بقدر حاجت احتیاط نمایند
نافع باشد **باچه** فی الجمله غذا او بد واز وی خون لزج تولد
کند وکسی اگر استخوان شکسته باشد وبسته باشد مفید بود
وبسیار خوردن هم قولنج باشد واگر با سرکه اختیار
کنند از مضرت قولنج ایمن شوند **شکنبه** دیرود بطی الهضم
ومفید باشد وبقیاس گوشت غذا اندک دهد ومداومت
نمودن بر آنها سبب ازدیاد بلغم گردد واز امعا دیر بگذرد
واصلاح وی بسرکه وسپندان وکرفس پودنه وکراویا وزیره
باید کرد وبهترین اشکنبه بره وگوسفند جوان باشد ودر سورباج

آنها یا در کنند تا ونخود وشبت ودارچینی وفلفل اضافه
کنند تا بصلاح آید **جگر** از وخلطی غلیظ تولد کند بقدر
نیک باشد وجگر بره وبزغاله پسندیده بود واما جگر بط ومرغ
خانگی از جگر سایر وحوش وطیور بهتر باشد وجگر گرگ درد
جگر را نافع وسودمند بود وجگر بره بسرکه وگشنیز وکرفس
قلیه کرده محرور را نفع رساند **سپرز** غذای بد معفن سودا
از وی تولد کند واجتناب کردن از وی اولی است **گرده** بطی
الهضم ومعفن است چه گنده وبول بر وی است اصلاح او
بدارچینی وفلفل باید کرد و **دل گوشت** او سخت وبد گوار باشد
وغذای او نیک نبود واجتناب از وی اولی باشد ومصلح
آن ابکامه وپیه در روغن زیت بود **شش** فی الجمله غذا دهد
وبطی الهضم باشد واصلاح وی آنست که در سرکه وکراویا نهند
دو ساعت یا سه ساعت وبریان کنند وشش بره یا بزغاله
باید ودیگرها بکار نباید **ماهی شور** از وبلغم شور تولد کند
وآن سبب جرب وخارش اعضا شود ومداومت نمودن

برو مزاج را تباه کرداند و اکثر آن باشد که منجر باستسقا
شود و از بهر آنکه تشنگی آرد و ادرار کند و اصلاح وی
آنست که بروغن بریان کنند و بعد از آن با شکر یا عسل اختیار
نمایند تا زود هضم شود و محرور مزاج بعد از وی سکنجبین اختیار
کند اما در معرفت منفعت و مضرت فواکه رطبه و یابسه و آنچه
بدینها ماند اما فواکه رطبه رطب حار رطب است بدرجه اول خونی
غلیظ از وی تولد کند و کسی اگر حرارت کبد بود یا صداع یا درد
چشم یا خناق باشد ضرر کند و گوشت بن دندانها را تباه و پاره سازد و
و هرچند غلیظ ضرر او بیشتر باشد و هرچند شیرینتر حارتر بود
محرور دفع مضرت او بسکنجبین یا انار ترش یا آب غوره
کند و بعد از آن دهان را بسرکه و گلاب بشوید چند نوبت
مضمضه نماید و معتدل مزاج را فربه کند و سپیدی
زیادت سازد و ملین طبیعت بود و معده را نیک باشد
و بطی الهضم است مرطوب دفع مضرت آن بعز غوره
و بن دندان پاک کردن کنند انگور حار رطب است بدرجه

اول

اول و حرارت او بقدر حلاوت باشد آنچه نیک رسیده
بود از وی خونی لطیف تولد کند و بدن را فربه سازد
و ملین طبیعت باشد و اگر چند روز آنرا نمک کنند بعد از آن
اختیار نمایند بهتر باشد چه نفخ کمتر خواهد داشت و وی را
که ریح ریاح ملاحظه باید نمود تا از پوست او خورده نشود
اما کشمش را نفخ کمتر است و آنچه بکمال نرسیده و ترش
مزه باشد بد باشد و صاحب قولنج را اجتناب باید محرور
دفع مضرت او باب انار یا سکنجبین کند و صاحب قولنج انگور
غوره بارد یابس است آب او صفرای مزاج را مفید باشد
اما صاحب قولنج مزاج بارد را احتراز باید نمود و دفع مضرت
انجیری کنند که حار رطب بود انجیر حار رطب است بدرجه
اول تلیین طبیعت و ادرار کند و مثانه را پاک و تن را فربه
سازد و از وی غذای لطیف شود و آنچه رسیده و بهتر
باشد بیرا از بسیار موافق بود و اما فی الجمله نفخی داشته
باشد محرور را تب و تشنگی آرد و اخلاط را محترق گرداند

وبدین سبب از بسیار خوردن آن شبش تولد کند و دفع مضرت
او همچنان کنند که در رطب گفته شد زرد آلو بارد و رطب است
بدرجه دوم مفید معده باشد و زود متغیر گردد و تباه شود
و خلطی غلیظ از وی تولد کند و بسیار خوردن سبب تپها گردد
بهتر آن باشد که بعد از طعام اختیار کنند و مرطوب را
جشا و آروغ ترش آرد و محرور مزاج را بسیار موافق باشد
تسکین صفرا دهد و خشک او را در آب آغشته آب او را بیاشامند
تشنگی زایل گرداند و بوی ناخوش که دهان را از حرارت باشد
مفید بود و کسی که از باد مضرت دارد نشاید خورد و دفع مضرت او
بمعجونی کنند که در وی زیره بسیار و مصطکی و بعد از وی آب یخ نیاشامد
خورد **آلو و شفتالو** ابارد است بدرجه دوم و رطب بدرجه اول
و رطوبت آلو بیشتر است زود متغیر و تباه شود و آنچه نیک رسیده
باشد معده حار را مفید بود و بوی دهان را که از حرارت
معده ناخوش شده باشد خوش کند و بعد از وی آب یخ نیاشامد
خورد و بر بالای هیچ طعامی میوه نباید اختیار کرد و دفع مضرت

ایضا

ایضا همچو دفع مضرت زرد آلو باشد **سیب** بارد است
در اول درجه دوم سیب را محبوب القلوب گویند دل را
قوی کند و اگر چه از معده دیر بگذرد اما وی را قوتی دهد
و قبض در طبیعت پدید آورد و محرور را نیک باشد و سیب
نسیان آرد و مرطوب و دفع مضرت او بچیزهای حار رطب کند
امرود بارد یابس است بدرجه اول و خلطی که از وی
تولد کند بهتر از آنست که از سیب تولد کند و بطی الهضم
بود صاحب قولنج را بسیار مضر باشد بعد از وی آب یخ
نشاید خورد و از طعامهای غلیظ و ترشی احتراز باید
کرد و دفع مضرت او بزنجبیل پرورده باید نمود و امرود
تمام رسیده محرور مزاج را بسیار نافع است و تسکین
تشنگی دهد علی الخصوص که چینی باشد **بهی** بارد است
با آخر درجه اول یابس باول درجه دوم اما بریان کرده
او چنان باشد که او را ببرند و میان او را از دانه پاک
سازند و عوض دانه انگبین در کنند با گل آمیخته و در خمیر گیرند

ودر زیر خاکستر گرم نهند پوست مفرط بر طبع غالب کند و آنچه
تشنگی ساکن گرداند و قی و خمار باز دارد و معده پاک و قوت
بازده و ادرار کند و از بسیار خوردن او درد اعصاب شود و قبل
از طعام قبض کند و بعد از ان تلیین **انار شیرین** معتدل است
سینه و حلق را مفید باشد و از و غذایی رطب حاصل شود و
اندکی تشنگی پدید آید و در معده حار صفرا کرده و انار ترش
بارد یابس است و قابض و لطیف معده و جگر حار را
مفید باشد و قوت باه زایل گرداند و صفرا و تشنگی تسکین
دهد و آنرا مزاج بارد را بسیار مضر باشد دفع مضرت
او بزنجبیل پرورده کنند **توت** شیرین حار و بادناک
مفید معده باشد و محرور را صداع آرد و دفع مضرت او سکنجبین
کنند و توت ترش که آنرا شاه توت گویند تسکین صفرا دهد
و معده را بهتر از توت شیرین بود و تلیین طبیعت کند
و آنچه ترش باشد بارد رطب است و خالی از قبضی نیست
و مرطب و دفع مضرت او بگوارشهای حار نماید و بعد از ان

ازتر

از ترشی احتراز کند خربزه بارد و رطب است بدرجه دوم
و برودت بقدر طعم داشته باشد آنچه شیرین تر برودت
او کمتر و معتدل باشد و آنچه تمام رسیده بود سریع الهضم
و مفتح شده و نزد و اسنیده باشد و ادرار کند و گرده
و مثانه را پاک سازد و آنچه نیم خام باشد غلیظ بود
و خربزه بهتر خلط که رسید اعانت او کند و بیخ او قی آرد
مقدار دو درم سنگ بجوشانند و بخورند استفراغ را
کفایت کند و کسی که از سنگ گرده و مثانه رنج داشته
باشد خربزه با نان نشاید خورد و علی الخصوص با نان فطیر
و نان شیر و یا نان روغنی و بعد از طعام نیز نخورند
چه خربزه خلطهای غلیظ را بسرعت هر چه تمامتر بگرده
و مثانه رساند و از ان ریگ و سنگ مثانه و تولد
کند و هر چه شیرین تر و پخته تر باشد زود صفرا شود و
بواسطه حدت صفرایی بسرعت تمام بعروق و مجاری
در رود و از وی تبهای صفراوی تولد کند و بعضی گفته اند

گوارشها بعد از خربزه اختیار باید کرد و نباید که اشت که تحلیل
بصفرا شود و تدبیر آن کند که پیشتر از صفرا شدن از معده بگذرد
بنابر این چنین اختیار کنند که طبیعت زود و تراجابت کند و اگر به
تراجابت نماید زود و غذای ترش چون غوره با دهندان
از ترشیها اختیار کنند و اگر خیار بخیه به اشتهای صادق خورده
واقع شود و بعد از آن چیزی واقع نکرد و در رفتن صفرای
تولد کند الا کسی که مزاج بارد داشته باشد خربزه هندابه
وار رطب از خربزه است و از شیرین دی رطوبتی پسندیده
تولد کند و این نوع رطوبات تسکین حدت دم و صفرا
و هم و بهتهای محرقه و تب غب را زایل گرداند و هر گاه که
در کبد و عروق اندک مایه صفرای غیر طبیعی باشد
بدین نوع رطوبات احتیاج کرد و تا مزاج آن صفرا را متغیر
گرداند بروی غالب شود چه بواسطه قلت صفرا و ضعفت
بدن هر که مسهل خوردن اختیار کرد که دفع آن صفرای
قلیل کند بدین جهت آخر چاره نیابد را سفید و سود مند

باشد

باشد **بادنجان** مرکبست و تیز سوزناک و دم را محترق گرداند و
بدبوی پیاز و جاریاب است و غلیظ و طبیعت ارضی دارد و
نفخ کند و سپوست برفراخ غالب پیاز دو پیر و چشم را ضرر
رساند و از بسیار خوردن بواسیر و قوبا و امراض سودا
تولد کند سپس که مضرت او را از پیر و چشم باز دارد و مفتح سده
جگر و سپرز باشد و هر گاه که در رنگ آب بجوشد و بر روغن
تازه یا بادام بریان کنند اثر مضرتهای او زایل گردد
و اگر او را بشکافند و نیم روز در نمکاب نهند و بعد از آن بخوبی
و آنچه خواهند پزند بهتر باشد و مضرتهای او کمتر شود و آنچه
در سرکه نهند و پاسمتی کذارند طعام را گوارد و اشتها
آرد و صفرا ساکن گرداند **عناب** بارد و رطب است در درجه
اول و در برودت و رطوبت معتدل است و در او اندک
تیزی است و بعضی گفته اند حار و رطب است در درجه اول
و معده را بد باشد و بطی الهضم و بعضی گفته اند درد
گرده و مثانه را سود دارد و سینه را نرم کند و حدت

خون زایل گرداند و بسبب آنکه رطوبت او لزج است خون را غلیظ
کند و بواسطه غلظ حدت او زایل شود اما در معرفت خوزاکه
یابسه و آنچه بدینها ماند خرما در منفعت و مضرت مانند
رطب است و در دفع مضرت نیز همچو وی اما قوی
تر از وی است انجیر خشک درشتی و تقطیر بول را نافع باشد
گرده و سینه را پاک کند و تن را فربه و قوت باه را زیادت
و تلیین طبیعت نماید و اخلاط عفنه را از مسام بیرون برد
و از این جهت کثرت شپش کرده و دفع مضرت او تجام دوغ
بسیار آوردن و خوشتن را بوزه و آرد نخود و اشنان
شستن باید کرد و محرور دفع مضرت او با نار میخوش و سکنجبین
کند جوز حار است بدرجه دوم و یابس بدرجه اول آنچه رطب است
تلیین طبیعت کند و بطی الهضم باشد و اگر با پوست نفشارند
و غرغره کنند خناق را مفید بود و آنچه یابس است بیش
بر طبیعت غالب گرداند و سبب درد گلو و غلیان صفرا
شود و گرانی زبان و صداع آورد و دماغ زاید بوی کند

مغز حار است لیکن حرارت او بد و جوز هر چند کهن تر باشد
تر باشد بدتر بود و دفع مضرت وی آن است که از هر دو پوست
پاک کنند بدین نوع که مغز او را با سبوس با میزنند
و با آتش نرم بریان سازند و بدست بمالند و باد بر دهند
تا سبوس و پوست از وی جدا گردد و با انجیر و سپنداب بکوبند
اینها مرور اماننده باد زهر باشد بادام حار است بدرجه
اول زداینده است سینه و شش و جگر و سپرز و گرده را
پاک کند و مثانه حار را مفید باشد لیکن بطی الهضم بود و آنچه
تلخ است حار و یابس است بدرجه دوم اخلاط غلیظ که در معده
و شش و جگر باشد اصلاح نماید و سنگ گرده را پاک
کند و عسر البول را نافع باشد پسته معتدل است
و مفتح سده جگر و گرده را قوت دهد و دماغ را بوی
بیارد و حلق را درشت کند غرغره بگلاب آن درشتی
زایل گرداند فندق حار است بدرجه اول و غلیظ و غذا
دهنده بطی الهضم محرور با شکر و مرطوب با عسل اختیار کند
و اگر بسیار واقع شود و گرانی کند بسفرجل مسهل دفع نماید

عناب یابس سینه را نرم کند و خون را پاک کند خاصه چون پخته بیشتر گشته
شد اما معده را زیان دارد و بسیار خوردن نفخ کند و قوت
باه زیادت سازد **آلو** یابس دانه او در دهان نگاه دارند
تشنگی زایل گرداند و آنچه در رطب گفته شد در یابس همان
باشد **سیب** بارد و رطب بود بطی الهضم باشد و از وی
خلط غلیظ تولد کند و یبوست بر مزاج غالب گرداند
بگلاب اختیار کنند مفید باشد **جوز هندی** حار است بدرجه
دوم در رطب بدرجه اول در دو پشت و سرین را نافع باشد
و قوت باه زیادت کند بطی الهضم بود اگر با شکر و پانید
اختیار کنند زود گوارد و پیران و مرطوبان را نافع باشد
محرور دفع مضرت او با آب انار ترش و سکنجبین کند پوست
مغز او هضم نشود و از وی باید تراشید والله اعلم **اما در معرفت**
مزاج و منفعت و مضرت شیر و پنیر و قروت و آنچه بآنها نسبت
اینها باشد و دفع مضرت هر یک **شیر** مرکب است از آب
و پنیر و روغن و آب در شیر شتر و خر زیاده از شیرهای
دیگر است بدین سبب آنها لطیف تر و زود رونده تر شونده

تر اند و در شیر گوسفند پنیر زیاده است از شیرهای
دیگر و غلیظ است و در شیر گاو روغن بسیار است و شیر
ز معتدل است و در شیر هر چند آب بیشتر باشد لطیف تر
و زود انهضام تر خواهد بود و در وی هیچ تیزی نیست و پنیر
بارد و ارضی است و روغن حار و هوایی است و آب آن
بعضی گفته اند حار ملطف غسال است **خاصیت** شیر باید دانست
که هر که شیر خورده باشد همچنان بود که سه طعام مخالف
یکجا یکبار خورده باشد چه شیر مرکب است از آب و پنیر و روغن
آب او اسهال کند و پنیر او در معده و امعا دیر بماند
و روغن معده را بیالاید اما روغن با آب او معاونت
کند و بجوش باد و قراقر در امعا در افکند و تشنگی آرد
و اگر معده حار باشد از حال بگردد و دخانی شود
و اگر بارد بود در آن ترش گردد و اعصاب را مضر باشد
و در معده محرور پنیر شود و استقرار گرداند بعضی دیگران
منفعت و مضرت شیر شتر زنان شش را اگر ریش گشته

باشد اگر بیشتر ازاو یا آن ریش تکمد یا فی الحال که بدو شند
اختیار کند نافع باشد و اگر با کندر بچشم اندر چکانند طرفه را
که عبارت از حمرتیست که بواسطه ریحی یا از جهتی عارض چشم میشود
مفید و سودمند باشد و تمامت شیرها در زهرهاء گزندهای
سرایت و شیر گاو خاصه با زهر تخم کماپست و بهوش
باز آرد و اگر شیر زنان با روغن گاو و سفیده تخم مرغ مخلوط
سازند و بر چشم نهند درد چشم را تسکین دهد و خواب
آرد و ماده درد را باز گرداند و مضمضه و غرغره
کردن بشیر تازه اورام دهان و بن دندان و خناق را زایل
گرداند **شیر شتر** حار یابس است و بواسطه حرارت و ملاحت
مفتح سده جگر و مطلق بطن باشد و استسقا را مفید اگر
مستسقی شیر شتر با بول او اختیار کند بسیار مفید و نافع بود
و اگر با شکر خورند هم نافع باشد و ضیق نفس و بواسیر را
دفع کند **شیر اسب** زنی را که بواسطه حرارت و یبوست
حیض بند شده باشد چون شیر اسب اختیار کند حیض او

بگشاید

بگشاید و تمییز طبیعت کند **شیر بز** سرفه و سل را مفید باشد
شیر گوسفند سرفه و ضیق نفس را سودمند باشد و رنگ
روی صافی کند و اگر با شکر اختیار کنند بدن فربه سازد
و اگر با برنج و مانند آن اختیار نمایند باد کمتر کند اما
سده آورد و ریگ و سنگ گرده و مثانه پدید کند
و بسیار خوردن شیر موجب تشنج و بهق شود و تمام شیرها
صداع و تاریکی چشم آورد **دفع مضرت** چون شیر خورده باشند
از همه طعام و شراب اجتناب باید نمود ما دام که هضم
نشده باشد چه هرچه با شیر آمیخته شود او را تباه گرداند
و هیچ حرکت قوی و کار صعب نشاید کرد جهت آنکه
بعد از طعام و پیش از هضم طعام را ترش کند و فاسد
سازد و باید که بر اشتهای صادق اختیار کنند و اگر
شیر با نمک یا عسل یا شکر تناول نمایند نگذارد که در معده تباه
شود و اگر بعد از شیر پیر که با سکنجبین مضمضه کنند نگذارد
که دندانها را ضرر رساند **قروت** سرد و خشک است و [illegible]

نمک بسیار داشته باشد گرم و خشک بود و اسهال دفع کند
و شکم ببندد و اما مضرت به سینه و شش بیرفه آورد
و بول اسپیر و پیک گرده و مثانه ازان تولد کند و مصلح آن
گوشت چرب و روغن دنبه است **دوغ** بارد است بدرجه دوم
و یابس بدرجه اول و آن وقت که تازه و شیرین باشد میل
بحرارت دارد و چون ترش گردد و مسکه تمام از وی جدا
کنند حمی دقی را نافع باشد و اگر بپزند و آهن گرم کرده
در وی افکنند چندانکه آب او تحلیل یابد و بسطبر شود اسهالهای
دموی و صفراوی زایل گرداند اما دفع مضرت او بکرفس
و بودنه کنند **جزات** غلیظ باشد خداوند قولنج و وجع
المفاصل را مضر بود و دفع مضرت او همان است که در دوغ
گفته شد **پنیر تر** بطی الهضم است و بدن فربه کند اما
صاحب قولنج را مضر باشد و پنیر تر بر ورم خشم که از
حرارت باشد نهند نفع دهد و پنیر شور بد باشد تشنگی
آورد و بطی الهضم و غلیظ بود اما معده را نیک باشد لیکن

پیلز

پاک گرده و مثانه ازان تولد کند والله اعلم خاتمت کتاب
در مفردات ادویه و مرکبات که مستحب است از قرابادین
اما مفردات ادویه از هر جنس بر ترتیب حروف هجی **الالف**
ابریشم معتدل بود و بعضی گرم و خشک در اول گفته اند
مضرت پوشیدن وی بدن را تسخین کند اما شپش
کرم نکرد اند و منع تولد قمل نماید **ابهل** ثمره سپرو کوهی است
گرم و خشک بود در دوم و در سیم نیز گفته اند دو درم
با شیرینی اگر بیاشامند حیض بسته بگشاید و همچنین بود
اگر قدری حمول کنند و روغن وی استرخاء عصب و فالج
را نافع بود و اگر در گوش چکانند گرانی را زایل گرداند
آبنوس گرم و خشک بود در دوم باب باشد و در
چشم کشند بیاض را ببرد **انبرباریس** زرک سپید و خشک
است در دوم قامع صفرا بود و مقوی دل و معده
و جگر و دافع تشنگی دقی و سیلان و نجح و خون آمدن
باشد از اسهال **اکلیل الملک** گرم و خشک بود در دوم

و بعضی گفته اند معتدل است در گرمی و سردی و در وی
اندک قبضی هست محلل و منضج باشد و ضماد کردن در چشم
و گوش ورم اماس بلغمی را و جمیع دردها را مفید بود **ارنب** خرگوش
گرم و خشک بود و خون گرم وی را بر بهق و کلف طلا کنند نافع است
و پنیرمایه وی اگر زن بعد از پاکی حمول کند آبستن شود
اخثاء البقر بر عرق النسا و استسقا ضماد کنند نافع بود
و بر گزیده زنبور با سرکه طلا کنند درد ساکن گرداند سوخته
آن در بینی دمند منع رعاف کند **البابونج** گرم و خشک
بود در اول و بعضی گفته اند در دوم و مفتح و ملطف
و محلل است پس آنکه جذب کند بموضع تحلیل و این خاصه ادویست
و در طبیخ وی نشستن سنگ گرده را بریزاند و ادرار بول
و حیض و اخراج جنین بکند **برنجاسف** قیصوم است
بوی مادران نیز گویند گرم است در دوم و خشک در آخر
اول مفتح و ملطف و مفتت سنگ گرده بود و مقدار ماخوذ
از وی سه درم باشد ضماد و نطول وی صداع بارد

وسپیدا

و سپید رود و ادرار نافع بود و اما ضماد کردن وی در وقت بقای
بدن نشاید زیرا که وی بخلاف بابونه جذب فضلات بعضوی کند
و در طبیخ وی نشاندن حیض بگشاید و خاکستر آن را بر ریشهای
و قروح ریزند خشک گرداند و با روغن زیت بر داء الثعلب
طلا کنند موی بر دیاند **بادنجان** گرم و خشک بود در دوم
مولد سودا باشد بهتر آنکه مقشر کرده بروغن کنجد بریزند
و گل وی را در سایه خشک کرده و سوده با روغن بادام
تلخ و روغن بنفشه بسرشند و بر بواسیر طلا کنند نافع
باشد **بنفشه** سرد بود در دوم تر در سیم و بعضی سرد
و تر در اول گفته اند بر ورمهای گرم با آرد جو ضماد کردن
نافع بود و صداع گرم را خوردن و بوییدن و ضماد کردن و سرفه
گرم را مفید است و دو درم تا چهار درم مسهل صفرا باشد
اما به دل موافق نبود و کمتر یابست گل سرخ مصلح وی
باشد و برگ تر او را بکوبند و آبش بگیرند و بقند شیرین
گردانند و بکودکی دهند که مقعدش بیرون آید مفید باشد

بقلة الحمقا خرفه سرد تر بود در سیم شیره برگ و ساق آنرا
بر ثالیل و رمد طلا کنند نافع باشد و مضغ آن کندی دندانرا
زایل گرداند شیرهٔ تخم آن التهاب معده و دل و تشنگی را
ساکن کند و سه درم کوفته با سکنجبین مطحول بخورد و نجاصیت
مفید باشد **لعبة الماعز** بر خنازیر و ورم شیر و اورام
صلب طلا کنند تحلیل دهد و خشک آنرا کوفته در میان پشم کرده
زن حمول کند سیلان رحم باز دارد و با شراب بر گزیدگی
افعی ضماد کنند نافع بود و بر ورم استسقا در آفتاب ضماد نمایند
تحلیل کند **لعبة القثان** بر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود
لعبة الجمال تازهٔ آنرا بر مفاصل سرد و خنازیر طلا کنند نافع
خشکش تا سه درم در بینی دمند رعاف باز دارد **التمر هندی**
معتدل بود مایل بحرارت طبیعت نرم کند و سرفه و تشنگی را
ساکن گرداند ملین صفرا ست برفق اما چون بصفرا استعمال کرد
تمر هندی امثال آن دهند **تمر هندی** سرد و خشک بود در دوم
مسهل صفرا و مقوی معدهٔ حاره و مسکن تشنگی دقی باشد **تمر خرما**

گرم

گرم تر بود در اول و گرمی وی از تری اش بیشتر باشد منی را
زیاده گرداند سینه و سرفه را نیکو بود و صداع و قلاع و درد
دندان آورد و مصلح وی بادام و خشخاش بود و از آن
سکنجبین یا ده باشد **الثلج** برف خوردن آن تشنگی
آورد و بعضی بد بود درد دندان که از غایت حرارت باشد
ساکن گرداند **ثعلب** پوستین روباه جهت مبرود و مرطوب
شاید محرور را نشاید روباه بپخته بر مفاصل سرد طلا
کنند بغایت نافع بود و در طبیخ آن نشستن همین فایده
دهد خاصه طبیخ زنده یعنی نکشته خوشانیده باشند اما باید
که بعد از تنقیه تمام این عمل کنند و پیه وی مسکن وجع المفاصل
و درد گوش بود و چون در گوش چکانند و یکدرم شش وی
نافع بود و ضیق النفس باشد **الجدوار** گرم و خشک بود در دوم
تریاق جمیع زهرهاست و در ایام وبا خوردن دفع ضرر آن کند
و اگر کسی را طاعون برآمدن آغاز شود بسرکه بسایند و بران
موضع طلا کنند فایده دهد **جوز** گرم و خشک بود در دوم

وبعضی گفته اند گرم است در سیم از خوردن وی دهان بجوشد
وزبان گران گرداند وگوا بد وصداع آورد و معده سپرد را نافع
بود و تر آنرا چون با قند خورند سبب فربهی شود **جبن** پنیر
تر سرد و تر باشد در درجهٔ دوم و در سیم نیز گفته اند غذا دهنده
و فربه کننده بود و طبع نرم گرداند اما سپرده و مولد سنگ
گرده و مثانه گردد و مصلح وی قند و عسل بود **الحبة الخضرا** گرم
و خشک بود در سیم مهیج باه باشد روغن وی فالج و لقوه را
نافع است و گفته اند وی با ضیغ وی با شراب جهت بهق طلا
مفید باشد **حبة الیمنه** گرم و تر بود در دوم مسمن باشد
و مهیج باه و منی زیاده گرداند **حلبه** گرم و خشک است در
آخر اول محلل ورام بلغمی بود و مهیج باه مطبوخ وی علل سینه
را از اخلاط غلیظ پاک گرداند سپید با آب آن شستن سبوسه را
زایل کند **حماض** نباتی بود که از تراشه ساق وی
سوخته پا زند سرد و خشک باشد در دوم برگ آنرا
با سرکه بر جرب طلا کنند و تخم وی خاصه بریان کرده جهة

ایهال

اسهال و پیچ مفید بود و خوردن تخم وی سه گرم
گزیده را نافع باشد **حمام** کبوتر گرم است و گوشت
وی منی زیاده کند و فالج و لقوه و استرخا را نافع بود
و چون زنده وی را پاره کنند و بر موضع گزیدگی عقرب
نهند بغایت نافع باشد سر وی را همچنان پاک ناکرده بپزند
و نرم سوده در چشم کشند شب کوری و تاریکی چشم را ببرد
خون وی قطره رعاف کند که از جهت دماغ آید **الی خجاش**
سپید بود و خشک بود در دوم و سیاه در سیم مخدر و منوم
باشد مانع نزله و سپید قه اگرم شود و نفث الدم را
مفید است طبیخ پوست وی بر سر ریختن خواب آرد و
خطمی گرم بود باعتدال منضج و ملین و مرخی و محلل است
و مسکن درد مفاصل و عرق النسا و تخم وی بیشتر ازرا
مفید بود و طبیخ پوست بیخ وی حرقة البول و امعا و زحیر
را نافع باشد **خیار سی** سرد و تر بود در اول و سینه
و سرفه گرم را مفید است **خرنوب** سرد و خشک است

ورد دوم قابض و مانع سیلان خون باشد **خصیة الایل** خشک
کرده و سوده با شراب جهت گزیدن افعی نیک باشد **خصیة الخیل**
خشک کرده و سوده و خوردنش منقط بود **الدال دارچینی** گرم
و خشک بود در سیم مصلح عفونت باشد و مفرح و مفتح سده
جگر و مقوی معده باشد ده تخم مرغ خوردن او سکن اوجاع رحم
بود و خوردن و کشیدن تاریکی چشم را ببرد و با انجیر برای گزیدگی
عقرب ضماد کنند بغایت نافع است **دلب** پوست و خوردنیار
سرد بود در اول بغایت خشک باشد و از برگ وی بجای صحت
خاکستر بپرد و اگر خود بیاسید بر جراحتهای چرک ناک
ریزند خشک گرداند سوختگی آتش را نافع باشد طبیخ برگ
وی با سرکه مضمضه کردن درد دندان را ساکن کرداند
جوز تازه وی با شراب گزیدگی هوام را نافع است غبار
برگ وی حواس و تسش دا و آورد را مضر بود **دراج** گوشت وی
معتدل تر بود و از گوشت کبک و فاخته و لطیفتر و فاضلتر منی
بیفزاید قابض بود و دماغ و فهم را قوی گرداند **الذال**

ذهب

ذهب معتدل باشد و لطیف گاهی که سوهان سوده باشند و در قی
محلول وی دافع خفقان و مقوی دل باشد مقدار شربت وی
یک قیراط بود و کمتر از این بخاصیت فایده دهد در دهن گرفتن
ذهب ازاله بخر کند **ذیب** اگر چشم گرگ بر کودکی بندند در
خواب نترسد اگر گرگی را دفن کنند نزد یک دهی هیچ گرگ
نزدیک آن ده نگردد و اگر سرگین وی که در پوست بز
کنند که پاره از وی گرگ خورده باشد و به عاصره صاحب
قولنج بندند کمک یابد و اگر سرگین وی را به پیشانی
کر از نیم کشند و که بعضی از وی گرگ خورده باشد بر ران
قولنجی بندند همان عمل کند **الذال الزرنجان** شاهسفرم گرم
بود در اول خشک در دوم مقوی قلب اعضا باشد
تخم وی سینه و شش از بلغم پاک گرداند بریان کرده
آن اسهال و بیج را موافق بود و چون آب برگ زنند و بوی
کنند خواب آورد **الذریخ** بادیان گرم و خشک بود در دوم سبل
نگاه دید و بینایی را تیز گرداند و تر آن شیر را زیاده بود

و مدر طمث و بول بود **راوند** خراسانی معروف باشد بهترین
دواب سطار آن در ادویه دواب استعمال کنند و چینی جهت
آدمی بود بهتر وی آن باشد که ظاهرش اغبری را ماند
که بسرخی زند و چون بشکنند اندرون وی بسرخی خلنج نماید و چون
بخایند زعفرانی بود و بعضی گرم و بعضی سرد گفته اند و صحیح آنست
که گرم خشک است در اول و در امراض جگر چون استعمال کنند بالغ
عمل تبرید کند زیرا که مفتح سده و مخرج مواد محترقه بود و مسهل
صفرا و بلغم است و شربتی از وی یک مثقال بود تا دو درم و چون
بسرکه بخایند و بر کلف و نمش طلا کنند زایل گرداند **زعفران**
گرم بود در دوم و خشک در اول قابض و محلل و منضج و محسن لون
و مصلح عفونت و مقوی قلب و احشا و مفرح و منوم بود اما مصدع
و مضعف شهوت طعام باشد و گفته اند سه مثقال از وی
بتفریح هلاک گرداند **زنجبیل** گرم بود در سیم و خشک در دوم هاضم
طعام و مهیج باه و محلل نفخ باشد و منشف رطوبت معده و مقوی
حافظه و مزید ظلمت عین شراب و کلا **زعرور** سرد و خشک بود

در اول قامع صفرا و قاطع اسهال و قی و مشتهی طعام باشد
زبده مسکه گرم و تر بود در اول و منضج و محلل باشد اگر بر بدن
طلا کنند غذا دهد و فربه گرداند و سینه و سرفه را نافع بود
خاصه اگر با قند خورند **السین سپستان** معتدل بود سینه و حلق
و شکم را نرم گرداند و تشنگی نشاند **سماق** سرد بود در دوم
و خشک در سیم قابض باشد و معده را قوت دهد و تسکین
تشنگی و غثیان بود و صمغ وی بر سوراخ دندان نهند درد ساکن
گرداند **سمن** گرم و تر بود تریاق همه زهرهای مشروب باشد
هر چند کهنه تر شود تری وی کمتر گردد تا مقدار ده درم
با پنج درم قند بیاشامند بول گرفته بگشاید و در روغن کنند
با خایه جرب طلا کنند زایل گرداند رازی گوید شخصی را
افعی بگزید روغن گاو کهن بیاشامید هیچ ضرر بوی
نرسید **الشین شاهترة** معتدل بود در گرمی و سردی
در اول نیز گفته اند و خشک در دوم مفتح سده و مقوی
معده بود و خون را صاف گرداند جرب را نافع است مسهل صفرا

باشد شربتی از آب وی از هفت درم تا ده درم
بود و از خشک وی اگر بجوشانند از چهار درم تا دو درم
شبت گرم و خشک است در دوم منضج اخلاط بارده و کاسر
ریاح بود و دایم خوردنش مضعف باصره باشد **شونیز**
گرم و خشک بود در سیم و لسع گزنده را یک درم بدهند نافع باشد
اگر بر ناف طلا کنند حیات یعنی کرمهای دراز که در روده بود بیفتد
و بسیار که بر ثآلیل طلا نمایند زایل گرداند و اگر با شحم حنظل طلا کنند
حب القرع بیفتد **الصاد صندل** سفید سرد و خشک بود در دوم
در بهار گرم و صداع و خفقان گرم را خوردن و ضماد کردن
نافع است و موافق معده ضعیف باشد **صندل سرخ** قوتش
از سفید ابرد بود و بعضی عکس این گفته اند محلل اورام
حاره بود و بر باشری و حمره و صداع گرم طلا کنند
نافع باشد **صعتر** دو نوع بود دراز برگ و این قوی
تر است و گرد برگ فی الجمله گرم و خشک بود در آخر دوم
ملطف و محلل و هاضم طعام غلیظ و مخفف معده باشد و با دما

بشکنند

بشکنند و ادرار بول و طمث کند باصره ضعیف را قوی
گرداند درد ورک را خوردن و ضماد کردن نافع بود با سرکه
خوردن مطحول را نفع رساند طبیخ وی کرم معده را دفع
کند گزندگی عقرب را خوردن و ضماد کردن نافع باشد
صبر بهترین وی سقوطری است که رنگش به سرخی زند و چون
در روییت مالند زرد و نرم شود و بغایت زرد بود گرم
و خشک است در دوم مسهل بلغم و سودا و صفرا شربتی
از وی اگر مفرد خورند تا دو درم بود و اصلح مسهلات
باشد برای معده و حوالی آن و مفتح سده کبد و ماساریقا
بود اما مضرت بکبد و در شدت سرما استعمالش خطرست
و مضر باشد با معاء مصلح وی مقل بود و کثیرا **الضاد ضبعه عرجا**
در دوم در طبیخ وی با شبت و نخود نشستن جهت مفاصل
نافع باشد مغز ساق وی بر نقرس طلا کردن مفید بود
زهره اش در چشم کشند که موی افزونی داشته باشد
وقتی که کنده باشند دیگر بر نیاید و اگر با مثل آن روغن

اقحوان در ظرفی مسین کنند و سه روز نهند بعد از آن بر کسی
که بروی دانه یا سپیدی عارض شده باشد در ماهی دو بار میکشند
زایل گرداند و هر چند این روغن کهنه گردد بهتر بود و اگر پوستی
در قدحی گیرند و دران قدح آب کسی دهند که وی را سگ دیوانه گزیده
باشد بی توحش آب خورد و **ضب** سرگین سوسمار بر کلف و نمش
طلا کنند زایل گرداند و اگر در چشم کنند سپیدی که عارض شده
باشد ببرد **ضفدع** وزغ را کوفته بر گزیدگی عقرب و مار نهند
نافع بود و اگر عضوی از وی بر دندان مالند بیفتد خاکستر
وی را بر هر موضع که خون از وی رود و کشند خون باز ایستد حکایت
گویند شخصی را پیکانی در استخوان مانده بود و اخراج آن
هیچ نوع میسر نشد ضفدع را پوست باز کردند و بران جراحت
نهادند در یک شبانه روز بیرون آمد **الطباشیر** بهترین آن
است که سپید و سبک باشد و چون در دست مالند زود نرم
شود و سرد بود در دوم خشک در سیم مقدار شربت از وی
نیم درم باشد مقوی دل و معده و مانع التهاب صفرا المعده

وظفره

وظفره صفراویه بود و خفقان و تشنگی و حمیات حاده را نافع باشد
طین ارمنی سرد است در اول خشک در دوم بثرات حاره
و طواعین را خوردن و طلا کردن نافع بود و سیلان خون را
ببندد و سل و حمیات و مانیه را یک مثقال بگلاب خوردن
نافع باشد **طین** بهترین وی قسمی به خزفی بود و معتدل است
در گرمی و سردی عاقل طبع بود و ناقها را موافق است
طرفا سرد و خشک است طبیخ گز و آب در کاسه که از
چوب گز بود و یا کوزه که در وی تراشه چوب آن انداخته
باشند مطحول را نافع بود و دود وی ریشهای
تر و جدری را خشک گرداند خاکستر وی بر سوختگی آتش
و ریشهای که تر باشد باشند مندمل گرداند و بطبیخ برگ
وی مضمضه کنند درد دندان ساکن شود و بخور دادن
بواسیر را خشک گرداند کیکی را که علق در حلق رود
دهن بخار آن دار و بقیه شاخهای وی در سرکه بجوشانند
تا مهرا کرده بر سپرز طلا کنند ورم آنرا دفع کند در

طبخ وی نشستن سیلان رحم را نافع بود و همچنین باشد
خاکستر چوب وی را اکحل کردن و پوست درخت وی و ثمره
او که گزمازو گویند جهت نفث الدم و اسهال مزمن
گزیدن رتیلا نافع بود **طراثیث** در زمین شوره روید سرخ
بود و سپید سرخش شیرین باشد و سپیدش تلخ سرد و خشک
بود قابض مقوی اعضا است و منع سیلانات کند **طحلب** سرد
بود در سیم و تر در دویم بر ورم و نقرس گرم طلا کنند نفع
دهند **الظا ظلف المعز** سرد و خشک بود در سیم خاکستر او را
با سرکه بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود و اگر با شراب
بیاشامند و بر گزیدگی جمیع حیوانات طلا نمایند نفع
رساند و با عسل درد مفاصل و نقرس را ساکن گرداند
و اگر با بول کودکان بپزند و بر شکم ضماد کنند قولنج ریحی
و بلغمی را نافع بود **ظلف التیس** چون بسوزند و بیاشامند
و با ماء العسل بیاشامند بول فی الفراش را نافع
بود و دود اگر در خانه دود کنند مار بگریزد **العین عسل**

کرم

گرم و خشک بود در دوم و مقوی معده باشد و ملین طبع
و مقوی باه تاریکی چشم را خوردن و کشیدن جلا دهد ابزا
موافق و جوانان و صفراوی مزاج از اعضا موافق و
گفته‌اند کف ناگرفته آن ملین بود و کف گرفته قابض
گرم کرده بر روغن جهت نهش هوام و شرارت افیون نافع
بود و خوردن عسل خاصه بطریق لعق بهترین چیزها
بود کسی را که سگ دیوانه گزیده باشد **عنبر** بهترین وی
اشهب بود و پس ازرق پس زرد و گرم است در دوم
و خشک در اول مقوی دل و دماغ و جمیع حواس بود
و کسی را اگر جگر ضعیف باشد مناسب نیست **عود** هندی
بهتر از قماری بود و بعضی عکس گفته‌اند و بهتر آنست
که در زیر آب رود گرم و خشک بود در دوم و مقوی
معده و دل و جگر و دماغ باشد بادها بشکند **عناب**
سرد بود در اول و معتدل در تری و خشکی خون را غلیظ گرداند
حنجره و سرفه و سینه و صدری و حصبه را نافع بود **عنب الثعلب**

سرد و خشک بود در دوم استسقا و اورام معده و جگر را
نافع باشد و در وی قوت ردع و تحلیل بود از این جهت
در تزاید اورام طلا کردن موافق است آنچه خورند باید که
زرد بود بر صداع ضماد کنند نافع باشد و بآب آن دلکو
چهار چیز غرغره نمودن ورم حلق را و خناق را موافق بود
الغین عنبرا سرد است در اول و خشک در دوم بیخ
صفراوی را موافق بود و منع قی و انصباب صفرا باحشا و حلش
بول کند و سپید فرزکرم را نافع باشد با معده و هضم موافق
نبود **غبار الرحال** گرد آسیا بر پیشانی طلا کنند منع ریختن
فضلات بچشم کند **غاریقون** گرم و خشک بود در دوم
محلل و مقطع و مسهل اخلاط غلیظ است از سودا و بلغم
در درد گرده و تبهای عفنه کهنه را مفید بود شربتی از دو درم
تا دو درم باشد **غرب** سرد و خشک بود و طبیخ برگ
و چوب سفید از نقرس برداشتن و نطول کردن نافع بود
و اگر سر بدان بشویند سبوسه آن زایل کند و عصاره

پوست

پوست وی غرغره کردن علق را از حلق برآورد و خاکستر
چوب وی بآب مالیل طلا کنند برد **الفار فضه** نقره
سرد و خشک بود و در سوده وی گرمی معتدل گفته اند و رق
و سوده آن با ادویه قلبیه خفقان را نافع بود و مقدار خوردن
از وی یکدانگ است بوزن سوده و در اسیاب بر او آن
طلا کنند نافع باشد **فستق** گرم است در دوم در وی
رطوبتی فضلیه باشد مقوی قلب و معده و باه و مفتح سده
و جگر بود و سرفه بلغمی را نافع باشد محدث تشنگی بود
مصلح وی کشته زرد آلو است **فلفل** گرم بود در سیم و خشک
در چهارم ابیض الطف و اخف است و در حرارت از اسود
کمتر است و بعضی گویند حرارت اسود کمتر باشد فی الجمله
محلل ریاح غلیظ و مقطع اخلاط لزجه بود جالینوس گوید تازه
ابیض باشد و رسیده آن اسود **فوه** روناس گرم و خشک بود
و بعضی گویند در وی سردی نیز باشد یعنی مرکب القوی
است یکدرم تا دو درم خوردن جهت سقط و حرز به

نافع بود و مدر بول و حیض شود و قوت دراورار بحدی
اسپت که چون بپا در و برگ و شاخ وی را کوفته بر گزیدگی
هوام طلا کنند نافع باشد با عسل بر ورک و عرق النسا
طلا نمایند مفید بود **فاره** چون موش بر ثالیل طلا کنند
زایل گرداند و اگر موش را بشکافند و گرم بر موضع گزیدگی
عقرب نهند نافع باشد و اگر بر موضع پیکان و خار نهند
بیرون آید **القاف فستق** گرم نزدیک بود به تهی و مسمن
و مقوی باه و قابض باشد غذا بسیار دهد اما
بطی الهضم است **قرنفل** گرم و خشک بود در سیم مقوی
قلب و معده و جگر و پستی بوی دهن خوش گرداند
قرطم کاجیره گرم بود در اول و خشک است در دوم آواز
راصاف و سینه را پاک گرداند ملین طبع و مقوی باه بود و
با عسل خوردن اخراج بلغم سوخته کند **قرن المعز والایل**
شاخ بز گوزن بسوزانند چنانچه سپید شود و پس خشک دو
بود در دندان مالند سپید گرداند و جلا و لثه را محکم سازد

وخون

وخون آمدن آنرا منع کند و سوخته شاخ گوزن مغسول
اکتحال کردن بصر را تیز گرداند و منع آمدن مواد بچشم
کند و خوردنش خاصه با کثیرا بجهت اسهال و موی
و آمدن خون از هر موضع که بود و جهت نهش افعی و درد
مثانه و یرقان نافع باشد و مقدار خوردن از وی
یک درم بود **قنفد** خارپشت گرم و خشک بود و گوشت وی
کودکان که در خواب بول کنند نافع است و آنچه انرا
دلدل و سیغور گویند مثل این باشد **الکاف کراع**
از باجه چون لزج محمود و قلیل الفضول تولد کند و صالح
الهضم بود و سینه فربه را نافع است بهترین آن باجه
بره بود و آب باجه سبلولیق را نافع باشد منع
انصباب مواد حاره نماید **کرفس** شکنه در دوده
اندک غذا و ردی الکیموس بود و بسیر کرو و سیر و اباز
خورند **کبر** نافع ترین چیزی بود جهت طحال خوردن و ضماد
کردن **برگ کبر** مفتح سده و سپرز و محلل صلابت

آن و منقی بلغم بود از معده **کلیه** بهترین گرده بزغاله است
معتدل بود و طبع بگیرد اما دیر هضم شود و خلط وی ردی باشد
با سرکه و ابکامه خورند **کبد** جگر دیر هضم شود و چون
هضم کرد خونی محمود از وی متولد شود اما غلیظ بود
با ملطفات خورند مثل دارچینی و ابکامه و بهترین جگر
مرغ خانگی بود **کرویا** کاروانه تر و بهتر بود بعد از
زیره نزدیک است و میتوان گرم و خشک بود در دوم
بادها شکند و خفقان و درد روده را نافع بود و مقدار
خوردن از وی دو درم است **کمون** بهترین زیره کرمانی
بود گرم باشد در دوم و خشک در سیم و بعضی گرم در سیم
گویند بادها شکند و طعام هضم کند بسیار خوردن آن
رنگ را زرد گرداند عصاره تری وی در چشم کشند جلا دهد
و بر موضع موی افزونی که بر کنده باشند طلا کنند منع
برآمدن کند **کنگر** گرم و ترست مقوی باه بود و دهن را
خوش بوی گرداند **کهربا** سرد بود و بعضی گویند گرم

باشد

باشد اندکی و خشک در دوم است مقوی دل و دافع
خفقان و اسهال و زحیر و نفث الدم و نزف دم
از جمیع مواضع بود و مقدار خوردن نیم مثقال **اللام**
لسان الثور معتدل بود و تر در آخر اول و بعضی
خشک دارند رطوبت کمترست مفرح و مقوی دل باشد
خفقان و علتهای سوداوی و توحش و سرفه و درشتی
سینه را نافع بود و ریش دهن کودکان را خاصه سوخته
آن مفیدست **لسان الحمل** سرد و خشک بود و دافع نفث
و قاطع سیلان دم باشد بر نار فارسی و نمله
و حمره و ورمهای گرم و سوختگی آتش ضماد کردن
نافع بود **لوبیا** سرد و خشک بود و بعضی گرم و تر
گفته اند شیخ رئیس گوید جوهر او ماش بود و در وی
رطوبت فضلیه باشد مایل بحرارت سینه و سرفه را
مناسب بود مدر طمث است اما نفاخ باشد
و خوابهای پریشان نماید **لوز** بادام شیرین معتدل است.

درگرمی و سردی وتر در دوم فربه کننده بود و مقشری
سرفه را نافع باشد و سینه طبیعت را نرم گرداند لکن
دیرهضم شود و تغذیه وی بسیار نه بود و در قلب و کثرت
موزم گرم و خشک بود در دوم مفتت حصات و منقی
گرده و مثانه و مفتح سده جگر و سپرز بود و بر
نفث اخلاط غلیظ از سینه و شش یاری دهد و غم
وی را در گوشت نگاه دارند گرانی و درد و راکه از سردی
بود نافع باشد **المیم مومیای** گرم بود در سیم و خشک
در اول او را بلغمی و خلع و کسر و سقط و ضربه و فالج
و لقوه را خوردن و مالیدن نافع بود و جهت شقیقه
و صداع بارد و صرع و دوار حبه ازان با آب مرزنجوش
سعوط کردن و جهت خناق و درد گلو قیراطی با سکنجبین
یا رب شاه توت خوردن و جهت سرفه سودایی
با عناب و سپستان و جهه خفقان قیراطی با آب کمون
ناشتا یا نعناع و جهت باد جگر قیراطی با آب کمون و کرویا

دنانخواه

دنانخواه و جهت صدمه که بر معده و جگر واقع شود قیراطی
با دو دوانگ گل ارمنی با دانگی زعفران با آب عنب
الثعلب با فلوس خیار چنبر دهند نافع باشد **مخلصه**
تریاق افعی و عقرب و جمیع زهرها بود و چنین گویند که
کیال شارب وی از سمیات ایمن باشد و اول آنکه
در وقت تحویل آفتاب بحمل سه روز هر صباح ناشتی
بیاشامند و مقدار شربت وی یکدرم بود و مثقالی
مشک گرم و خشک است در دوم و در سیم نیز گفته اند
مفرح و مقوی دل و دماغ بود و کاسر ریاح غلیظ
امعا باشد و اکتحال بدان چشم را قوت دهد و نشف
رطوبات و ازاله بیاض آن کند و در روغنهای
گرم حل کرده بر فقرات کردن و پشت مالیدن خدر
و فالج را نافع بود و بر بواسیر طلا کردن نفع رساند
مقدار شربت از وی قیراطی بود **مصطکی** گرم و خشک
است در دوم مقوی معده و جگر و مشتهی بود و سرفه

انیسون

بلغمی را نافع باشد مضمضهٔ وی دماغ را از بلغم پاک گرداند
سرد و خشک بود در اول بریان کرده وی سعال
مزمن را زایل کند جلابی که از وی پزند خاصه آنکه از
قند و با روغن بادام بود سرفه و درشتی حلق را نافع
است اکتحال بوی منع انصباب مواد بچشم کند و بتحقیق
قروح عین نماید و با شراب در گزندگی افعی طلا کنند
نخاله گرم است و خشک در دوم حسوی که از شیرهٔ
وی و قند بپزند سینه و سرفه و حلق را موافق
بود گرم کرده بدان کمند کردن تحلیل بادها و تسکین اوجاع
دهد بسرکه کهنه بر جرب متقرح طلا کنند نافع بود نانخواه
گرم و خشک است در سیم و در دوم نیز گفته اند معده
و جگر سرد را موافق بود و دفع غثیان و رطوبت معده کند
بدر بول باشد کرده و منع نزله را از سینه پاک گرداند
مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود طبیخ وی بر گزیدگی
عقرب ریزند درد کم کند مرغ آبی الوان و رشان

گفته اند

گفته اند قابض بود و عسر الهضم بسرکه بپزند سپید و تر باشد
آب آن موی را شستن دراز گرداند و نرم و گشتن
موی را که از خشکی بود دفع کند ورق الکبر بر قوباء و بهق
طلا کنند نافع بود ورق التوت طبیخ وی مضمضه
کنند درد دندان را نافع بود ورد مطلق گل سرد و بود
در اول و خشک در اول و دوم بهترین وی سرخ
خوشبوی خشنودی بود و مقوی اعضای باطنی
باشد و مفتح و مسکن صفرا گلاب صداع گرم را نافع
بود اما بوی گل گرم دماغ را صداع و عطسه آورد و گاه
بود که موجب زکام و باشری گردد ورم گل تر
خوردن طبیعت نرم گرداند ورق شفتالو چون بر ناف
طلا کنند کرم معده را بکشد و بیخ خانهٔ زنبور صنفی
که خار و پیکان در وی مانده بود ضماد کنند جذب کند
الماهندبا کاسنی سرد و تر بود در آخر اول مفتح
سده و احشا و عروق باشد و مقوی معده و جگر گرم بود.

بغایت وجگر سرد را نیز بخاصیت تقویت کند شیره وی
در چشم کشند سپیدی را ببرد و بیرد در چشم و نقرس کرم ضماد
کردن نافع بود و برگزیدگی عقرب و مار و زنبور و سام
ابرص ضماد کردن نفع رساند بلیلج سرد بود در اول
وخشک در دوم مقوی معده است و کابلی آن مقوی
حواس و حافظه و نافع معده و جگر باشد و مسهل سودا
و بلغم و زرد وی مسهل صفرا بود و اندک از بلغم و سیاه
وی مسهل سودا بود و مصفی لون الیاقوت سه نوع بود
احمر و ازرق و اصفر بهتر احمر رمانی باشد قریب
باعتدال است وسواس و خفقان و ضعف دل را
نافع بود تا حدی که اگر در دهن گیرند تفریح کند اگر
طالیس گویند اگر در گردن بند کشند یا نگین انگشتری
سازند از مضرت طاعون سالم باشند والله اعلم
اتمام کتابی که از قرابادینات انتخاب شده باب در
اشربه شراب عناب سرد و تر بود نافع است

جهت

جهت سرفه و غلبه خون و ماشری و حصبه و آبله و درد
سینه صنعت آن بگیرند عناب ده استار و در دو من
آب بجوشانند چندانکه به نیمن رسد صاف کنند
و با یکمن قند بقوام شربت رسانند شراب خشخاش
بهتر آنست که با پوست باشد اما چون آن گرفته شد
آن سرد و تر بود نافع است ریش سینه را و دماغ
حاره و خیالات و نزلات و غلیظ یافتن خون را صنعت
آن بگیرند صد عدد خشخاش با تخم و در دو من و نیم
آب باران بجوشانند تا چهار شود و صاف کنند و بهر
نیمن از آن یکمن قند صاف کرده اضافه نمایند بقوام
شربت رسانند شراب نیلوفر و آن بارد رطب
بود و نافع حب سعال و شوصه و زکام میکند طبیعت را
و نافع است صداع و موادی را که در سینه و معده
می ریزد و نافع است تپ را و کسر صفرا کند و تحلیل
صفرا نمی شود صنعت آن بگیرند ورق نیلوفر

مثقال و در همین آب بجوشانند و صاف کنند و در هر همین
آب آن یک من قند داخل ساخته بقوام شربت رسانند
و اگر دوائیت بیشتر خواهند قند کمتر سازند **شراب**
ورد آن مبرد و مجفف است نافع است جهت تبها
و تشنگی و تسکین طبیعت **صفت آن** بگیرند گل از تخم جدا کرده
همین در دو من آب بجوشانند چندانکه جدا شود و جهت
هر همین آب آن یک من قند اضافه کنند و بجوشانند نرم نرم
و کف آن بگیرند و اگر خواهند که اسهال بیشتر کند همچنان
همین گل در آب آن بطریق اول و ثانی و ثالث ریزند
و جوشانند تا هفت بار بعد از آن آن آب که آخر به
مانده باشد با قند بقوام آورند **شراب** فواکه قوت
معده کند و جمیع اخلاط را مانع باشد و قی باز دارد و منع آب
زرد نماید و قی و غثیان که زنان آبستن را می باشد
دفع کند **صفت آن** بگیرند بهی و امرود و انار و سماق
و زغور هر یک مساوی دیگری و بکوبند و آب آن

صاف

صاف کنند و بجوشانند تا رب شود و مثل آنها قند
سفید اضافه نمایند و این شربت دو نوع است یکی
ترش و دیگری شیرین آنچه ترش است میوه ها همه ترش
باید و گاهی زرشک و آب لیمو نیز داخل آن میکنند و آنچه
شیرینیست میوه ها همه شیرین باید و سیب نیز گاهی
شیرین در شیرین و ترش در ترش داخل می سازند
شراب انار پودنه نافع است قی و غثیان را و فواق
و اکثر امراض معده را و جگر را خصوصیتی دارد
صفت آن بگیرند انار مخوش یا ترش یا شیرین
و بکوبند با پیه آن و آب آن صاف کنند و بجوشانند
تا به نیمه آید پس بگیرند از آب آن همین و از آب
پودنه باغی ده استار و قند یک من و بجوشانند تا بحد
شربت رسد **شراب انار** بدستور انار پودنه سازند
اما پودنه داخل نکنند **شراب سیب** و آن مقوی
معده است و نافع است خفقان را و مسکن قی است

صنعت آن بگیرند سیب اصفهانی و پوست و تخم بدر کنند
پنج من بکوبند و آب آن بگیرند و بجوشانند و دو من
قند داخل کنند و بقوام شربت رسانند و گاهی
که خواهند که مطیب باشد مشک یک درم عود سه درم
سنبل و مصطکی از هر کدام دو درم کوفته و بیخته داخل
کنند شراب لیمو و آن سرد و خشک است و بعضی گفته اند
تر و اندک حرارتی هست صفرا بشکند و مقوی معده است
و اشتهای معده آورد و قوة هاضمه دهد و منع قی کند
و نافع است خمار و تبهای صفراوی را و تشنگی نشاند صنعت
آن بگیرند آب لیموی تازه پنج من در دیگ سنگین
بجوشانند تا نصف آید بعد از آن قند دو من و نیم اضافه
کنند و بجوشانند و کف بگیرند و استعمال نمایند شراب
آهن نافع است مرضهای سینه را و منع خون بکند از هر
محل خصوص از شکم صنعت آن بگیرند از دانه مورد
سبز پنج استار و بجوشانند و صاف کنند و همین قند

اضافه

اضافه نمایند و بقوام آورند شراب بنفشه بارد و رطب است
جهت سرفه و درد سینه و زکام و نزله و جمیع امراض
صفراوی نافع است صنعت آن بگیرند بنفشه تر اگر باشد
پنج استار و در آب بجوشانند و قند سفید همین صاف
کنند و بقوام آورند و آب بنفشه داخل سازند و فی
الحال از آتش فرود آورند تا نسوزد شراب خیارخنبر
تلیین طبیعت نماید و اسهال بی تعب کند بگیرند فلوس
خیارخنبر یک استار و از دانه پاک کنند و در پنج
استار آب لبلاب تازه بجوشانند بعد از آن که آب
لبلاب را اندک جوشی داده باشند و صاف
کنند و با آبش اندک بپزند تا بقوام آید شراب دینار
ذات الجنب و حرارت جگر را نافع باشد و طبیعت نرم
دارد و تشنگی نشاند و سوء القنیه و استسقا را سودمند
بود صنعت آن بگیرند کاسنی بیخ ده درم تخم کاسنی
تازه سی درم نیلوفر ده درم گاوزبان ده درم ورق

کل سرخ بیست مثقال تخم کشوث پنج درم ریوند چینی پنج درم
ادویه بغیر از ریوند بجوشانند و بپالایند و یکمن قند صاف
بر سر آن کنند و بقوام آرند بعد از ان ریوند سوده را آشیره
بگیرند و داخل کنند و اگر تلیین و تفتیح زیاده خواهند ریوند
بیشتر سازند **شراب** بزوری همان منفعت دارد که شراب دینار
و مفاصل بلغمی را فایده دهد و اجزای آن مثل شراب دینار است
اما ریوند ندارد **شراب** زوفا جهت ضیق النفس و ربو
سعال بلغمی نافع است **صنعت آن** بگیرند عناب سی
عدد و مویز طایفی پنجاه عدد سپستان پنجاه عدد انجیر سفید
بیست عدد بنفشه چهار درم پر سیاوشان هشت درم
تخم خطمی تخم خبازی از هر یک پنج درم نیلوفر چهار درم
گاوزبان پنج درم فراسیون پنج درم ادویه بجوشانند
و صاف سازند و دو من قند صاف ساخته بر سر آن کنند
و بقوام آورند **شراب** صندل سودمند بود جهت دل و جگر
گرم و تب محرق **صنعت آن** بگیرند صندل مقاصری بیست

وبوهان

و بوهان باشند و اگر خواهند که قوت دل بهتر دهد کشنانه
روز در گلاب جوشانند و من قند یکمن صاف کنند و بقوام
و صندل داخل سازند و گاهی جهت زیادتی قوت آب سیب
و قدری مشک و عنبر اضافه می کنند **سکنجبین** ساده صفرا
بشکند و تفتیح کند و بعد از حزیره نافع باشد **صنعت آن**
سرکه سفید نیم من قند صاف یکمن قند بقوام آورند و سرکه
داخل کنند و اگر خواهند آب بهی داخل سازند بهتر باشد
سکنجبین بزوری تخم کاسنی پنج درم تخم رازیانه سه درم
تخم شبت سه درم تخم کرفس سه درم تخم کشوث چهار درم
پوست بیخ کاسنی پنج درم پوست بیخ کبر ده درم پوست
بیخ رازیانه سه درم پوست بیخ کرفس سه درم مجموع
در یکمن سرکه بخوسانند بعد از ان بجوشانند و صاف
کنند و با یکمن قند بقوام آورند **سکنجبین** بزوری
سرد تخم کاسنی تخم خیار و خیار بادرنگ از هر یک پنج
درم پوست بیخ کاسنی پوست بیخ رازیانه از هر یک

دو درم مجموع نیم کوفته و در یک من آب و سی مثقال سرکه
بخیسانند بعد از آن بجوشانند و صاف کنند و یکمن قند اضافه
نمایند و بقوام آورند و درین سکنجبین چون پنج مثقال
ریوند داخل کنند تفتیح و تلیین بیشتر کند **سکنجبین لیموی**
اصحاب مزاج حار و کسانی را که در جگر ضعف و التهاب
بی بود نافع باشد **صنعت آن** لیموی بزرگ هموار که تخم زرده
چندانکه خواهند بکوبند و آب آن بگیرند و بجوشانند و صاف
کنند و مثل آن عسل یا قند نمایند و بپزند چندانکه بقوام
شربت رسید بعد از آن دو دانگ مجموع سرکه داخل
سازند و چند جوش دیگر بدهند و فرود آورند
و قدری آب لیمو در آن ریزند و استعمال نمایند **سکنجبین**
عنصلی سرکه عنصل یک چهار یک قند یکمن بجوشانند بالقوام
آید **شربت انجبار** اسهال دموی و قرحهٔ امعا را نافع بود و آمدن
خون از هر محل که باشد ببندد و مقوی معده و جگر حار باشد
صنعت آن بگیرند از بیخ انجبار تازه هفت مثقال

قرط

قرط شامی پنج مثقال و از قرط یافت نشود خرنوب
عوض آن صندل سرخ و سفید از هر کدام چهار مثقال
صندل بگلاب بیاشند و باقی اجزا بکوبند و بپزند
و یکمن قند بقوام آورده ضم کنند **شراب صندل**
مثل شراب بزوریست و فوایدش نزدیک بآن **شراب**
قوت دل بدهد و اشتها بیارد و طبیعت ببندد و قی
و غثیان باز دارد و تشنگی نشانند و خفقان زایل گرداند
صنعت آن بدستور شراب سیب سازند **شراب بزوری**
نوعی دیگر سده بگشاید و مستسقی را نهایت سودمند
بود تشنگی نشانند و قوت معده و جگر بدهد و سپرز
بگدازد **صنعت آن** تخم کاسنی تازه سی درم رازیانه
ده درم پوست بیخ کاسنی ده درم تخم کشوث در کتان
بسته پنج درم بجوشانند و بپالایند و یکمن و نیم قند
بران نهند تا بقوام آید **شراب تمر هندی** طبیعت را
براند و صفرا بشکند و قوت معده بدهد و قی ساکن

کنند اگر با نفع بود **صنعت آن** تمر هندی تازه یمنی در آب جوشانند
و شیره اش بگیرند و یک من قند بر سر آن کنند و اگر با نعنع خواهند
دو شاخ در و اندازند **شراب** بهی به معده را قوت دهد و
دفع اقی باز دارد و چند اوند در دجگر یا سود مند بود و اشتها
آرد **صنعت آن** آبی ترش دو من و نیم بکوبند و در هشت
من و نیم شراب انگوری کهن بیامیزند و در آتش نرم بجوشانند
و کف بردارند و پنج من عسل یا قند در اندازند و زنجبیل
و مصطکی و قاقله کبار و صغار و دارچینی و قرنفل و زعفران
ریشه از هر یک سه درم کوفته و در صره فراخ بندند و در
دیگ اندازند و زمان زمان در دست می مالند تا قوت خیز
دهد چون بقوام آید فرو گیرند و نیم درم مشک سوده در آن
بیامیزند **شراب افسنتین** جهت سقوط شهوت طعام و ضعف
معده و فم و کبد و طحال و حشاوت آن و تلیین طبیعت
نافع باشد **صنعت آن** بگیرند شراب کهنه سه من و عسل
صاف دو من و افسنتین ده درم در کیسه کرده و در آن اندازند

دبجوشانند

و بجوشانند مصطکی چهار درم اذخر دو درم سادج هندی
دو درم سنبل دو درم گل سرخ دو درم صبر سقوطری
دو درم قرص چهار درم حشیش افسنتین رومی هفت درم
غاریقون سفید دو درم زعفران یکدرم چون داروها بجوشد
کرده تصفیه زنند و مطبوخ را بقوام شربت رسانند و فرو
آورند و تقبند نیز همین دستور بیازند **شراب خندقون**
طعام بگوارد و سیرابی و چند اوند معده و جگر سرد را سود دارد
صنعت آن شراب انگوری کهن پنج رطل و انگبین صافی
دو رطل زنجبیل دو درم قاقله صغار و کبار از هر یک
درمی قرنفل و دارچینی و فلفل سیاه از هر یک دو درم
زعفران شاخ یک درم بدستور سابق بپزند و اگر نیم
دانگ مشک حل کنند و در آخر در آمیزند بهتر باشد
شراب مورد نوعی دیگر معده را قوت دهد و اسهال را
باز دارد **صنعت آن** بگیرند حب الآس که آنرا دانه
مورد گویند و امرود قند بید از هر یک پنجاه درم و قرظ

و طباشیر از هر یکی ده درم همه نرم کوفته کنند و آب سیب
و آب به و آب انار ترش از هر یکی یکمن بجوشانند تا بقوام آید
و اگر رب مورد خواهند مورد دانه تنها بکوبند و آبش بگیرند و بی
چاشنی بجوشانند تا بقوام آید وقت حاجت بکار برند شراب
سیفتج که آنرا بجهة جوشش گویند معده قوة دهد و باد و بلغم
دفع کند و جمیع امراض بلغمی را نافع بود و مقوی باه باشد
صنعت آن آب انگور شفال صد من دو روز در هوای
سرد و دیگر روز در هوای گرم بگذارند تا صاف شود و در دیگ
کنند و بگیرند کبک ۲ دو تیهوج ۳ سه محلف ۲ چهار گنجشک ۳ بیست فرخ ۳ دو
دراج ا بعد از آن در زیر آتش نهند و بیست من گوشت
یخنج گوسفند سه ساله است و از مرغهای مذکور آنچه بدست
آید در اندازند و از سیب و به و هلیجی و از هر یک یکمن
پاک کرده اضافه کنند قرفه و قرنفل و قاقله صغار
و کبابه و جوزبوا و سنبل الطیب و دارشنه و سعد هندی
هر یکی ده درم زنجبیل و دارفلفل و زرنباد و درونج

وساذج

و ساذج هندی و خولنجان و کبابه چینی و گل قرفه و عود خام
و صندل مقاصری از هر یکی پنج درم بهمن ده درم افیون
پنج درم مصطکی نیم کوفته بیازند و در صره فراخ اندازند
و در میان دیگ آویزند و از آن زمان بیرون آورند
و در دست بمالند و شیره اش بگیرند و در دیگ بریزند
مصطکی ده مثقال و نیم کوفته در دیگ افکنند و بجوشانند
که ثلثی یا نصفی برود و بعضی چندان می جوشانند که ثلثی
می ماند و مثلث می شود و چندی در مثلث پیش از رسیدن
مقدار ثلثی آب ریزند تا بصد من آید فرو گیرند بکیسه
کرباس نو فشارند تا چربیها از آن برود و در ظرفی
کنند و چهل روز بگذارند و گاه باشد که در جوشانیدن
گلاب ده من و مشک خالص یکمثقال و زعفران پنج مثقال
در کیسه کرده حل سازند و در مثلث ریزند و در ظرف چینی جای
کنند و اگر انگشت پیچ خواهند در زمانی که مثلث فرو گیرند
و پالایند باز بر سر آتش نهند و پنج من عسل و یکمثقال

تنک و دو درم عرق گل و پنج مثقال زعفران و دو مثقال عنبر
اشهب اضافه نمایند و بجوشانند چندانکه انگشت پیچ شود
و در ظرفی چینی کنند و بکار برند نافع باشد اما رب
هر میوه چنانست که آب آن میوه بگیرند و بجوشانند باتش
نرم چندانکه غلیظ شود باب در لعوق لعوق سپستان
سرفه گرم را سود دارد صنعت آن سپستان پنجاه عدد
پنجاه عدد و مویز بی دانه چهل درم فلوس خیارچنبر
بیست درم در سه من آب بجوشانند تا بنصف آید و بگیرند
فانیذ و همین مقدار اضافه کنند و قدری آرد باقلی دران
برشته کنند نوعی دیگر جهت خشونت حلق و سرفه نیک باشد
و سینه را نرم گرداند و تشنگی را نافع بود و طبع را نرم دارد
صنعت آن سپستان فربه دویست و ده عدد و مویز
طایفی بی دانه چهل درم فلوس خیارچنبر پانزده درم
در سه من آب بجوشانند تا بقوام آید لعوق خیارچنبر
سرفه کهن را نافع بود و سینه و شش را از اخلاط پاک کند

وطبیعت

وطبیعت براند صنعت آن بنفشه پنج مثقال عناب بیست عدد
سپستان پنجاه عدد و مویز طایفی بی دانه پنج ... خراشیده
ده درم زوفا سه مثقال خشخاش نیم کوفته بیست مثقال
رازیانه سه مثقال ایرسا نیم کوفته و کتیرا از هریکی سه مثقال
صمغ آلوی سیاه دو درم پرسیاوشان پنج مثقال انجیر
سفید بیست درم بجوشانند و پالایند و مغز خیارچنبر
بیست مثقال و قند نیز اضافه کنند و مغز تخم خیار
پنج درم و مغز بادام شیرین پنج درم گل خطمی پنج درم
خیار سه درم باقلای سفید کرده ده درم کوفته و بیخته
بران برشته کنند و روغن بادام بیست مثقال اضافه
کنند لعوق زوفا سینه را پاک کند از خلط صنعت آن
زوفا خشک و بیخ سوسن آسمان گون را جدا جدا نیم کوبند
و در عسل برشته کنند اگر بیخ سوسن نباشد بجای آن شونیز
کنند لعوق تخم کتان تخم کتان بریان کرده یک جزو و کندر
نیم جزو و زیره و قردمانا از هریکی ربعی کوفته و بیخته با عسل

لعوق کرنب کرنب پخته و فشار ده یکمن و نیم انگبین همین اضافه
کنند و بقوام آورد و مغز حلغوزه و مغز پنبه دانه از هر یکی
وقیه تخم کتان و حلبه و مغز فستق و آرد باقلی از هر یک نیم
وقیه کوفته و بیخته دران بسرشند و با شیر خر بکار دارند **لعوق**
غاریقون رب السوس و پرسیاوشان از هر یک هفت
درم تخم بادیان و فراسیون و زوفا خشک هر یکی سه درم
و غاریقون سه درم صمغ و صمغ البطم از هر یک یک درم و نیم
لی وانه بیت درم اینها را در سکنجبین بسرشند و عسل بقدر
حاجت اضافه کنند شربتی یک مثقال این لعوقها سینه
را از خلط غلیظ پاک کند **لعوق** بیرزد که سینه را از ورم
پاک کند و با صلاح آورد صنعت آن رب السوس کشراوبیر
زد و بادام تلخ تخم بادیان از هر یکی سه درم بیرزد را
بروغن گاو گدازند و انگبین اضافه کنند و دارو ها
در و بسرشند و با طبیخ زوفا بکار دارند شربتی سه درم
لعوق حب الرشاد سینه را از بلغم سرد پاک کند صنعت

ان

ان حب الرشاد ده درم شونیز چهار درم انیسون
و تخم بادیان از هر یکی کوفته و بیخته با انگبین بسرشند و با سکنجبین
عنصلی بکار برند **باب در مربات هلیله** در با معده را قوت
دهد و سود مند بود و هاضمه را با و بواسیر را نافع باشد
و قوت بصر دهد و نسیان زایل کند و جوانی نگاه دارد
صنعت آن هلیله کابلی بزرگ ده من بستانند و در ظرفی
سبز کنند و چندان آب بر سر آن ریزند که در وی را
بپوشانند و بهتر آن بود که تازه تر با کنند و اگر
تازه نبود خشک بستانند و خاکستر زر یا بلوط بر سر
آن کنند و هر سه روز آب و خاکستر تازه سازند تا
دوازده روز بگذرد بعد ازان بگذارند آب آهسته بشویند
چنانکه پوست ازوی جدا نشود بعد ازان در پاتیله کنند
و آب صافی بر وی ریزند و هشت یک آن جو کوفته
اضافه نمایند و بجوشانند تا مثل گشگاب پخته شود
و دو یک وزن در گیرند و آهسته بشویند و در ظرف چینی

تا کاشی کنند و آن مقدار عسل که آنرا بپوشاند بر سر آن
ریزند و هشت روز رها کنند بعد از آن بیرون آورند
از آن عسل و باز عسلی دیگر بر آن نهند و ده روز بگذارند
بعد از آن با آن عسل بجوشانند و فرو گیرند و بعضی این
داروها بر وی می افزایند دارچینی قرنفل قاقله زنجبیل
جوز بوا و خام مصطکی از هر یکی پنج درم زعفران یک درم
مشک خالص نیم مثقال و بعد از چهل روز استعمال کنند اترج
مربا طبیعت وی گرم و خشک بود و قوت معده بدهد خاصه
که با پوست مربا کنند صنعت آن اترج بزرگ که آنرا بالنگ
و باتو نیز خوانند روی آنرا پاک کنند و برشی جدا زنند
بعد از آن گوشت وی در دیگ اندازند و آب قدری
و قدری آب برنج مصفی بر سر آن ریزند و با آتش آهسته
بجوشانند و از آن آب بیرون آورند و بفشارند
چنانچه مضمحل نشود و باز در عسل کف گرفته اندازند تا
بقوام آید و اگر تعبیه خواهند همچنین اما مربیات مثل

بالنگ

بالنگ و هلیله و شقاقل و جوز و وج بعسل نیکوتر بود و مثل
تمر هندی و آلوچه و آلوچه سیاه و به و سیب و مثلی بقند
بهتر بود شقاقل مربا مجامعت را قوت دهد و باه را
زیادت کند و نعوظ تمام آورد و مثانه را نافع بود صنعت
آن بستانند شقاقل تازه و اگر تازه نباشد خشک
یکشبانروز بخیسانند و آب آن بریزند و باز یکشبانه
روز جوش دهند بعد از آن مقشر کنند و بجوشانند
تا پخته شود و عسل صافی بر سر آن کنند و با آتش نرم
بجوشانند تا بقوام آید و فرو گیرند و در ظرف حجر
یا چینی کنند و بعد از چهل روز استعمال نمایند گزر مربا باه را
زیاده کند و قوت پشت بدهد و استسقا را نیک بود
صنعت آن بستانند گزر بزرگ و پوست آن جدا بتراشند
و پاره پاره کنند و چوب اندرون وی بیرون اندازند
و در آب و قدری عسل بجوشانند و فرو گیرند و بعد از
زمانی که آن آب انداخته باشند عسل بر وی ریزند

وچندان بجوشانند تا بقوام آید وفرو گیرند **مربای وج**
جهت قولنج ریحی بغایت نیکو باشد و مصروع و مفلوج را
نافع بود وصنعت آن بستانند وج ترکی که بسیار ریسه کا
کوبند و یک شبانه روز در آب خیسانند وبعد ازان در آب
وعسل بجوشانند تا بقوام آید وبعد از چهل روز استعمال
نمایند **مربای تمر هندی** حرارت بنشاند وطبیعت نرم کند و تشنگی
باز دارد وصنعت آن بستانند تمر هندی زرد تازه که در
پوست باشد و بعرق گل و بید خیسانند و قند صافی
کرده بقوام آورند وتمر دران ریزند تا دو جوش زنند
وفرو گیرند اگر بسیار بجوشد تلخ نشود **مربای** گردکان معده
وگرده را سود دارد و باه را زیادت کند صنعت آن
بستانند گردکان تازه که هنوز صلب نشده باشد
وپوست از وی جدا کنند و در دیگ سنگین نهند و عسل
بر رویش ریزند چندانکه وی را بپوشد و مقداری آب
اضافه نمایند و بجوشانند تا آن آب نماند و فرو گیرند

وبعداز

وبعد از چهل روز بکار برند **مربای** زنجبیل نافع بود مشانه
ومعده سرد را و بول براند و تبهای بلغمی را سود دارد
وباه برانگیزد وصنعت آن بستانند زنجبیل خوب فربه و در
شیر حل کنند و چند روز آب بو ریزند بعد ازان
بیرون آورند و ریشه ریشه ببرند و بشویند و در دیگ
کنند و آب و عسل بقدر حاجت اضافه نمایند و بجوشانند
چندانکه بقوام آید و فرو گیرند و در ظرفی کنند
تا چهل روز بگذرد و بعد ازان نگاه دارند **مربای** سیب جهت
قوت دل و معده بغایت نیکو بود وصنعت آن سیب اصفهانی
آنمقدار که خواهند پوست از وی جدا کنند و تخمش بیرون
آورند و قند صافی کرده قدری آب بر سر آن ریزند
وبجوشانند تا بقوام آید و فرو گیرند و در ظرفی چینی یا
سبز کنند تا چهل روز بگذرد و بعد ازان استعمال نمایند
مربای به قوت این زیاده تر از سیب بود و تقویت
معده کند صنعت آن بستانند به اصفهانی شیرین و پوست

ازوی جدا کنند و پاره سازند و تخمش برآرند و قند صافی
کرده مقداری دران ریزند و بجوشانند تا بقوام آید و در
ظرفی کنند و بعد از چهل روز بکار برند **مربای امرود** جهت
قوت معده بغایت نافع بود صنعت آن بستانند بهی اصفهانی
که گره نداشته باشد و پوست و تخمش برون کنند و در
آب و قدری قند بر رویش ریزند و بجوشانند تا بقوام آید
مربای آلوچه حرارت ساکن کرداند و طبیعت نرم دارد
تشنگی نشاند و صفرا شکند صنعت آن بستانند آلوچه
اصفهانی یا بخارای و در قدری آب بجوشانند تا نرم
شود و قند صافی بر سرش کنند و بجوشانند تا بقوام آید
باب چهارم در ساخت جوارش مقصود منفعت ده کرده
سرد را و باه زیاده کند و نعوظ تمام آورد و بسیار
خاصیت دارد اگر نوشته می شود طویل می گردد صنعت
آن تخم [illegible] و تخم پیاز و تخم گندنا و تخم شلغم و تخم اسپست
و حب الرشاد و تخم الجزر و مغز حبة الخضرا و لسان العصافیر

وکنجد

و کنجد مقشر و تخم [illegible] و مغز چلغوزه از هر یکی سه درم زنجبیل
و شقاقل و خولنجان و دارفلفل از هر یکی پنج درم دارچینی
و جوز بوا و بهمن سرخ و بهمن سفید از هر یکی دو درم ناف
سقنقور پنج درم خصیة الثعلب ده درم قضیب گاو خشک
کرده و تنبو هان سوده ده درم کوفته بیخته با عسل کف
گرفته بسرشند شربتی دو درم [illegible] یا با ماء العسل یا با شیر
تازه و شکر بیاشامند نافع بود **جوارش** خبث الحدید
که آنرا محبوشش خوانند جهت استرخای معده و بواسیر
و تباهی مزاج نیکو بود و باه را زیاده کند و لون روی
را صافی سازد و دفع سرعت انزال کند صنعت آن
پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه و پوست بلیله و آمله مقشر
و شیطرج هندی و سنبل الطیب و فلفل و دارفلفل و سعد
کوفی از هر یکی ده درم تخم شبت و تخم گندنا از هر یکی
چهار درم خبث الحدید در سرکه خیسانند چهارده شبانروز
خشک سازند و در روغن بادام بریان کنند صد درم

و با سه چندان عسل مصفی بسرشند و مشک خالص دو درم اضافه
کنند و در ظرفی زجاجی اندازند و بعد از شش ماه بکار دارند
جوارشن زرعونی منفعت کند گرده و پشت و معده را قوت
دهد و بلغم دفع کند و بوی دهن خوش سازد و آب رفتن
دهان باز دارد و بادها بشکند و سردی و ریگ از مثانه
پاک کند و تخمه و ناگواریدن طعام ببرد و منی بیفزاید و جگر
و گرده و مغز را قوی کند و اگر ده کنیزک داشته باشد
همه را خشنود سازد و صفت آن تخم کرفس و تخم شبت و
نانخواه و رازیانه و مغز تخم خربزه و مغز خیار بادرنگ
و بیخ کرفس از هر یکی پنج مثقال عاقرقرحا و قرفه و زعفران
و مصطکی و عود خام از هر یکی ده درم بسباسه و قرنفل و
فلفلمویه که بیخ فلفل باشد و کبابه چینی از هر یکی سه درم
عنبر اشهب یکدرم با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند
و بعد از دو ماه شربتی دو درم تا دو مثقال شاید جوارشن
جالینوس این جوارشن خاصیت بسیار دارد و همه اندامها

قوت

قوت دهد و بوی دهان خوش کند و بادها بشکند و بسیاری
بول که از سردی مثانه بود باز دارد و سپرز را بلغمی ببرد
و باه را قوت دهد و حزن صافی کند و دیوانگی ببرد و درد
سپرز که از سردی بود دفع کند و نقرس و قولنج و عرق
را نافع باشد و بواسیر و درد گرده را فایده دهد و صاحب
سوی را نگاه دارد و هر کس که بیت دیگر روز مداومت
این جوارشن کند از این رنجها که ذکر کرده شد ایمن باشد
و بعد از ده روز بکار دارد و صفت آن سنبل الطیب
و قاقله کبار و سلیخه و دارصینی و خولنجان و قرنفل و سعد
کوفی و زنجبیل و زعفران و فلفل سفید و دارفلفل
و قسط بحری و عود بلسان و اسارون و تخم مورد
و قصب الذریره از هر یکی دو درم مصطکی ده درم
کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بسرشند شربتی دو مثقال
نافع بود جوارشن لمونی سردی معده و تبهای بلغمی
و سوداوی و فواق که از کثرت بلغم بود زایل گرداند

صنعت آن زیره کرمانی دو رطل یک شبانه روز در سرکه خیسانند
ودر سایه خشک کنند وبریان سازند فلفل بی درم زنجبیل
چهل درم سداب خشک چهل درم بوره ارمنی ده درم مجموع
کوفته وبیخته با عسل کف گرفته بسرشند نافع بود **جوارش**
به بزم معده را قوت دهد به قوت اشتها آرد وقولنج
بگشاید صنعت آن به اصفهانی بی پوست ودانه رطلی در
مثلث بجوشانند تا مهرا شود وبعد ازان بیرون آرند وجود
بکوبند وکمین عسل صافی بر سر آن ریزند وبجوشانند تا انعقاد
گیرد وفرو گیرند واین داروهای کوفته بر سر آن افشانند
وکفچه زنند تا یکسان شود زنجبیل ودار فلفل چینی از
یک ده درم هیل وقاقله وزعفران از هر یکی سه درم
مصطکی پنج درم سقمونیای بریان کرده ده درم تربد سفید
مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده سی درم از
پنج مثقال تا هفت مثقال جهت قولنج نافع بود **جوارش**
سفرجلی قابض شکم را ببندد ومعده را قوت دهد ودفع

قی

قی کنند ولون نیکو کرداند واشتها آرد صنعت آن به اصفهانی
بی پوست ودانه دو رطل پاره کنند ودر سرکه بجوشانند
تا مهرا شود وبکوبند ویک رطل عسل صافی بر سرش ریزند
وبا آتش آهسته بجوشانند تا نزدیک انعقاد وبعد ازان
قوام
فرو گیرند وزنجبیل وفلفل ودار فلفل از هر یکی چهار درم
کرفس ونانخواه از هر یکی یک درم زعفران دو درم همه را
کوفته وبیخته بر سر آن افشانند شربتی چهار مثقال نافع
بود **فنجنوش** نوع دیگر بلیله وزراوند ونخنک وحشیشة
الثعلب وقاقله کبار از هر یکی سه درم ودار فلفل
چینی وزنجبیل وزرنب وبافج هندی از هر یک دو درم
نسیطرج دو درم عنبر خشخاشی یک درم عسل مصفی وموزن
ادویه خبث الحدید بدستوری که ذکر رفته سی درم
وبعد از چهار ماه استعمال کنند **جوارش** تمرهندی
قولنج بگشاید صنعت آن زیره کرمانی در سرکه خیسانند
ودر سایه خشک کرده وبریان ساخته پنج درم بوره ارمنی

و فطراسالیون و زنجبیل و فلفل سفید از هر یکی دو درم و نیم
سقمونیای بریان کرده پنج درم و هلیله‌های هندی از دانه بیرون
آورده و مغز بادام سفید بریان کرده و ورق سداب
از هر یکی ده درم مرو ریسه که خوب ساییده یکشبانه روز کوبند
و عسل کف گرفته سه وزن ادویه در سه سرکند و داروها
دران بسرشند شربتی پنج مثقال یا هفت مثقال برآب گرم
نافع بود **جوارش** شهریاران سودمند بود و سپیدی معده
و جگر و قولنج را نافع بود **صفت آن** زنجبیل و قرفه و فلفل
و سلیخه و سنبل الطیب و جوز بوا و هیل و مصطکی و قاقله
کبار و حب بلسان از هر یکی چهار درم و نیم زعفران
دو درم سقمونیای بریان کرده سه درم تربد سپید مجوف
خراشیده و بروغن بادام چرب کرده و حب النیل از
هر یکی هشت درم کوفته و بیخته قند سفید بوزن ادویه
و با عسل کف گرفته بسرشند شربتی از چهار مثقال تا هفت
مثقال به حب فراخ با آب گرم بکار دارند **جوارش** اترج

قوة

قوة معده دهد و اشتها آرد و بادها بشکند و بوی دهان
خوش کند **صفت آن** پوست ترنج خشک کرده سی درم
قرنفل و جوزبوا و دارفلفل و هیل و عود و خولنجان و زنجبیل
از هر یکی یکدرم مشک خالص دانگی و نیم کوفته بیخته با عسل
کف گرفته بسرشند و در ظروف چینی‌ها کاشی کنند و بکار دارند
جوارش عود هاضمه را قوت دهد و اشتها آورد و تقویت
معده نماید و بلغم و رطوبت دفع کند **صفت آن** قرنفل
سه درم قاقله کبار ده درم عود خام پنج درم زعفران
یکدرم سنبل الطیب ده درم نبات کمین بقوام آورند
و بتر زنند چنانچه رسیت و داروها دران افشانند
و بروی سنگ ریزند **نوع دیگر** قرنفل دو درم عود خام
پنج درم نبات کمین چنانچه گفته شد بروی سنگ ریزند
نوعی دیگر عود خام پنج درم برنج یکدرم مصطکی یکدرم
نبات کمین بجوارش ریزند **جوارش** عنبر یکمثقال و نبات
کمین بقوام آورند و فرود گیرند و عنبر دران اندازند

و بهتر مثیر نبند تا حل شود **جوارش** امله با حمزه را نیک بپزد وا شستنا
آرد و صفت آن شیر آمله سی درم نبات یکمن بدستور جوارشات
که گفته شد بر روی سنگ ریزند **جوارش** انار آب انار ترش
بگیرد و در دیگ سنگین بجوشانند تا از دو بازی یک آید
و نبات بقوام آورده و تیر شش بزنند و در وقت ریختن
آب انار بکار داده و بریزد **جوارش** زرشک زرشک
تازه نفیار روده آبش بگیرد و در دیگ سنگین بجوشانند تا
بنصفی آید و نبات بدستور جوارشات بقوام آورده و بریزد
جوارش مصطکی سود مند بود و نیرو دهد معده و جگر و بلغم
دفع کند و آب دهن از دهان باز دارد و نبات یکمن بقوام
آورده و در نیم جوشش چهار یکی گلاب بریزد و چون بانعقاد
رسد فرو گیرد و تیر شش بزنند و در وقت ریختن شش مثقال
مصطکی سوده بران افشانند و بر روی سنگ ریزد و اگر
بسیار گرم باشد که مصطکی ریزند تلخ گردد با آب دیگر از
معاجین و مفرحات انوشدارو که آنرا جوارش و مفرح

گوینه

گوینه و مفرح کندری نیز خوانند خاصیت وی آنست که معده
و جگر را قوت دهد و غذا را هضم کند و رنگ روی را سرخ دارد
و بوی دهان خوش گرداند و قوت بدن بدهد صفت
آن ورق گل سرخ شش درم سعد کوفی پنج درم قرنفل
و مصطکی و آب روان از هر یکی سه درم هیل و قاقله و
و بسباسه و جوز بوا و قرفه و سنبل الطیب و زرنب و زعفران
از هر یکی دو درم شیر آمله رطلی در نیم رطل آب بجوشانند
تا به ربع رطل آید و فرو گیرند و در دست بمالند و صافی کنند
و در یکمن فانید که آن کعب الغزال است بقوام آورند
و دارو ها دران بسرشند و قدری مشک اضافه نمایند
شربتی دو مثقال نافع بود **معجون لبوب جهت باه** مغز پسته
و فندق و جلغوزه و نارجیل و بادام و کنجد مقشر از هر
یکی پنج درم لسان العصافیر و حب الرشاد و تخم شبت از هر یکی
دو درم زنجبیل و دار فلفل و کبابه و کندر از هر یکی یکدرم
بهمن سرخ و سفید و تودری سرخ و تودری سفید از هر یکی

چهار درم خسک قرلی و تخم گزر و تخم شلغم و تخم پیاز و تخم انجره
از هر یکی دو درم عسل سه وزن ادویه شربتی دو مثقال
باشد و غذا نخود آب یا قلیه یا زرده نیم برشت یا کباب
و نا پیاز مناسب بود و از سپیدیها و ترشی احتراز کند معجون
بزوران و در امر مجامعت فعل عجب میکند صفت آن
تخم گندنه و تخم شلغم و تخم پیاز و تخم ترب و سپست و تخم
لهیون و مغز جلغوزه و مغز حب الزلم و فلفل و بوزیدان
و قسط شیرین و تودری زرد و تودری سرخ و لسان
العصافیر و شقاقل و بهمن سرخ و سفید و دار فلفل
و حب الرشاد و حلتیت و قرفه از هر یکی شش درم
همه را کوفته و بیخته با سه چندان عسل مصفی بسرشند
و شربتی سه درم با شیر تازه بیاشامند و جمعی با
شراب نوشیدن بیاشامند معجون فلاسفه که آن را ماء
الحیوة میخوانند و این معجون منسوبست به فیلسوفان
و خاصیتش آنست که بلغم را دفع کند و قوت قوی بدهد

واشتها

و اشتها باز آورد و حفظ بیفزاید و ذهن تیز گرداند
و سردی و چکیدن کمیز دفع نماید و بادها بشکند و منی
بیفزاید و قضیب را محکم دارد و درد مفاصل و درد پشت
را عظیم سودمند بود و دندانها را محکم بسازد و بهر جهت
کار سردی بود و زایل گرداند صفت آن فلفل و دار
فلفل و زنجبیل و دارچینی و پوست اترج و آمله مقشر
و شیطرج هندی و زراوند مدحرج و بیخ بابونه و دار
چیل و مغز جلغوزه و خصیة الثعلب از هر یکی ده درم
بابونه پنج درم مویز منقی سی درم عسل کف گرفته سه
وزن ادویه شربتی یک مثقال یا دو مثقال نافع بود معجون
انقرویا که آنرا اطلاوری گویند سودمند بود جهت فالج و لقوه
و صرع و ذهن را تیز کند و قوت حافظه نگاه دارد و دفع
نسیان کند و تریاک همه مرضهاست که از سردی
و بلغم بود و باه را قوت دهد خاصه بلغم مزاج را و هیچ
ترکیب در امر باه به از این معجونی نیست صفت آن عاقرقرحا

وشونیز و قسط و فلفل و دارفلفل و وج از هر یکی ده درم
ورق سداب و جنطیانای رومی و حلتیث و زراوند
مدحرج و حب الغار و جندبیدستر و شیطرج هندی و خردل
از هر یکی پنج درم عسل بلادر ده درم داروها کوفته
و بیخته بروغن گردکان چرب کند و باسه عسل مقدار کف
گرفته بسرشند شربتی یکدرم یا یکمثقال و بعد از شش ماه
استعمال نمایند معجون اتانا سیر جهت امراض جگر سودمند
بود و درد شکم و ریشهای روده و سپرز و درد اعصاب
و درد گرده و دشخواری نفس و سرفه که از کثرت رطوبت
بود که در سینه جمع شده باشد و ناسور را نفع رساند که بدان
طلا کنند صفت آن زعفران و مر و قردمانا و خشخاش
سیاه و سنبل الطیب و اصل غافث و جگر گرگ وبه بزکوهی
سوخته از هر یکی یکدرم کوفته و بیخته در مثلث خوب بیاشند
و بعد از آن باسه چندان عسل کف گرفته بسرشند و در ظرف
چینی یا کاشی کنند و بعد از شش ماه استعمال نمایند اتانار

کوچک

کوچک جهت درد جگر سودمند بود و سرفه و درد معده
و در نفس سینه و جهت دفع سموم بغایت نافع باشد
صفت آن میبه باسه و مر صافی و زعفران و قسط تلخ
و سنبل الطیب و عیدان بلسان و فرفیون و سلیخه از
هر یکی پنج درم عصاره غافث و تخم آن از هر یکی ده درم
مجموع کوفته و بیخته باسه چندان عسل کف گرفته بسرشند
شربتی نیم درم تا یکدرم و بعد از شش ماه استعمال
نماید معجون اتانار سیاه نسخه صاحب کامل است نافع بود
جهت تب ربع صفت آن فلفل سیاه و سفید و دار
فلفل از هر یکی بیست درم عود بلسان ده درم زنجبیل
و تخم کرفس و سلیخه و اسارون و راسن از هر یکی یکدرم
سنبل و حماما از هر یکی چهار درم کوفته و بیخته باسه چندان
عسل کف گرفته بسرشند فلونیا رومی جهت قولنج سودمند
بود و سپرز و درد جگر را نیک است و چون بدندان
گیرند درد را ساکن کند صفت آن زعفران پنج درم

فلفل سفید و بزر البنج از هر یکی بیست درم افیون ده درم
فطراسالیون چهار درم تخم کرفس و سنبل الطیب از هر یکی
چهار درم سازج هندی و سلیخه و عاقرقرحا و حب بلسان
و فرفیون از هر یکی یک درم همه را کوفته و بیخته و بار و غن
بلسان چرب کرده با سه چندان عسل بسرشند و در
ظرف چینی یا زجاجی کنند و بعد از شش ماه استعمال نمایند
و شربتی بقدر نخودی از بهر قولنج و درد کرده با آب کرفس دهند
و قوت این تا سه سال باقی باشد برشعثا نسخه شیخ الرئیس
علیه الرحمه خاصیتش آنست که چون بر دندان گیرند درد ساکن
شود و جهة قولنج نافع بود صفت آن فلفل و بزر البنج از
هر یک بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال
سنبل الطیب و عاقرقرحا از هر یکی یک درم افیون یک مثقال
مجموع کوفته و بیخته با دو چندان عسل کف گرفته بسرشند
و بعد از شش ماه استعمال کنند و ظرف آن در میان جو
نهند مفرح سرد خفقان گرم را سودمند بود و قوت

دل

دل بدهد صفت آن ورق گل سرخ و طباشیر سفید از هر
یکی ده درم کشنیز خشک بریان کرده و صندل مقاصری
از هر یکی یک درم مغز تخم خیارین و مغز دانه کدو از هر یکی
چهار درم بهمن سفید و گاوزبان از هر یکی دو درم
زرشک بی دانه شش درم تخم خرفه بزرگ چهار درم مروارید
ناسفته و کهربا و بسد از هر یکی نیم مثقال کافور نیم درم
زعفران دانگی نبات مصری صد مثقال داروها کوفته و بیخته
بعرق بیدمشک ممزوج بازند و نبات یکجا زنند و بقوام
آورند و داروها بسرشند شربتی یک مثقال نافع بود مفرح
گرم خفقان و ضعف دل که از سردی بود سود وارد
صفت آن گاوزبان و بالنگو و بهمن سرخ و بهمن سفید
از هر یکی هشت درم آمله در مثلث خیسانند و خشک
ساخته و بریان کرده بیست درم تخم فرنجمشک هشت درم
عود خام قماری ده درم گل مختوم و مروارید ناسفته
از هر یکی یک درم زعفران یک درم قرنفل و بسد و کهربا و زرنب

و گشنیز خشک از هر یکی دو درم کبابه پنج درم ورق گل سرخ
و صندل مقاصری از هر یکی پنج درم یاقوت و زر محلول از هر
یکی نیم مثقال دارچینی و زرنباد از هر یکی دو درم درونج
عقربی یکدرم و نیم مویز منقی و عسل چهار یکی عسل با منقی بخو
درهم سرشند و یک من قند صافی بقوام آرند و در یکجا سرشند
شربتی دو درم تا دو مثقال شاید و بسد و کهربا می باید که سوخته
باشد **مفرح** سرد خفقان و ضعف دل که از گرمی بود زایل
کند و اشتها آرد **صفت آن** طباشیر سفید دو درم
گاوزبان ده درم شیر آنکه پانزده درم عصاره زرشک
پنج درم صندل مقاصری سه درم بهمن سرخ و سفید از هر یک
دو درم ورق گل سرخ پنج درم درونج عقربی دو درم گشنیز
خشک و پوست بیرون پسته و مروارید ناسفته و کهربا
سوخته و بسد سوخته و ابریشم سوخته از هر یکی دو درم زعفران
نیم درم یاقوت یکدرم زر محلول نقره محلول از هر یکی نیم مثقال
آب سیب ترش چهل درم آب حماض چهل درم قند صافی

و دو دو کبرند تا گرمی آتش از آن برود و داروها بدان سرشند
شربتی یک مثقال نافع بود **مفرح** گرم خفقان و ضعف دل که از
سردی بود زایل گرداند صفت آن زرنباد دو درونج
و گاوزبان از هر یکی شش درم بادرنجبویه کوفته و بیخته
به شراب خمیر کنند و در عسل سرشند شربتی یک مثقال نافع بود
مفرح جواهر این مفرح منسوب بخواجه رشید است خفقان
و وسواس و ضعف دل را سود دارد و جگر و دق گرده
و مغز را قوت دهد و لون را بغایت صافی سازد و نشاط
تمام آورد و بادهای سوداوی دفع کند و بجهة قوت
دل بغایت سودمند بود و خواص بسیار است و از ده یکی
گفته نشد صفت آن یاقوت سرخ دو مثقال یاقوت
زرد چهار مثقال یاقوت کبود چهار مثقال یاقوت
سفید چهار مثقال لعل فیروزه سه مثقال زمرد
یک مثقال نیم عقیق چهار مثقال حجر لشیت سه مثقال مروارید
ناسفته چهار مثقال بسد و کهربا از هر یکی دو مثقال حجر

لاجورد دو مثقال تخم فرنجمشک پنج مثقال ابریشم سوخته
ورق قرنفل از هر یکی سه مثقال پوست بیرون پسته چهار
مثقال آمله مقشر ده مثقال پوست هلیله کابلی ده مثقال
بادرنج بویه چهار مثقال گل نیلوفر و صندل سرخ و صندل
سفید و تخم بالنگو و قرنفل و قرفه و کبابه چینی از هر یکی سه
مثقال گاوزبان پنج مثقال عصاره مورد زرشک پانزده
مثقال عود قماری چهار مثقال بادرنج و دو مثقال
درونج عقربی چهار مثقال طین ارمنی دو مثقال
مختوم چهار مثقال طباشیر سفید پنج مثقال عنبر اشهب
چهار مثقال مشک خالص یک مثقال و نیم زر محلول و نقره
محلول و گل دارچینی از هر یکی چهار مثقال کافور قیصوری
نیم مثقال قاقله کبار سه مثقال سنبل الطیب ساذج
هندی و بهمن سرخ از هر یکی دو مثقال بهمن سفید چهار
مثقال آب سیب اصفهانی و آب بهی یک من حامض چهار
یکی عرق بید یک من گلاب نیم من نبات مصری یک من

ونیم

ونیم در عرق و آب سیب بگدازند و بقوام آورند و آب حامض
اضافه کنند و فرو گیرند و دواروها و جواهرها در آن سرشته کنند
شربتی نیم مثقال تا یک درم شاید مفرح یاقوتی مقوی دل ضعیف
دل و وسواس سوداوی و خفقان زایل کند و دل را قوت دهد
و نشاط هرچه تمامتر آورد صفت آن مروارید ناسفته
سه درم بسد یک درم و نیم کهربا یک درم لعل یک مثقال
یاقوت زرد و نیم مثقال ذهب یک درم قرنفل یک درم بهمن سفید
دو درم کبابه چینی و بهمن سرخ از هر یکی یک درم زرنباد نیم
درم تخم بالنگو سه درم ساذج هندی یک درم درونج عقربی
نیم مثقال پوست بیرون پسته سه درم پوست اترج دو درم
گاوزبان پنج درم صندل سرخ و سفید از هر یکی پنج درم
کشنیز خشک دو درم ورق گل سرخ سه درم دارچینی یک درم
آمله مقشر پنج درم عصاره زرشک ده درم گل ارمنی
دو درم تخم فرنجمشک سه درم طباشیر سفید دو درم
یک مثقال کافور قیصوری نیم درم زعفران نیم درم

اشهب نیم مثقال مشک خالص دانگی ونیم زر محلول ونقره
محلول از هریکی نیم مثقال شراب سیب وشراب به از هریکی
سی مثقال شراب حماض همین دارو ها کوفته وبیخته در شربتها
بسرشند وشربتی یکدرم نافع بود مفرح دلگشای
کرم پوست اترج پنج درم بهمن سرخ وسفید از هریکی دو
درم ونیم هلیله سیاه سه درم دارچینی سه درم ورق
گل سرخ پنج درم قرنفل سه درم زعفران سه درم بادرنجبویه
وگاوزبان از هریکی پنج درم قرنفل سه درم مغز بادام
وخشخاش وکنجد سفید از هریکی سه درم مغز تخم کرفس یکدرم
مشک خالص یکمثقال روغن بادام پنج مثقال نبات مصری
همین ترتیب همین گذارند ومند بود مفرح دوالمسک
حلو ضعف دل ومرضهای سوداوی را سود دارد وصرع وبادهای
گرزنان آبستن را بچه افشود ونافع بود صفت آن مروارید
ناسفته وکهربا وبسد وابریشم مقرض وزرنباد ودرونج
عقربی از هریکی یکمثقال بهمن سرخ وسفید وسنبل الطیب

دانه

دانه قاقله وقرنفل وبرنج هندی دوانشته وجندبیدستر از
هریکی یکدرم دارفلفل وزنجبیل از هریکی نیم درم مشک
خالص دو دانگ مجموع کوفته وبیخته با سه چندان عسل
شهد آتش ندیده بسرشند شربتی یکمثقال نافع بود وقوت
این مفرح تا یکسال باقی باشد مفرح دوالمسک سودمند
بود خفقان ودرد حلق ورطوبت معده را صفت آن سنبل
الطیب وزرصافی وبرنج هندی از هریکی دو درم نانخواه
وتخم کرفس از هریکی چهار درم صبر سقوطری وافتیمون
رومی از هریکی پنج درم ریوند چینی شش درم زعفران
دو درم مشک خالص نیم درم جندبیدستر یکدرم ونیم
مجموع کوفته وبیخته با سه چندان عسل مصفی بسرشند
شربتی نیم مثقال نافع بود مفرح دلگشای معتدل خفقان
وضعف دل را زایل کند وقوت هرچه تمامتر ونشاط آرد
صفت آن بهمن سرخ وسفید از هریکی پنج درم پوست
هلیله کابلی دو درم گاوزبان وشاهتره وبادرنجبویه

از هر یکی ده درم کشنیز خشک و طباشیر سفید از هر یکی پنج درم
ابریشم مقرض و پوست اترج و پوست بیرون پسته از هر
یکی دو درم بسد و کهربا از هر یکی یکدرم عود خام یکمثقال
مروارید ناسفته دو درم زرنباد و درونج عقربی از هر یکی
یکدرم مجموع کوفته بیخته بآب انار و آب زرشک و آب
حماض و آب به از هر یکی ده مثقال شراب سیب بیست
مثقال قند سفید صد مثقال قند را با آبها بقوام آورند
و شراب سیب اضافه کنند و داروها دران بسرشند و نیم
مثقال زر محلول و نیم مثقال نقره محلول دران حل کنند
شربتی یکمثقال تا یکدرم نافع بود **مفرح دلگشایی**
سرد خفقان گرم و ضعف دل را سود دارد **صنعت آن**
طباشیر سفید و بهمن سفید و ورق گل سرخ و گاوزبان
از هر یکی چهار درم بهمن سرخ و بسد و کهربا مروارید
ناسفته از هر یکی یکدرم و نیم صندل سفید و کشنیز خشک
از هر یکی ده درم تخم بوترک هشت درم زرشک بیدانه

دوازده درم

دوازده درم زر محلول و نقره محلول از هر یکی نیم درم پوست
بیرون پسته یکدرم قند سفید یکمن عرق بید همین قند را
در عرق بگدازند و بقوام آورند و داروها دران بسرشند
شربتی یکدرم تا یکمثقال نافع بود **مفرح دلگشایی**
سرد نوعی دیگر ضعف دل و خفقان را که از گرمی بود نافع
مفید باشد **صنعت آن** مروارید ناسفته و کهربا
و بسد سوخته و گاوزبان و گل ارمنی از هر یکی دو درم
طباشیر سفید دو درم مشک خالص دانگی قند سفید
سی درم مجموع کوفته و بیخته در یکدیگر بسرشند شربتی
یکدرم سودمند بود **مفرح مسیحی** قوت دل و دماغ
و جگر و معده بدهد و قوت پشت و گرده زیادت
کند و نعوظ تمام آورد و منی را بیفزاید و باه را قوت
دهد **صنعت آن** قرفه پنج درم خولنجان و کبابه
و قرنفل و سنبل الطیب و قاقله کبار و قاقله صغار و جوزبوا
و تخم فرنجمشک و ورق قرنفل از هر یکی سه درم گاوزبان

وبادرنجبویه از هر یکی پنج درم اشنه چهار درم زعفران سه درم
بهمن سرخ و بهمن سفید از هر یکی چهار درم مصطکی سه درم
بادرنج هندی دو درم زنجبیل و دارفلفل از هر یکی
یکدرم پوست اترج سه درم گل سرخ پنج درم
سعد هندی دو درم خبث الثعلب ده درم لسان العصافیر
و بسباسه از هر یکی سه درم عنبر اشهب دو درم مشک
خالص نیم مثقال لعل یکدرم مروارید ناسفته دو درم
کهربا و بسد از هر یکی یکدرم زر محلول نیم مثقال جزو اعظم
اصلی سه مثقال همه را کوفته و بیخته با دو چندان عسل
کف گرفته بسرشند و اگر مفرح خواهند سه مثل ادویه
بعد از چهل روز استعمال کنند شربتی از یکدرم تا
یکمثقال باشد **معجون** حجر الیهود خاصیت وی آنست
که ریگ گرده و مثانه ریزان کند **صفت آن** مغز تخم
خیار بادرنگ و مغز تخم کدو و حب کاکنج از هر یکی پنج درم حجر
الیهود پنجاه درم کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته

برشند

برشند **معجون** کاکنج خاصیت وی آنست که درد گرده و مثانه
ببرد و خون که از مثانه روان باشد باز بندد **صفت آن**
بزر البنج و رازیانه از هر یکی هفت درم مغز تخم خیار زه پنج
درم تخم حماض و افیون از هر یکی دو درم مغز حلغوزه
بریان و مغز بادام بریان کرده از هر یکی سه درم زعفران
دو درم حب کاکنج بیست و پنج عدد کثیرا چهار درم مجموع
کوفته و بیخته با سه وزن ادویه سفیدج بسرشند و بعد از
شش ماه استعمال کنند **معجون قباد الملک** جهت معالجه
و نقرس نافع بود و دردهای کهن کرداند و سپرز و بادهای
غلیظ و شبهای کهن و ضیق النفس و سرفه را کنند و ریش
روده و تاریکی چشم و درد گلو زایل کند و هر کس که ده
روز پیاپی بخورد صحت بدن نگاه دارد و شربتی
یکدرم بود و قوت این معجون تا سه سال باقی ماند
صفت آن خطیانه رومی و اسطوخودوس و قردمانا و
جاوشیر و کافیطوس و تخم سداب و فراسیون و اسقور

ديون وسعد سپاليه از هر يكي پنج مثقال مر و زعفران و قسط
و سنبل الطيب و فلفل سفيد و فرفيون و پوست بيخ لفاح
واشق و بودنه كوهي و تخم رازيانه و تخم گزر و ورق گل
سرخ و ناردين و حب بلسان از هر يكي سه مثقال دارچيني
هفت مثقال سليخه شانزده مثقال قند و عصاره
غافث و كلشم و تخم خيار و قرد و صمغ بادام هر يكي چهار مثقال
افيون و بزر البنج سفيد از هر يكي شش درم صمغها در مثلث
خوبيانند و باقي ادويه كوفته و بيخته با سه چندان عسل
كف گرفته بسرشند و در ظرف زجاجي كنند و بعد از شش ماه
استعمال نمايند معجون نجاح نسخه منهاج اسهال اخلاط
غليظ نمايد عموما و دفع سودا و بلغم لزج كند خصوصا
صنعت آن هليلج اسود و هليلج و آمله منقي از هر يك ده
درم بسفايج و افتيمون و اسطوخودوس و تربد سفيد
موصوف از هر يكي پنج درم كوبند و بجريره بزنند
و با چهارده استار عسل كف گرفته بسرشند شربتي چهار

مثقال

مثقال با عرق بادرنجبويه دهند و بقدر مزاج
فضول زياده كم سازند نوع ديگر هليله سياه و پوست
بليله و پوست هليله كابلي آمله مقشر افتيمون از هر يك ده درم
اسطوخودوس بسفايج فستقي تربد سفيد مجوف مصمغ
خراشيده بروغن بادام چرب كرده از هر يك پنج درم
غاريقون سه درم حجر لاجورد حجر ارمني مغسولين كه
از اجنبي پاك كرده باشند هر يك دو درم و نيم سقمونيا
مشوي ده درم عسل كف گرفته يكصد و پنجاه درم شربتي
چهار درم و بيشتر و كمتر بحسب مزاج و هوا توان
اختيار كرد معجون سورنجان مخصوص است بمفاصل
و نقرس و عرق النسا و مسهل بلغم و صفرا صنعت آن
سورنجان مصري شش درم ماهي زهره و كمون كرماني
پوست بيخ كبر شيطرج هندي از هر يك دو درم توبد
هليله زرد و هفت درم تخم كرفس و نمك هندي و ورق
حماحا و كف دريا هر يكي يك مثقال و ورق گل سرخ و سقمونيا

وزنجبیل هر یکی سه درم تربد سپید مجوف خراشیده
و بروغن بادام چرب کرده پانزده درم فلفل سپید و از نانخواه
و صعتر هر یکی مثقالی بوزیدان دو درم گشنیز خشک سه درم
روغن بادام چهار مثقال و نیم عسل صد و پنجاه درم
در یکدیگر بسرشند شربتی پنج مثقال تا شش مثقال
شاید **معجون** شادریطوس نافع بود جهت تبهای
مزاج سپه و درد جگر و معده و سپرز و درد گرده
و رحم و حیض که بسته باشد و قولنج بگشاید و این مهلیت
پی شقاق و مرضهای کهن و امتلا که از بلغم غلیظ بود زایل
کند و نسیان و تاریکی چشم و دشخواری نفس را نیک
باشد و بدن را از اخلاط فاسد پاک کند و قوت بدن
بدهد و فربه گرداند و تعدیل در مزاج باز دید نماید و
بادهای موذی بشکند و سده جگر و سپرز بگشاید و درد
سینه و ضعف نفس زایل کند و نافع بود جهت کسی که
رنگش زرد شده باشد از نقصان خون و جهت حبس

آن

آن در عروق چون از سردی بود نافع باشد و در استسقای
که از ضعف جگر و سردی باشد سود دهد و درد سر و جذام
و برص ببرد و خلطهایی که در گرده یا در مثانه باشد
فایده دهد و خلطهای سیاه سوخته و بلغم فاسد ببرد و لقوه
و رعشه و فالج و خناق و صرع را نافع بود و جالینوس
گوید که این معجون پیش از من ترکیب کرده اند باسم
ملکی که در آن زمان بوده است از ملکان یونان
و اسم ملک شادریطوس بوده است **صفت آن**
صبر سقوطری بیست پنج درم غاریقون بیست درم
زعفران و دارچینی و وج و روغن بلسان و فرفیون
و مصطکی و فلفل سفید و سیاه و دار فلفل و فو و جنطیانا و حماما
از هر یکی چهار درم قسط و کما دریوس و افتیمون از هر یکی
دو درم اسارون و سلیخه و سقمونیا هر یکی شش
درم سنبل الطیب سه درم و نیم مجموع کوفته و بیخته
بسرشند باسه چندان عسل شربتی چهار مثقال و قوت

این معجون تا چهار سال باقی باشد **معجون خیار** شنبر نافع
باشد جهت بادها غلیظ و قولنج **صنعت آن** تربد سفید مجوف
خراشیده بروغن بادام چرب کرده چهل درم بنفشه خشک
بیست درم نمک هندی رب سوس از هر یک پنج درم سقمونیا
ده درم عسل خیار شنبر صد درم داروها کوفته و بیخته
بروغن بادام چرب کنند و بعسل خیار شنبر بسرشند
و کمیه درم عسل و کمیه درم شکر بقوام آورده داروها
آن ترکیب کنند شربتی پنج مثقال تا هفت مثقال بقدر
مزاج و هوا استعمال نمایند **تریاق اربعه** دفع مضرت
گزیدن حیوان زهرناک بکند و خداوند صرع و بیماریهای
سرد را و بادها را نافع بود **صنعت آن** جنطیانای رومی
و حب الغار و زراوند طویل و مر صافی را راست کوفته
و بیخته با عسل مصفی بسرشند **تریاق الطین** کسی را
زهری داده باشند این تریاق بدهند که قی می آرد
و پاک شود و بدین توان دانست که چیزی داده اند

یا نه از بهر آنکه اگر زهر داده باشند قی نیاید **صنعت آن** گیر
گل مختوم و حب الغار مقابل هم کوفته و بیخته و بروغن
گاو چرب کنند و بعسل بسرشند **اطریفل بزرگ** معده
و امعا را سیر در اسپو دارد و قوت مردی
بیفزاید و لون نیکو گرداند و بواسیر را دفع کند گرده
و باه را قوت دهد **صنعت آن** هلیله کابلی و بلیله و آمله
و بوزیدان و بسبابه و شیطرج هندی و شقاقل
از هر یکی پنج درم تودری سرخ و زرد و بهمن سفید
و سرخ و لسان العصافیر از هر یکی دو درم و تم مجموع
کوفته و بیخته با سه چندان عسل صافی بسرشند و اول
داروهای کوفته را در روغن گاو چرب کنند شربتی
چهار درم **اطریفل دیگر** طبع نرم دارد و معده از
صفرا و بلغم پاک گرداند **صنعت آن** پوست آمله هلیله
زرد و کابلی و بلیله و آمله از هر یکی ده درم پنج سوسن
پنج درم تربد سفید خراشیده بروغن بادام چرب

کرده بیست درم زنجبیل و شیطرج هریکی سه درم جوزبوا و قرنفل
و دارچینی هریکی دو درم گل سرخ پنج درم یا پنج مثقال
شاید با سه چندان عسل بسرشند اطریفل کوچک معده
از صفرا و رطوبت پاک سازد و لون صافی کند و خداوند
بلغم و بواسیر را سود دارد صفت آن هلیله کابلی
و بلیله و آمله و هلیله زرد بوزن نیم کوفته و بیخته بروغن
گاو چرب کرده در عسل بسرشند شربتی چهار درم.
اطریفل گشنیز قوت معده بدهد و درد سر را که از بخار
معده بود زایل کند صفت آن پوست هلیله زرد و هلیله
کابلی و بلیله و آمله و گشنیز خشک سیاوی همه را بروغن
بادام چرب کرده کوفته و بیخته با سه چندان عسل
کف گرفته بسرشند و بعد از دو ماه استعمال کنند شربتی
یکمثقال اطریفل مقل جهة بواسیر عظیم نافع بود صفت آن
پوست هلیله زرد و آمله مقشر هریکی ده درم مقل سه
درم در آب گندنا زند و عسل شصت درم بر سر آن کنند

وبقوام

وبقوام آورند و داروها دران بسرشند اطریفل ملین این
اطریفل مثل مطبوخ بی زحمت است صفت آن پوست
هلیله سیاه پوست بلیله و آمله از هریک ده درم اسطوخودوس
و افتیمون از هریکی ده درم فلوس خیار چنبر و مقل از
هریکی سی درم عسل سه وزن ادویه معجون سازند
اطریفل دیدان کرمهای بزرگ و کوچک بکشد صفت آن
برنگ کابلی ده درم حب النیل و تربد سفید مجوف خراشیده
و قسط تلخ هریکی پنج درم قنبیل و ترمس و افسنتین رومی
و درمنه ترکی و افتیمون اقریطی و نمک نفطی و خردل
سفید و تخم حنظل و سعد هندی و آویشن خشک از هریکی سه درم
کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی
از دو درم کوفته و بیخته تا چهار درم و تا چهار مثقال شاید
اطریفل شاهتره طبیعت نرم کند و سودا زایل کند
صفت آن پوست هلیله زرد چهل درم پوست هلیله کابلی
سی درم پوست بلیله و آمله مقشر و سنا و تخم هریکی ده درم

شاه تره سی درم ریوند چینی و چوب کر هر یک پنج درم همه کوفته
و بیخته بروغن بادام چرب کرده بوزن ادویه کشمش و دان
بسرشند شربتی از یکمثقال تا چهار درم اطریفل افتیمون
جهت امراض سوداوی عظیم نافع بود صفت آن پوست هلیله کابلی
پوست بلیله و آمله مقشر هر یکی پنج درم بسفایج و تربد سفید
مجوف خراشیده و افتیمون هر یکی پنج درم شیطرج سه درم
بسفایج فستقی دو درم انیسون و نمک هندی هر یکی دو
درم همه کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند
شربتی یکمثقال شاید اطریفل که خداوند بهق و برص سفید
و بیماری بلغمی را سود دارد صفت آن هلیله کابلی
بیست درم بلیله و آمله از هر یک ده درم به نمک کابلی پانزده درم
شیطرج هندی و سعد و زنجبیل هر یکی سه مثقال برنج هندی
پنج درم بسفایج فستقی و اسطوخودوس هر یک هفت درم
غاریقون شش درم قسط سه درم کندر و مصطکی و انیسون
و قرنفل و خیربوا و جوزبوا هر یکی دو درم فلفل و دارفلفل ونار

مشک هر یکی چهار درم با دو چندان عسل مصفی بسرشند شربتی
چهار درم نافع بود اطریفل که خداوند خارش را سود دهد
صفت آن هلیله زرد چهل درم هلیله کابلی سی درم بلیله
و آمله مقشر هر یکی بیست درم سنا مکی بیست درم
تربد سی درم ریوند چینی دو درم مجموع کوفته و بیخته
بروغن بادام چرب کرده کشمش بسرشند شربتی چهار
درم تا پنج مثقال اطریفل دیگر که خداوند خناق
و خنازیر را سودمند است صفت آن هلیله سیاه پانزده درم
بلیله و آمله مقشر و تربد سفید مجوف خراشیده بروغن
بادام چرب کرده از هر یکی هفت درم افتیمون ده درم
بسفایج و اسطوخودوس و سنا مکی هر یکی پنج درم
شیطرج و زرنباد و غاریقون هر یکی سه درم انیسون
و مصطکی و خیربوا و قرنفل و سنبل و جوزبوا و قرنفل
و سنبل و جوزبوا از هر یکی دو درم نشا سه درم
کوفته و بیخته با دو چندان عسل بسرشند شربتی چهار درم

نافع بود اطریفل که خداوند عرق بدنی را سود دهد اگر
ده روز پیوسته بکار دارد ماده این علت پاک کند صفت آن
هلیله کابلی و بلیله و آمله و تربد و زنجبیل و قرنفل بوزن برابر
کوفته و بیخته بار روغن بادام چرب کنند و با عسل بسرشند
شربتی سه مثقال تا پنج مثقال شاید و نافع بود باب
در اقراص قرص طباشیر طبع نرم دارد و تبهای
محرقه را نافع باشد و سرفه و خشونت سینه را سودمند
بود و تشنگی بنشاند صفت آن طباشیر سفید ده درم
ترنجبین پاک چهار درم مغز خیار چنبر یک درم و نیم مغز
دانه کدو یک درم نشاسته و صمغ عربی و خشخاش سفید
و کثیرا از هر یکی نیم درم مجموع کوفته و بیخته بلعاب بنگو بسرشند
[اسبغول] و در سایه خشک کنند شربتی یکمثقال قرص طباشیر با
بس بود نافع جهة تبهای صفراوی و شکم به بندد و خون باز
دارد صفت آن صمغ عربی و تخم حماض و نشاسته
هر یکی دو درم ورق گل سرخ پانزده درم سماق و زرشک

بیدانه از هر یکی هفت درم همه بریان کرده طباشیر سفید
هفت درم گل ارمنی ده درم همه را کوفته و بیخته بگلاب
بسرشند و قرص بسازند و در سایه خشک کنند شربتی
یکمثقال قرص طباشیر معتدل سودمند بود جهت تبهای
محرقه و تشنگی بنشاند صفت آن زرشک بیدانه و طباشیر
سفید و ورق گل سرخ از هر یکی پنج درم تخم خیار بادرنگ
و تخم کاسنی و مغز دانه کدو و تخم کاهو و تخم بورک
و صندل سفید از هر یکی دو درم کافور نیم مثقال کوفته
و بیخته بلعاب بنگو بسرشند و قرص سازند و در شب
[اسبغول] غربال نگاه دارند و در سایه خشک کنند و شربتی یکمثقال
شاید قرص طباشیر کافوری سودمند باشد
جهة تبهای محرقه و تبهای دق و سرفه که از گرمی
بود و تشنگی بنشاند صفت آن طباشیر سفید و صندل
مقاصری و ورق گل سرخ و مغز تخم خیارین و تخم
بورک و تخم کاسنی و گل ارمنی و تخم کاهو هر یکی یک مثقال

کافور نیم مثقال کوفته و بیخته بلعاب بنکو برشتند و حب بسازند
و در سایه خشک کنند شربتی یکمثقال (اسپغول) **قرص کهربا** سودمند
بود جهت خون رفتن از شکم **صفت آن** کهربا و بسد و مروارید
و تخم تورک از هر یکی پنج درم شاخ بزکوهی سوخته و پوست
تخم مرغ سوخته و صمغ عربی از هر یکی سه درم گشنیز خشک
بریان کرده و خشخاش سفید و سیاه هر یکی شش درم بزرالبنج
دو درم مجموع کوفته و بیخته بلعاب بنکو قرص بسازند و در سایه
خشک کنند شربتی یکمثقال (اسپغول) و قوت اقراص ها شش ماه
بیش نبود **قرص گلنار** خون شکم باز بند و **صفت آن** سلیخه
رومی و گل ارمنی و صمغ عربی هر یکی چهار درم و ورق گل
سرخ گلنار و اقاقیا از هر یک سه درم گشنیز دو درم با آب
گلنار برشتند و قرص بسازند شربتی یکمثقال **قرص زرشک**
زرشک بیدانه پانزده درم تخم کاسنی و تخم ازرک و تخم خیار
ز هر یکی سه درم و ورق گل سرخ پنج درم ریوند چینی
و سنبل الطیب هر یکی یکدرم کوفته و بیخته بلعاب بنکو برشتند (اسپغول)

قرص

قرص ریوند نافع بود جهت تبهای کهن و صلابت جگر و سپرز
و ورم و درد آن و خونی که واقع شود و درایشان **صفت آن**
ریوند چینی شش درم روناس و لک منقی از هر یکی سه درم
تخم کرفس و انیسون و عصاره غافث هر یکی یکدرم کوفته
و بیخته با آب برشتند و قرص بسازند **قرص خشخاش** نافع بود
جهت ریشهای سینه و شش و تب **صفت آن** ورق
گل سرخ و صمغ عربی هر یکی چهار درم مغز پسته و کثیرا
و رب السوس از هر یک دو درم خشخاش سفید و سیاه
از هر یکی سه درم طباشیر پنج درم زعفران نیم درم
کوفته و بیخته با آب برشتند و قرص بسازند و در سایه
خشک کنند و در وقت حاجت یکمثقال یا دو مثقال
با شراب خشخاش بکار دارند **قرص گل** نافع بود جهت درد
معده و تبهای بلغمی **صفت آن** ورق گل سرخ
شش درم رب السوس چهار درم سنبل الطیب یکدرم
طباشیر سفید دو درم عصاره غافث چهار درم مجموع

کوفته و بیخته به میبختج بسرشند و قرص سازند **قرص غافث**
نافع بود جهت تبهای کهن و ربع و پس و یرقان و درد جگر
و سپرز **صنعت آن** عصارهٔ غافث پنج درم سنبل الطیب
ده درم طباشیر سفید چهار درم مجموع کوفته و بیخته با آب
بسرشند قرص سازند **قرص کاکنج** نافع بود جهت ریش
مثانه و گرده و درد آن که از قضیب آید **صنعت آن** مغز تخم خیار
بادنگ و حب کاکنج و مغز بادام سفید و رب السوس
و نشاسته و صمغ عربی کثیرا و دم الاخوین و کندر هر
یکی ده درم تخم کرفس دو درم افیون یک درم همه کوفته
و بیخته با آب قرص سازند و بعد از شش ماه استعمال کنند
قرص بنفشه مسهل صفرا و بلغم بود و چیزها را از اخلاط پاک
کند و درد چشم را نافع بود و تاریکی را ببرد و دردی
که از صفرا و بلغم بود سود دارد **صنعت آن** بنفشه دو درم
تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده
یکدرم رب السوس نیم درم پوست هلیله زرد نیم درم محموده

بریان

بریان کرده نیم دانگ و دو حبه کوفته و بیخته با آب سرد بسرشند
و قرص سازند و در ثبت غربال نهند تا سحرگاه بعد از آن
ده درم شکر سرخ در آب گرم حل کنند و قرصها در آن حل
کرده باز خورد **قرص قند** و برد و آب گرم که شکر در آن
حل کرده باشند از عقب بیاشامند و این یک شربت
و بعضی نیم درم افیمون اضافه میکنند **قرص مقل** که
اماس معده که کهن شده باشد ببرد **صنعت آن**
گل سرخ ده درم سنبل الطیب دو درم زعفران و مر
هر یکی یکدرم مقل سه درم و نیم مصطکی دو درم
و نیم بادام تلخ یکدرم و نیم قسط یکدرم و نیم مقل در
شراب حل کنند و ادویها در آن بسرشند و قرص
سازند و یکی از آن در وقت حاجت با آب عنب الثعلب
حل کرده خورند **قرص کافور** خداوند تب گرم و دیقان را
سود دارد **صنعت آن** زرشک بیدانه و طباشیر و گل
سرخ از هر یکی هفت درم تخم رزبک و تخم کشنیز از هر یکی

سه درم مغز تخم خیار و مغز تخم کدو و هر یکی پنج درم صندل سفید
دو درم کثیرا سه درم رب السوس دو درم کافور یک درم
بلعاب بهی بسرشند و قرص سازند **قرص افسنتین** خداوند
درد معده را که از پس طعام باز پدید آید و تا قی نکند نیاساید
سود دارد **صنعت آن** افسنتین رومی تخم کرفس و انیسون
از هر یکی پنج درم سلیخه بیست درم مر و فلفل و جندبیدستر
و افیون از هر یکی دو درم گرفته و بیخته با شراب
نعنعی قرص سازند **قرص کبر** خداوند درد سپرز را
دارد **صنعت آن** پوست بیخ کبر و اشق از هر یکی چهار درم
زراوند طویل دو درم تخم پنج انگشت و فلفل از هر یکی چهار درم
اشق را در خل الخمر حل کنند و داروها کوفته و بیخته بدان
بسرشند شربتی دو درم با سکنجبین یا دو مفید باشد **قرص**
اریسا سپرز سخت را بگدازد **صنعت آن** اریسا چهار درم
فلفل سفید و اشق هر یکی دو درم اشق را بسرکه حل کنند
و اریسا و فلفل دران بسرشند و شربتی دو درم با سکنجبین

بهند

بدهند آن طبیب که این قرص ساخت گفت که خوک سه روز
این قرص را دادم بعد از ان آنرا کشتم و احتیاط کردم
سپرز او گداخته بود **قرص** پنج انگشت که سپرز را بگدازد
صنعت آن بگیرند تخم خرفه و تخم پنج انگشت و تخم کدو
و مقابل هم بکوبند و در سکنجبین بسرشند شربتی دو درم
قرص قوه که سپرز را بگدازد **صنعت آن** قوه دوازده درم
پوست بیخ کبر و زراوند طویل و اریسا از هر یکی سه درم
کوفته و بیخته در سکنجبین بسرشند و قرص سازند و وقت
حاجت در طبیخ انیسون و در طبیخ بیخ کبر بکار دارند
قرص خردل که درد سپرز که از باد خیزد سود دارد و زایل
کند **صنعت آن** حب الرشاد و بیخ استر در یک شبانه روز
بجوشانند روز دیگر یک استر شد آب خشک باد وی
بسرشند و قرص کنند و در شوربای گرم نهند تا بریان
شود و بعد از ان بکوبند و هر بامداد دو درم با سکنجبین بکار
دارند **قرص عود** هضم را باز دارد و دفع قی کند **صنعت آن**

عود خام و سنبل الطیب و قرنفل و هر یکی یکدرم گل سرخ
دو درم طباشیر سه درم کبابه و قاقله و بنک هر یکی
دو درم کندر سه درم کوفته و بیخته قرص سازند تار
العیل بکار دارند **قرص کندر** قی و هیضه را باز دارد **صفت آن**
کندر سه درم گل سرخ پنج درم کبابه و قاقله و بنک از
هر کدام دو درم قرنفل یک درم کافور دانگی مشک
دانگی شربتی مثقالی بشراب نعناع بکار دارد **قرص آلاس**
اسهال و قی باز دارد **صفت آن** حب الآلاس و سماق
و گزمازو و گل ارمنی و بلوط و نشاسته از هر یکی دو درم
بریان کرده مقل یک درم ناربوست و مازو از هر یکی
پنج درم کوفته و بیخته باب قرص سازند و با شراب
ریباس بکار دارند **قرص** بسد برانداختن خون که
بسرفه آید باز دارد **صفت آن** بسد مغسول ده درم
کندر و اقاقیا و گلنار از هر یکی چهار درم صمغ عربی
و گل مختوم و کثیرا از هر یک سه درم کوفته و بیخته باب

پیان

بیان الحمل قرص سازند **قرص سپیده** کسی را که خون
بسرفه براندازد و سود دارد و قی باز دارد **صفت آن**
کثیرا سپیده اصفهانی و نشا فوج مغسول و دم الاخوین
هر یکی سه درم گلنار و مازو هر یکی دو درم ابریشم
سوخته و اقاقیا هر یکی یکدرم و نیم کوفته و بیخته باب
بیان الحمل قرص سازند و با آب بادیان بکار برند
قرص الطین که بول خون باز دارد و قرحه مثانه را
سود مند بود **صفت آن** گل مختوم و طباشیر و کثیرا
و صمغ عربی و تخم خرفه و تخم خیار زه برابر کوفته
و بیخته بمیبختج سرشند **قرص سنبل** که آماس صلب که
اندر جگر و معده باشد ببرد **صفت آن** سنبل و بلیلج
و راوند چینی و قصب الذریرة هر یکی سه درم
زعفران و مر و انیسون و قسط و فلفل از هر یکی یکدرم
مقل و مصطکی هر یکی دو درم اشق نیم درم اشق را
بمثلث حل کنند و داروها در آن سرشند شربتی دو درم

از جهت اماس معده با مثلث دهند و از جهت اماس جگر
با سکنجبین باب در سفوف انار روانه سودمند جهت ضعف معده
و امعاء و قوت آن بدهد و اسهال مراری را نافع باشد و تشنگی
نشاند و قی باز نشاند صنعت آن انار روانه بریان کرده
پانزده درم زیره کرمانی در سرکه خیسانیده و در دیگ
کرده و بریان ساخته و تخم مورد و سماق هیدانه و
بلوط و پوست کنار و پوست سنجد و کشنیز خشک بریان کرده
و خرنوب شامی از هر یکی پنج درم سک و رامک و عود خام
هر یکی نیم درم کوفته و بیخته استعمال نمایند سفوفات
از روز اول تا دو ماه عمل کنند بعد از آن ضعف باشد
سفوف نشاسته نافع بود و اسهال مراری را صنعت آن
بگیرند و تخم ریحان و تخم مرو نشاسته و صمغ عربی و گل ارمنی
و طباشیر سفید و تخم حماض اسبغول اجزا را سا وی
کرده و گل ارمنی و طباشیر و تخم حماض و نشاسته کوفته
کنند و تخمها در آن بیامیزند شربتی سه درم با گلاب

بر تپ زنند و بروغن بادام چرب نمایند و فرو برند
که نافع بود سفوف که اسهال کهن و تب حار و ضعیف
معده و سده ی بواسیر را نافع بود صنعت آن
حب الرشاد بریان کرده پنج جبه و تخم کرات و هلیله سیاه
و هلیله کابلی هر یکی نیم جزو و مصطکی و کندر شش درم
یک جبه وی هلیله را در روغن زیت بریان کند و مجموع را
باید که بسیار سحق کنند بر زنند سفوف زرشک ضعف
معده را نافع بود و قوت آن بدهد و شکم ببندد صنعت
آن سماق و نانخواه و زنجبیل و انار دانه ترش بریان
کرده و زرشک بی دانه و پوست کنار هر یکی ده درم
نبات سفید بیست درم کوفته و بیخته شربتی یک مثقال صنعت آن سماق
ده درم تخم مورد دانه تر بریان کرده هر یکی پنج درم
حبوب بارزده درم صمغ عربی و کثیرا از هر یک دو درم
کوفته و بیخته شربتی یک مثقال نافع بود سفوف سورنجان
نقرس و مفاصل و عرق النسا را نافع بود صنعت آن

سفوف سماق تشنگی بنشاند
و اخلاف را نافع بود

سورنجان مصری ده درم سنا مکی هفت درم پوست هلیله زرد
و مغز بادام سفید کرده هر یک سه درم زعفران نیم درم
مجموع ده بریان ساخته یکدرم قند سفید سی درم درکراز
جهت ماده بلغمی بود ترید سفید مجوف شش مثقال اضافه
کنند شربتی دو مثقال و نیم نافع باشد سفوف هلیله
هلیله زرد و هفت مثقال سورنجان مصری هفت درم
سنا مکی ده مثقال بوزیدان سه درم ورق گل سرخ پنج
درم پوست بیخ کبر سه مثقال ورق حنا سه درم مغز بادام
سفید کرده سه درم زعفران یکمثقال قند سفید شصت درم
شربتی دو مثقال بشراب سرد نافع بود سفوف سرطان
سلسل را بغایت نافع باشد صفت آن سرطان جوی
سوخته ده درم طین قبرسی و صمغ عربی و خشخاش
سیاه و سفید و مغز تخم خربزه هر یکی پنج درم کوفته و بیخته
با شراب انار عذب ده درم باشد اب خشخاش استعمال
کنند نافع بود سفوفی که از سنگ گرده و مثانه اطفال را

کنند

کند صفت آن مغز تخم خربزه و صمغ عربی و صمغ الکره
سیاه و قت که آنرا خشخاش هندی بخوانند هر یکی پنج درم کوفته
و بیخته استعمال کنند شربتی نیم درم تا یکدرم نافع بود سفوف
عود که معده سرد و تر را سود دارد صفت آن قرنفل و کبابه
از هر یکی پنج درم مصطکی و سنبل هر یکی سه درم عود خام
بیست درم قند سفید بوزن جمله ادویه کوفته و بیخته شربتی
یکمثقال با ده درم گلشکر نافع بود سفوف قاقله زرد
گل خوردن وارزو سپید که زنان حامله را باشد
بر و صفت آن قاقله کبار و قاقله صغار و کبابه چینی برابر قند
مقابل ادویه با آب گرم نافع بود و در نسخه دیگر بجای
کبابه بسباسه گفته اند سفوف خار که مخرج را سود دارد صفت آن
تخم کرنب و رزنک سپیدانه و سماق پلی دانه و عدس مقشر
و گل سرخ و طباشیر هر یکی پنج درم و رب انار کنند
و بیاشامند سفوف کرنب که مستی باز دارد و بغایت
نیکو بود صفت آن تخم کرنب و مغز بادام تلخ و مغز بادام

شیرین و بوره از هر یکی ده درم نانخواه و نمک و پلپل
خشک و زیره کرمانی هر یکی سه مثقال کوفته و بیخته شربتی
پنج درم در آب انار بیاشامند سفوف افیون بادهای
معده بشکند و خلط غلیظ نگذارد صفت آن افیون و نانخواه
و تخم کرفس هر یکی پنج درم مصطکی سه درم کندر چهار درم
قسط سه درم سفیده آن سی درم فانید بوزن ادویه
در یکدیگر بسرشند سفوفی که تن را فربه کند صفت آن
نخود سفید درسته که در آب خیسانند دوازده ساعت
و بیرون آرند و خشک کنند نان میده شصت درم
کرده بسی درم شکر سفید
مغز بادام سفید نیم من مجموع بکوبند و هر بامداد پنج درم
با شیر تازه بچشانند و بخورند نافع باشد انشاء الله با
در ایارجات ایارج فیقرا جهت امراض دماغ نافع است
و خواص این بسیار است مصطکی زعفران سنبل حب
بلسان اسارون بلیلجه دارچینی عود بلسان از هر یک
یک مثقال صبر سقوطری هشت مثقال کوفته و بیخته در ظرف

اگینه

آبگینه نگاه دارند ایارج لوغاذیا این دارو بسیار
نافع است دماغ را پاک کند و بلغم از قعر تن بیرون برد
و اسهال اول پنج بود و صرع و دیوانگی و کزاز
و فالج و استرخا و سکته بکار آید و معده پاک کند
و شش و جگر بگشاید و حیض فرود آرد و تنگی نفس زایل
سازد و همه بیماریها که از بلغم خام تولد کرده باشد
بیماریهای دراز و وجع المفاصل و نقرس و عرق النسا
و داء الثعلب و ریشهای کهن را که بر سر بود و برص
و بهق و قوبا و جذام و خنازیر و سرطان را سود
دارد صفت آن شحم حنظل پانزده درم بصل الفار
مشوی هشت درم غاریقون ده درم سقمونیا و حب
هر یکی دو درم کمادریوس و اسقوردیون هر یکی پنج
درم افتیمون ده درم صبر پانزده درم جاوشیر دو
درم فرابیون و بلیلجه هر یکی هفت درم فلفل سیاه
و دار فلفل و سنبل و زعفران و دارچینی و فرصانی و فطرا

سالیون از هر یکی چهار درم جاوشیر و سکبینج و افتیمون و
بسفایج و اسطوخودوس هر یک پنج درم جندبیدستر و
وزراوند و سنبل و زنجبیل و جنطیانا رومی هر یکی سه درم کوفته
و بیخته چهار درم با یکدرم نمک طعام اندر طبیخ افتیمون بکار
دارند دارو دو بیه کوفته و بیخته در انگبین بسرشند و بعد از
شش ماه بعمل آورند ایارج ارکاغانیس همه بیماریهای
بلغمی و سوداوی و ابتداء آب فرود آمدن باز
دارد و تنگی نفس و گرفتگی آواز ببرد و خداوند درد معده
و شکم و رحم را اندر طبیخ بیداب سود دارد و خاصه اگر
با سه قیراط جندبیدستر دهند خداوند درد پشت
و خصیه را اندر طبیخ قنطوریون نفع رساند و گزنده
سگ دیوانه را با یکدرم سرطان بحری دهند فایده
~~دهند فایده~~ دهد و خداوند گر و قوبا را اندر طبیخ
شاه تره سود دارد و صفت آن تخم حنظل بیست دو درم
فراسیون و اسطوخودوس و خربق سیاه و کمادریوس

وفلفل

و فلفل از هر یکی دو درم و قنه بصل الفار مشوی و فرفیون
و صبر و زعفران و جنطیانا و فطراسالیون و اشق و جاوشیر
هر یک و قته جعده و ترفد و مرصافی و سنبل و بودنه و زراوند
مدحرج هر یکی پنج درم سقمونیای مشوی پانزده درم کوفته
و بیخته با انگبین چنانکه رسم است بسرشند شربتی از چهار
مثقال نفع بود با آب ورزور و برود و شیافات و جملهٔ
و صفت آن ها برود اعبر لولوی توتیای کرمانی یک
استار زنجبیل یک استار نبات نیم استار لولو یک مثقال زرود
ملکایای عنصلی اندروت هفت درم نبات دو درم حشک
بایکدیگر بکوبند و بیزند و با آب پاک بسرشند سرمه
که دمعه باز دارد و خارش بنشاند توتیا سبز مغسول
ده درم هلیله زرد و دار فلفل و صبر و زرد چوبه از هر یکی
پنج درم بکوبند و بیزند و بکار دارند صفت آن
باسلیقون که خارش و خیرگی ببرد و صفت آن
قلقطار ده درم مس سوخته پنج درم سپیده ارزیز و نمک

اندرانی از هر یکی دو درم جعده و فلفل و دار فلفل از هر یکی
یکدرم زبد البحر و قرنفل و اشنه هر یکی یکدرم کوفته و بیخته بکار دارند
ذرور اصفر نافع است ترنده و حکه و ورم و جهت آخر زنده
و بقایای حمرة و دموع و بیرون رمص عظیم نیک است صفت آن
انزروت ده درم صبر دو درم زعفران و حضض از هر
دو درم مر یکدرم بکوبند و سحق نمایند و قدری بر پلک استعمال
کنند **ذرور جهت** دمعه توتیای ده درم سپید ملیح اصفر
صبر از هر یک دو درم فلفل نیم درم دار فلفل یکدرم بکوبند
نرم به پزند و استعمال کنند **شیاف زنده** که سبل و جرب
کهنه را و سلاق و سوختن چشم و سفیده را زایل کند صفت آن
صمغ عربی و کثیرا و قلیمیای زر و سپیده ارزیز و مر صافی
و صبر و زنگار و زرنیخ سرخ و قلقطار و مس سوخته و دار
فلفل و سپیاه دو سپید و بادنج عدسی و نشاسته و زردچوبه
و توبال مس سوخته هر یک یکدرم عنزروت یکدرم و نیم
دم الاخوین و اقاقیا از هر یک نیم درم همه نرم سایند

و بپزند

و به پزند و باب سپیداب بسرشند و شیاف کنند **شیاف**
انار نافع است جهت قروح عین و رویانیدن گوشت
و موی سرخ صفت آن بگیرند صدف سوخته و ار
زیز سوخته و روی سوخته و سرمه اصفهانی
و توتیای هندی و اسفیداج ارزیز و صمغ عربی از هر یک
هشت درم مر و افیون از هر یک نیم درم کوفته بکوبند
و سحق کردنی باب سحق نمایند و نرم به پزند و سفیده تخم
مرغ خمیر کرده شیاف کنند و در سایه خشک سازند
نوعی دیگر قلیمیای زر مغسول و توتیا و اسفیداج و کحل و کندر
از هر یک دو درم مر یکدرم انزروت یکدرم و نیم دم
الاخوین و صبر **اسقوطری** و افیون از هر یک یکدرم
بطریق مذکور سازند **شیاف** بر دیوم مر یکدرم زعفران
یکدرم سنبل الطیب دو درم دخان از جاج شش درم
صمغ عربی دو درم بکوبند و بو آلا به پزند و باب
باران شیاف کنند و بکار دارند **شیاف** الحمر

جهت سلاق و جرب و حکه و دمعه و ثقل الاجفان نیک است
صفت آن توتیا ده درم کثیرا پنج درم دار فلفل چهار درم
عروق پنج درم زنجبیل پنج درم هلیله پنج درم حضض ده درم
بیختگی کنند و پرورده سپارند باب غوره و آب
برگ کاسنی و آب بادرونج کرات و استعمال نمایند شیاف
علامی توتیا کرمانی پنج مثقال هلیله زرد ده مثقال نوشادر
دانگی زرد چوبه سه مثقال زنجبیل ده مثقال دار فلفل یک مثقال
زعفران یک مثقال نمک هندی یک مثقال مامیران یک مثقال
کثیرا پنج مثقال صمغ عربی ده مثقال شیاف اشباده
مثقال حضض یک مثقال صبر سقوطری یک مثقال کوفته و بیخته
باب غوره بسرشند و شیاف کنند شیاف احمر حاد نسخه
عیسی بن علی بگیرند شادنج عدسی باب صافی کنند صمغ عربی
روی سوخته و قلقطار سوخته افیون نیم درم زنجار صافی
زعفران و مر صبر اسقوطری کوفتنی کوفته و بیختنی کرده
باب بیختی کرده نرم بیخته صاف بیازند شیاف احمر لین
دانگ و نیم — نیم دانگ

شادنج مغسول نحاس محرق زبد کهربا لولو اسبیج صمغ عربی
کثیرا دم الاخوین زعفران بکوبند و بحریره بیزند و شیاف
کنند و بآب استعمال نمایند شیاف ابیض افیونی سفید آب
نصف درم — نصف درم
صمغ عربی از هر یکی جزء و بیخ کثیرا نصف جزء و افیون
سدس جزء بسفیده تخم مرغ شیاف کنند شیاف
خلوق که بادها بر دوا ما سپس زایل کنند صفت آن
مس سوخته درم اقاقیا ده درم کثیرا و صمغ عربی
و زعفران و سنبل هر یکی یکدرم کوفته و بیخته باب باران
بسرشند شیاف اخضر جهت جرب و ظفره و سبل و
بیاض صفت آن زنجار سه درم قلقطار محرق
شش درم بورق زبد البحر از هر یک یکدرم زرنیخ
احمر دو درم نوشادر نیم مثقال اشق یک مثقال حل
کنند اشق باب سداب و باقی اجزا بکوبند و شیاف
سازند شیاف اسود که بادها را تحلیل نماید و اماس
طبقه ملتحمه زایل کند صفت آن مس سوخته یکدرم و نیم

زعفران نیم درم مروارید وبسد از هر یکی یکدرم افیون
درمی و نیم اقاقیا پنج درم شیاف مامیا یکدرم کوفته و بیخته
باب باران بسرشند و شیاف سازند طلی کردن و کنند و
را نشاید **شیاف** و نارکه سبل و فیق را برد و صنعت آن
سادنج وزن دو جو به و صبر و شیاف مامیا برابر هم کوفته
و بیخته شیاف پا زند **کحل اصغر** که دمعه باز دارد
صنعت آن زعفران یکمثقال کافور ریاحی نیم دانگ نرم
بسایند و بکار دارند **شیاف** کحل الجواهر لعل و فیروزه
از هر یک دو درم لولو سه درم شادنج یکدرم بسد سه درم
توتیای طباشیری یکمثقال مرج یکمثقال مارقشیثا دو درم
اقاقیا خضض شیاف مامیثا سرطان بحری اقلیمیا از هر یکی
یکدرم اسفیداج نشاسته از هر یک دو درم انزروت چهار درم
سرمه اصفهانی بیست درم هلیله اصفر دو درم کافور دانگی
زنجبیل دانگی طباشیر مثقالی بکوبند و ببیزند و بعضی سحق
نمایند **شیاف** دیگر قلقتیای زرد و اسفیداج و پس سوخته

و پرمه اصفهانی و صمغ عربی و کثیرا و سرب سوخته و شسته
هر یکی شش درم مرصافی و افسنتین هر یکی یکدرم کوفته و بیخته
باب باران شیاف سازند **شیاف** ابیض اندرونی
که در رنشیا چشم سود مند بود اسفیداج ارزیز هشت درم
افیون و انزروت و کثیرا هر یک یکدرم صمغ عربی
چهار درم کندر نیم درم کوفته و بیخته باب باران شیاف
سازند **داروی** مقل که سفیده را ببرد و صنعت آن
سرگین خطاف و عاقرقرحا و انزروت و زنگار و کنک
آبگینه و قلقطار پس همه را چون غبار بکوبند و با نمکین
بسرشند و بکار دارند **شیاف** که درد چشم صعب را و درد
و موی سیخ را و مکن و بیرون خاستن چشم و کمنه را سود
دارد و صنعت آن برگ ورد احمر پاره هشتاد و دو مثقال
قلقیا سیم محرق مغسول بیست و چهار مثقال زعفران
شش مثقال سنبل هندی دو مثقال مرصافی چهار مثقال
صمغ عربی بیست و چهار مثقال افیون سه مثقال سرمه

نیم مثقال زنگار دو مثقال جزو با مید و باب باران شیاف
سازند **شیاف** مرارات زهره کبک و زهره کلنگ و زهره
باز و زهره کشف و زهره عقاب و زهره سبوط برابر هم فرفیون
یکدرم تخم حنظل یکدرم سکبینج یکدرم همه در آب بادیان بسایند
و بسرشند و شیاف سازند **شیاف** که قایم مقام شیاف
مرارات است جهت شبکوری و ابتدای آب و انتشار نیک
است بگیرند مرارهٔ تیس و خشک کنند در ظرف مس شحم حنظل
دو درم سکبینج نیم درم فرفیون یک درم نوشادر یکدرم
بکوبند و به بیزند و باب سداب و آب رازیانه شیاف سازند
شیاف جمول که قولنج بگشاید سکبینج مقل جاوشیر اشق یک
هندی شحم حنظل تربد ارمنی سقمونیا تربد حب النیل هر یک را
برابر هم صمغها با آب سداب حل کنند و شیاف سازند
شیاف زحیر صمغ عربی و دم الاخوین و زعفران و کندر هر یک
و مر و افیون و میعه مقابل یکدیگر شیاف سازند **شیافی**
که در وقت راست دارد سکبینج و جاوشیر و مقل و اشق

ورنجبیل

ورنجبیل و بسورنجان و شقاقل و تخم حنظل و تخم کرفس و انیسون
و نمک هندی و انزروت و جند بیدستر و زرنباد و قسط
و سپید داهی زهره برگ سداب خشک صمغها در آب سداب
حل کرده و داروها در آن بسرشند و شیاف سازند
شیافی که حیض باز دارد و سیه کند و نگار را بیشتر است
باب مورد تازه بسرشند و پشم پاره بدان آلوده کنند
و بردارند و اگر اقاقیا و شب یمانی و مازو در آن افزایند
روا باشد **شیافی** که بچه مرده فرو آرد صفت
صفت آن مر و جاوشیر و خربق سفید برابر هم زهره
گاو بسرشند و شیاف سازند **باب** در حبوب مسهله
و غیره حب اسطمخیقون که تن را از سودا و بلغم پاک کند
و از همه خلطها دور دارد صفت آن هلیله کابلی شش درم
آمله و افسنتین رومی و غاریقون و سقمونیا هر یکی سه درم
اسارون و افیمون و تخم کرفس هر یکی دو درم تربد سفید
هفت درم افتیمون پنج درم ایارج فیقرا نه درم قرنفل

یکدرم خایند در می در آب گدازند و دارو ها در آن بسرشند
و حب بیازند هر حب مثقالی فلفل فلفل شربتی دو مثقال
درد سر و درد چشم را سود دارد حب ایارج فیقرا ایاره
فیقرا یک مثقال تربد موصوف یکمثقال حب النیل چرب
کرده نیم مثقال نمک هندی دانگی غاریقون نیم مثقال
تخم حنظل دانگی کوفته و سائیده بیخته و غاریقون
از غربال بیرون کرده باب رازیانه حب ساخته استعمال
نمایند نوعی دیگر که مستعمل است ایاره فیقرا سه درم
تربد و هلیله اصفر از هر یکی دو درم نمک هندی یک مثقال
محموده انطاکی مشوی یکدرم مقل ازرق نصف درم
بکوبند و به بیزند و باب رازیانه حب سازند شربتی
دو درم تا سه درم شاید حب شبیار و این حب جهت
اوجاع معده و درد سر نیکست صبر سقوطری
سه درم مصطکی و ورد احمر از هر یک یکدرم بکوبند و به بیزند
و به آب خمیر کنند و در سایه خشک بیازند و وقت

حاجت

حاجت شربتی از یکمثقال تا دو درم وقت خواب تناول نمایند
و گاه زیاده میکنند بران تربد و هلیلج از هر یک یکدرم
نقل از کتاب مختار الادویه حب بنفشه درد سر و درد چشم را
را سود مند بود و دماغ را از فضول پاک کند صفت
آن ایاره فیقرا یکدرم بنفشه پاک کرده نیم درم
تربد سفید مجوف تراشیده برگ گل سرخ کوفته
هلیله زرد از هر یک دو دانگ کثیرا و افتیمون و ترب
سوس و سقمونیا و مصطکی از هر یک دانگی همه را نرم کوفته
و بیخته بگلاب بسرشند و ایاره با آن حل کنند
و حب سازند و سحرگاه فرو برند حب قوقایا نسخه
جالینوس که درد سر و درد چشم را سود دارد و تن را از
فضول پاک کند صفت آن مصطکی عصاره افسنتین و صبر
و سقمونیا و تخم حنظل برابر باب کرفس حب بیازند شربتی
از یکدرم تا یکمثقال و تا دو درم شاید حبی که خداوند
دار القلب و مرطوب صفراوی را سود دارد صفت آن

افتیمون چهار مثقال بسفایج فستقی سه مثقال شحم حنظل وسقمونیا
ونمک هندی وافسنتین هریکی دو مثقال صبر ده مثقال تربد
سفید مجوف خراشیده دوازده مثقال غاریقون سه مثقال
کوفته وبیخته شربتی سه درم حب سورنجان خداوند وجع
المفاصل را سود دارد صنعت آن ایارج فیقرا یک درم
ماهی زهره وسورنجان وبوزیدان هریکی یکدانگ
ونیم شحم حنظل وقنطوریون باریک هریکی دو دانگ ونیم
تربد نیم درم زنجبیل وشیطرج وتخم سداب وفلفل
سپیدتر از هریکی نیم دانگ سکبینج وجاوشیر ومقل از هریکی
دو دانگ سقمونیا دانگی ونیم صمغها را باب کرفس حل
کنند وداروها کوفته وبیخته دران بسرشند وحب
سازند واین جمله دو شربت است حب سکبینج که
قولنج بگشاید وباد بشکند ورطوبت فرود آورد
صنعت آن سکبینج وتخم حنظل از هریک دو درم سقمونیا یکدرم
شربتی دو دانگ ونیم باب سداب حب کنند حب غاریقون

کوبیده

کوبیده بگشاید وخداوند استسقا وبیماریها جگر را سود دارد
صنعت آن افتیمون وصبر از هریکی شش درم غاریقون
چهار درم سقمونیا سه درم فطراسالیون وانیسون وسیالیون
وتخم کرفس ومو هریکی دو درم باب صافی حل کنند شربتی
سه درم حب غاریقون که سینه از اخلاط پاک کند صنعت آن
غاریقون چهار دانگ ونیم شحم حنظل دانگی ونیم قبار الکاذ دانگی
رب السوس نیم درم حب سازند بخایند تا بیست واین جمله یک شر
بت صفت حبی که باد اشکند وآماس خاصره را سود دارد
صنعت آن تخم کرفس وبزر سپند وانیسون ومصطکی وزعفران
هریک یکدرم هلیله کابلی وآمله هریک دو درم سکبینج ومقل وفطرا
اسالیون وفیط وزرنباد ودرونج واسارون هریک نیم
درم کوفته وبیخته باب سداب حل کنند وهر روز یکدرم بدهند
نافع بود حب غاریقون که خداوند استسقا زقی را سود دارد
صنعت آن ریوند چینی وغافث وتخم کرفس هریکی سه درم
غاریقون پنج درم مازریون ده درم کوفته وبیخته باب صافی

سازند و شربتی دو درم و نیم بکار دارند حب دیگر کرم و دراز و حب
القرع را فرود آورد صفت آن شحم حنظل دانگی درمسترکی
دو درم سرخس دانگی نیم بهره گاو بسرشند و حب سازند این اندازه
یک شربت است حبی دیگر خیزران که علت خنازیر زایل کند
صفت آن ایارج فیقرا سه درم غاریقون دو درم و نیم شحم
حنظل یکدرم و نیم انزروت چهار درم تربد هفت درم جاوشیر
یک مثقال نوشادر ده درم سقمونیا مثقال کوفته و بیخته با آب
کرنبا مثقال حب کنند هر روز باندازه قوت از نیم درم تا چهار
دانگ بکار دارند حب دیگر که خداوند بهق و برص و صرع را
سود دارد صفت آن ایارج فیقرا پنج درم افتیمون ده درم
حجر لاجورد و سنبول هفت درم سقمونیا و شحم حنظل و خربق سیاه
هر یکی ده درم سنبل و افیون هر یکی یک درم با ماء العسل
بسرشند شربتی دو درم و نیم حب السعال که سرفه بلغمی را نافع بود
صفت آن به و رب السوس و کشمش هر یکی دو درم
نشاسته و صمغ عربی و کثیرا و مغز دانه کدو هر یکی یکدرم کوفته

و بیخته

و بیخته با نیم وزن نبات سفید لعاب دانه به بسرشند و حب
سازند حب السعال که سرفه گرم را نافع بود صفت آن
مغز بادام شیرین سفید کرده و مغز تخم خیارین و نشاسته
و صمغ عربی و خشخاش سفید هر یکی دو درم رب السوس
ده درم باقلا سفید پاخته سه درم کوفته و بیخته لعاب
اسبغول بسرشند و حب سازند نوعی دیگر که سرفه را نافع بود
صفت آن پوست بیخ رازیانه و تخم کرفس و پرسیاوشان
و مغز بادام تلخ اجزا مساوی کوفته و بیخته لعاب بنگو
که اسهال خون باز دارد صفت آن مازو و تره الطراثیث
و افیون همه مساوی حب کند مانند فلفل با آب صمغ
حب دیگر که اسهال بلغمی را باز دارد صفت آن زرد و فر
و خندید بید سیر و افیون مقابل سازند بمقدار
فلفل شربتی دو حب شاید حب المسک که بوی
دهان خوش کند و بوی چیزی که خورده باشند ببرد
صفت آن جوز بوا و قاقله کبار و قرنفل و دار چینی

بسرشند و حب سازند
حب دیگر

وخولنجان و پوست ترنج و برگ سپند آن هر یکی درمی
کافور نیم دانگ مشک دو دانگ همه حب سازند باب ورقی
وغرغره صنعت این دارو هی که بلغمی برارد و سفید آن سپید دو
درم بوره یک درم کندش نیم درم نمک هندی نیم درم
همه را بکوبند و در صد درم طبیخ شبت و چهل درم
سکنجبین عسل غرغره کنند غرغره که دماغ پاک کند عاقر
و دار فلفل زنجبیل و سعتر و خردل سپید و زوفا رخشک
و ایارج فیقرا مثقال هم ببر که عنصل سه تر بیازند و با کمین سرشند
و بعد از صد ساعت با نگاه غرغره کنند غرغره که خداوند
لقوه و فالج و صرع را سود دارد صفت آن بیخ سوسن
آسمان گون و مویز سرخ و مرزنگوش و پودنه دشتی
هر یکی دو درم نوشادر سه درم بوره و پوست بیخ کبر
هر یکی دو درم انار دانه ترش بریان کرده ده درم
با سکنجبین عنصلی بکار دارند غرغره اماس بلغمی تخم حلبه سه درم
خرمای هندی بیست درم انجیر خشک سی عدد در دو من آ

ب بپزند تا بهمین آب آید بکار دارند غرغره که اندر
ورم آمدن کام سود دارد صفت آن انار دانه ترش
ده زر و سماق مقابل بکوبند و بپزند و یک شبانه روز
در شیر گاو نهند و بعد از آن بکار دارند غرغره که اندر
خناق گرم سود دارد آب لسان الحمل سه وقیه آب عنب الثعلب
ده وقیه روغن گل نیم وقیه در هم زنند و بکار دارند
غرغره که ماده خناق باز دارد صفت آن مردسنگ یمانی
و زعفران و عاقرقرحا و گل سرخ و نوشادر و بیخ سوسن
و شیاف مامیا و عصاره لحیة التیس و سماق و دار فلفل
و اقاقیا و پوست انار ترش کوفته و بیخته باب توت
بکار دارند غرغره خناق که ماده آن سرد باشد
نافع بود صفت آن تخم هر سه اسفند و خردل و عاقرقرحا
و قنطوریون و نوشادر و دار فلفل و بوره مقابل هم با انگبین
بسرشند و بعد از چهار روز با آب شیر گرم بکار دارند غرغره
که گشاینده بگیرند شیره انجیر بیست درم منضج ده درم خمیر

ترشش پنج درم مغز خیار چنبر درم در آب گرم حل کنند و بکار دارند
باب در داروها و طلیها و نطول صنعت داروی که خداوند
سرسام گرم را نافع بود آب سیب و آب مورد تازه و گلاب
و صندل و اندکی کافور بهم یکبر در زنند و بطور بخور بجوشانند
و ببویند صنعت آن داروی که مصروع را سود دارد بگیرند
سداب و مرزنگوش و سیب و پوسته ببویند نوعی دیگر
قفسیا و آرد جو بگیر که انگور سی بر شند و شمامه سازند
و پوسته ببویند صنعت داروی که ریش بینی و گنده گی
را سود دارد بگیرند قلقطار و مرداسنج و مازو و توبال اسب
هر یکی پنج درم زراوند شش درم کندر دوازده درم
همه را بکوبند و در دو من آب بجوشانند تا به نیمه آید
و به پالایند و دیگر بجوشانند تا بقوام انگبین قوی
بر آید و فتیلی سازند از پنبه و در بینی نهند و بدان اندوده
کنند نافع بود صنعت طلی که ریختن مو باز دارد بگیرند پیه
بیاوشان و لادن افسنتین روی روغن مورد طلی سازند

صنعت

صنعت داروی طلی ریش سر کودکان زایل کند بگیرند خبث
الفضه و مردارسنگ و اسفیداج هر یکی چهار درم دم
الاخوین گلنار و قنبیل و حنا هر یکی دو درم زراوند
طویل مغز بادام تلخ سوخته هر یکی دو درم همه نرم
کوفته به سرکه تر اشتی باشند و به روغن گل
حل سازند و طلی کنند و اگر زرد چوبه دو درم اضافه
نمایند صواب باشد صنعت داروی که گر و خارش را
سود دارد مغز زرد آلوی تلخ و تخم ریواس هر یکی به
درم کوفته و بیخته نمک طعام دو درم سیماب دو درم
به سرکه تر کنند و مقدار ده درم با یک چهار یک جغرات
در حمام بخود مالند نوعی دیگر کندش دو درم زراوند طویل
چهار درم خبث الفضه زرد و شانزده درم زرد چوبه
درم سیماب دو درم حلبه بکوبند که تر سازند
به روغن گل حل کنند و در حمام بخود مالند نوعی دیگر طلی
خارش بگیرند مویز و زرنیخ و سیماب مقابل هم روغن

زیت طلی کنند بشب وصباح بحمام روند وبشویند نوعی دیگر
مجرب است توتیای کرمانی دو درم مرداسنگ دو درم شیطرج
هندی دو درم گوگرد دو درم مجموع کوفته وبیخته با سرکه
وروغن دنبه در حمام بمالند صنعت طلی بهق وبرص بگیرند کندش
وفوه وشیطرج وخردل وتخم ترب وهازریون وشحم حنظل
وخربق سفید ومویز وسقمونیا هریکی یک جزو [illegible]
دو جزو کوفته وبیخته با سرکه طلا کنند صنعت طلی که
برص را زکمین کنه بگیرد شیطرج ونیل وفوه وسنگ یمانی
وگل سرخ بکوبند وسرکه وطبیخ فوه بسرشند وطلی کنند
صنعت طلی که کلف را ببرد بگیرند تخم ترب وجز بزه وارد
باقلا وقسط ومغز بادام تلخ واکلیل الملک وکثیرا مقابل
هم بسرکه طلا کنند صنعت طلی که اثرهای زخم که بر پوست
باشد ببرد بگیرند تخم ترب وزرنیخ ونسک وفلفل هریکی
دو درم کندر نیم درم با آب گشنیز طلا کنند صنعت ضمادی
که کوفتگی وازدوکی را سود دارد بگیرند مغاث وماش هریکی

دو درم

ده درم اقاقیا وصبر وگل ارمنی هریک سه درم بگلاب وآب
مورد بسرشند وطلی سازند صنعت ضمادی که آسیب
معده وجگر را سود دارد بگیرند ماش ده درم گل ارمنی
هفت درم وصبر وسک وزعفران هریکی سه درم کوفته
بگلاب وآب مورد بسرشند وطلا کنند صنعت ضمادی
که ماده را از آمدن موضع باز دارد بگیرند صندل سرخ
وشیاف مامیثا وفوفل واقاقیا کوفته وبیخته با آب عنب الثعلب
طلی کنند صنعت ضمادی که گزیدن جانوران زهرناک از
موضع جراحت بیرون کند بگیرند جندبیدستر ومغز سکبینج
وحلتیت وگوگرد وسرگین کبوتر وبودنه دشتی ومشکطر
امشیع مقابل هم بروغن زیت بسرشند وضماد کنند صنعت
نطولی که خداوند سرسام گرم وکسی را که خواب نیاید
سود دارد بگیرند بنفشه وتخم کوک هریکی پنج درم
پوست خشخاش وگل سرخ ونیلوفر وتراشه کدو تازه
وبابونه هریک دو درم کشک جو نیم کوفته پنجاه درم همه اندر

بخ من آب بزنند تا بده و من آید و بپالایند و سپس به بخاران
دارند و پاره بر سر چکانند و اگر ثفل آن بر سر طلا کنند شاید
صفت نطول دیوانگی بگیرند بنفشه تازه و بنفشه خشک و نیلو
فر و خطمی و برگ بید و کشک جو و برگ کوک و تراشه کدو تازه
و برگ عنب الثعلب و برگ خبازی و برگ بزر قطونا مقابل
هم سپستان هشتاد عدد و خشخاش سفید ده درم گل سرخ
بابونه هر یکی کفی حلکی در پنج من آب بزنند و یک وقیه روغن
بنفشه ریزند و سپس به بخاران دارند و بر سر چکانند
صفت نطول سوداوی بگیرند بنفشه و نیلوفر و بابونه و اکلیل
الملک و برگ سوسن و بادرنجبویه و کشک جو و ساذج هندی
و قرنفل همه بپزند و سپس به بخار آن دارند و با آبش بشویند
صفت نطول صداع بادناک بگیرند بابونه و اکلیل الملک و
برگ کرفس تازه و بادیان تازه و تخم آن و تخم کرفس و زیره
و صعتر و مرزنگوش و شبت و سداب مقابل هم بپزند
تا مضمحل شود و سپس به بخار آن دارند بسیار نافع بود ان شاء الله

باب در روغنها روغن قسط خداوند فالج و لقوه را سود
دارد بگیرند قسط ده درم فلفل سه درم عاقرقرحا
چهار درم فرفیون سه درم جند بیدستر دو درم اسلیخه
سه درم حلکی نیم کوفته کنند و در دو من آب بزنند تا
به نیم من آید و همین روغن کنجد اضافه نمایند و بجوشانند
تا آب برود و روغن بماند روغن شونیز که خداوند
فالج و لقوه و تشنج را سود دارد و صفت آن شونیز
چهل درم مغز بادام تلخ شصت درم هر دو درم
یک دیگر بکوبند نرم و در روغن بیرون آورند و در
گردن و مهره پشت می بمالند روغن که درد گوش که
از گرمی بود سود دارد بگیرند روغن گل ده درم
روغن بادام شیرین پنج درم قند الخمر سی درم
بیامیزند و بجوشانند تا آنچه که برود و روغن بماند و
در گوش چکانند صفت روغنی که درد گوش که از
سردی بود سود دارد بگیرند صبر و مر و مصطکی و حضض و حنه

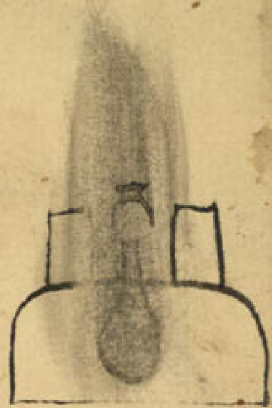
بابد

پیه بستر و زهره گاو هر یکی یک درم کندر پنج درم روغن بادام
تلخ بیست درم دارو ها کوفته در روغن بیامیزند و در
درم شراب کهن بجوشانند تا شراب برود و روغن بماند
و در گوش بچکانند روغن کراث که ناصور را نرم کند بگیرند
آب گندنا یک من روغن کنجد نیم من در یکدیگر بجوشانند
روغن بماند **صنعت** روغن بنفشه سرد و نرم بود و
چرب مالیدن نافع بود و صلابت مفاصل نرم کند و درد
سر که از گرمی و خشکی بود زایل گرداند و دفع بیخوابی
نماید بگیرند مغز بادام شیرین که هیچ تلخی در آن نباشد
سفید کنند و خشک بزنند و در کیسه انداز زنند و مقدار
بنفشه در آن ریزند چند روز پس بعد از آن بیرون
آورند و پنج شش نوبت بنفشه تازه در آن ریزند
و هفتاد روز ها کنند و روغن بگیرند روغن **گلبادام**
معتدل بود در برودت و حرارت و دماغ و ابتدا
ظهور ورم آن را نافع و به و قوة دماغ زیادت کند

وفهم

و فهم بیفزاید و اسهال صفرا را باز بندد و درد سر که
از گرمی بود زایل سازد و اگر با آب پزند و قدری
بر که اضافه کند خاریدن اندام ببرد **صفت آن**
چون روغن بنفشه گیرند بجای بنفشه و قاقلی بادام کنند
روغن کدو حرارت و خشکی ببرد و بسرسام و مالیخولیا را
نافع بود و بوییدن یا مالیدن مجموع حرارتی که در بدن
باشد دفع کند بگیرند لبیت کدوی تازه بخراشند و بکوبند
و آب آن بگیرند چهار من و یک من روغن کنجد در آن
ریزند و با آتش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند
و اگر از مغز دانه کدو گیرند صواب باشد مانند روغن
بادام روغن **بابونه** سودمند بود فلجی را که در روده با
و گرم بود با اعتدال و تسکین وجع و محلل بی جذب بگیرند روغن
زیت یا روغن کنجد یمین سر بابونه و قبه شلیغر قدری
در شیشه کنند و چهل روز در آفتاب نگاه دارند **روغن**
آجر که آن را دهن المبارک خوانند و گرم تر از نفط سفید بود

و هر مرضی و علتی که بسبب آن سردی بود و نفایت سود دهد
بگیرند آجر سرخ آب ندیده پاره کنند مقابل یک بادام
و در آتش اندازند تا گرم شود و بیرون آورند و در میان روغن
زیت کهن اندازند بعد از آن بیرون آورند و نیم کوفته
کنند و در شیشه که در گل حکمت گرفته باشند و خشک کرده سرش
به لیف یا موی اسب بگیرند چنانچه از شیشه بیرون نیاید و باز
گون در آتش نهند چنانچه سر شیشه ظاهر باشد و آتش
در انجا کنند که بقدرت حق تعالی روغن آید و روغن
جو و گندم و شونیز با این دستور گیرند و این روغن
دفع تمام شبها و دفع مضرت افیون و بزر البنج بکند و قایم
مقام روغن بلسان تواند بود **روغن بیضه** بستانند
بیضه مرغ چندانکه خواهد و بخته سازد و زرده آن
بیرون کند و بدست مالد و قدری نوشادر بران
ریزد و در شیشه کوزه آب ندیده که بیرون آن را بگل حکمت
گرفته باشند بریزد و سر آن را لیف خرما یا موی اسب بنهند



و سبزگون ساخته ظرفی و زیر آن نهند و آتش بر بالای
آن ریزند و روغن بدهد باب در مرهمها **صفت** مرهمی که
طرقیدن لب و مقعد و سوختگی و شورش ناسور را سود دارد
بگیرند مرداسنگ سفید و اسفیداج از هر یک مقابل بیاینه و موم
سفید در روغن گل بجوشانند و داروها بدان بسرشند
و درها ون کنند و سفیده تخم مرغ و قدری کافور بر سر آن
ریزند و نرم بمالند تا همه یکسان شود و نگاه دارند **صفت**
مرهم داخلیون که همه جراحت را نرم کند و ریشهای
بیرانه و پاک سازد مرداسنگ دو استار سوده چون آرد
بیزد با روغن زیت همین هردو در پاتیله کنند و بجوشانند
و میجنبانند تا زنگ کرداند پس ده استیر لعاب تخم کتان
و ده استیر لعاب اسبغول و ده استیر لعاب خطمی یا مغز
و کفچه بجنبانند تا همه یکی شود و با آتش نرم همی جنبند
تا غلیظ کردد و در نسخه دیگر بجای اسبغول حلبه کنند **صفت**
مرهم سلیخی که تازی مرهم رسلی گویند یعنی مرهم پیغمبران اکبر

آماسهای گرم

داروهای مرهم دوازده است و حواریون عیسی علیه السلام
دوازده اند هر یکی داروی اختیار کرده اند و ترکیب
نموده آنها جهت سخت و خنازیر را نرم کند و ناسور
صعب را برفق بصلاح آورد و ریشها و جراحتها از گوشت
مرده پاک سازد صنعت آن مقل سه جزو و اشق پنج جزو
و جاوشیر دو جزو و کندر چهار جزو و مرداسنگ چهار جزو.
مرو بیرزد هر یکی دو جزو و راتیانه بیست و چهار جزو زنگار
دو جزو و زراوند سه جزو و موم صاف بیست جزو و روغن
زیت صد و بیست جزو و صمغها بسرکه حل کنند و بپزند با موم
و روغن بگذارند و داروها در آن بسرشند مرهم باسلیقون
که ماسهای سخت را نرم سازد و براند و از ریم پاک کند
و گوشت برویانده بگیرند موم رز و بمن رفت روی
چهار یکی مرصافی و علک البطم و راتیانه هر یکی وقیه
روغن زیت دو من در نسخه دیگر بیست و در عوض آن
پیه گاو آورده اند مرهم شاذنج جهت بواسیر و شقاق

مقعد

مقعد بگیرند بنفشه ده درم روغن بادام ده درم عصاره
لحیة التیس و طین قبرسی و طین ارمنی و شاذنج مغسول هر یکی
سه درم افیون نیم مثقال و چهار جبه موم سفید پنج درم
اسفیداج دو درم و زعفران یکدرم موم با روغن بگدازند و
داروها تمام سحق کرده بر آن ریزند و نیک بمالند تا نرم شود
صفت مرهم که جهت بوخکی نیک باشد صنعت آن مرداسنگ
و خبث الفضة و اسفیداج و آهک شسته و روغن و سفیده
تخم مرغ در یک دیگر بمالند خاک بخجه رسم است مرهم زنگار
نافع است جهت اورامی که نضج نیابند و خنازیر و سرطان
صنعت آن مرداسنگ پنج درم موم ده درم کندر و قسط
و اشق از هر یکی ده درم علک البطم شش درم زنگار بیست
درم مخل سازند آنچه بسحق کردنیست و بگدازند آنچه
گداختنی است و بروغن زیت یا روغن گل سازند
و گاهی بجای زنگار سنج میکنند مرهم فیل گوشت
برویاند و قروح را خشک کند و بیتر بدها ده نماند صنعت آن

گیرند مرداسنگ اوقیه و در هاون بکوبند چهار اوقیه روغن زیت
بران ریزند و درهم مالند چنانچه سیاه شود و اگر تجفیف زیاده
خواهند زنجار دو درم اضافه کنند و چندان مالند که مستوی
شود و بکار برند **مرهم بوره** نافع بود جهت آنکه سوختن آتش
نماید و خشک کند قروح را **صفت آن** بگیرند آهک نو تازه سحق
و در کیسه کتان کنند و در آب مالند تا صفوه آن بیرون رود
و سنگ آن در کیسه بماند و آن آب بگذارند تا رسوب کند و صاف
کرده مغز و ح بیازند بروغن زیت ورز پستان و بروغن گل
و تابستان و قدری موم داخل کنند و در هاون مالند
چندانکه مستوی شود بکار برند **مرهم قلعی** گوشت برویاند و
قروح خشک کند **صفت آن** اسرب و نحاس محرق و کبریت و اسفیداج
رصاص و کندر و مرداسنگ و مرصافی و اقلیمیا و اشق و جاوشیر
و مصطکی از هر کدام دو درم بیه گرده گاو و راتینج و علک البطم
و دهن الارسن شمع ابیض از هر یک دوازده مثقال زنجفر
و صمغ عربی از هر یک چهار درم که آهستگی بگدازند و سحق کرده

بسحق

سحق کنند و داخل همه بچوب بزنند و در هاون مالند چندانکه مستوی
شود و بکار برند **مرهم جالینوس** که سود دارد جراحتهای
ناسور و خنازیر و سرطانات را و جمیع جراحات و اورامی که
از مواد عفنه خبیثه پیدا شده باشد حتی طاعون را **صفت آن**
شحم خوک و شحم [illegible] که نمک ندیده و کهنه باشد دو رطل
مرداسنگ یک رطل و نیم قلقطار چهار اوقیه پاک بیازند شحم
شحم را از جمیع عروق و اغشیه و غدد و بکوبند و بگدازند
و صاف کنند دیگر بار بر آتش قوی چنانچه چربی از ثقل آن
نماند و بگیرند از نهار رطلی و از زیت رطلی و نیم و مخلوط بزنند
و بریزند در آن قلقطار و مرداسنگ را که از پیش سحق
کرده باشند و بگیرند از چوب خرما چوبی که در میان
برگهای باشد آنچه قوی تر است و پوست آن بتراشند و
دو نیم سازند و همه بالای آن اگر رطب باشد
قطعه قطعه کنند قطعهای فرو در میان دوا اندازند
گاهی که رطوبت بیشتر داشته باشد و بجوشانند چنانچه بینی

باعتدال تا دوا قوت تحلیل ازین وقتهای جوب خرما کسب کند
و بقوام آید در حالت جوشانیدن مضعف دیگر جوب خرما
دوار التحریک دهند جون بقوام آید جوب پاره بیرون آورند
و در دوا استعمال نمایند **مرهم اسود** کوشت زاید بخورد و برویاند
کوشت صالح را و نافع است بسیاری از جراحات را
صفت آن مرداسنک نیم رطل زیت صافی رطلی و جهار
دانک رطل موم جهار دانک رطل زفت رومی دو وقیه
علک پنج درم زفت بجوشانند با علک و شمع بریزند
و دران مرداسنک و تحریک کنند تا منعقد شود **مرهم ابیض**
مرهم شمع مینمایند حرارت را و تبرید میکند مزاج عضو را
و میرویاند کوشت را صنعت آن شمع ابیض اسفیداج رصاص
از هر یکی دو درم روغن کل جهار درم شمع کداز ند در روغن
و بریزند دران اسفیداج و لت کنند ان قدر که مستوی شود
اکر با جراحت حرارت بسیار باشد اضافه نمایند اندکی کافور
و اکر جهت سوختن آتش باشد یا قروح عفنه یا کزیدن جانوران

زهردار زیاده کنند یک درم مرداسنک و پنج درم اسفیداج و جمع سازند
شمع کداخته با روغن کل سبس هرکاه که سرد شود سفیده
بیضه داخل نمایند و بزنند جندانکه مستوی شود و وقت
مرهم نا شناسته و بماند بعد ازان ضعیف کردد و به تحم الکتاب اولی
المرجع والمآب قد وقع الفراغ عن تعلیقه لغایت الشدید قبعیة
انتظامه علی النهج المتین واتفق اختتامه بمباحث القرابادین بعنا
فضل من الله المؤید المعین فحمده على هذه النعم بما یجب و یرضاه
من الحامدین و نصلی علی نبیه الذی هو خاتم النبیین محمد
و اله الهادین المهدیین الی یوم الدین و اتمام هذه النکت
واقعة بحروسة هراة صانها الله عن الکدورات حین ترات
فیها النوات العظیمة الخطرات فی کل جهة من الجهات حتی
بحدوث المحاربة بین الولات فی کل ساعة من الساعات
و لم یبق حایل بین عیکری الفغال الا سیر الابعة
و الجدارات فتنزل السهام من شبابار الفریقین کما
تنزل من السما خطرات المطرات اللهم ارفع هذه

سم الفار زرد ۵ — سنبادر ۱۰ —

اهم یکروز بیخ در صلایه ساز نموده ...

گوگرد را پاک کرده در زیر ... آب نموده ولی در ان ظرف ...

اهم گذاشته در روی ... کرده ... در روی ... کرده ...

تر دل ... آب ... صبح تا عصر جوش ... که در ان جا ...

ان ... کرده و یک مثقال شنجرف ... زیاده ... که ...

... کرده ... آب لیمو ... که ...

یکه از چوب ... تا ... ان وقت ...

یک مثقال ... مثقال طرح ... داده تمام است

... ربع مثقال ... کرده ...

... طرح ... که ...

الناریة واحفظ من سرورها سایر المسلمین والمسلمات
واصلح بینهم باحسن الاصلاح واوصل الحایرین المضطرین
الی النجاح والفلاح فی شعبان المعظم سنه اربع
وثلثین وبتحیاته علی نبینا الف صلوة فی کل مساء وصباح
وقع الفراغ عن تسوید کتاب نفایس الحکمة یوم
الاثنین ثامن عشر شهر ذی القعدة فی السنة
الهجریة المصطفویة الف واثنی عشرین
دار الخلافة اکره صانها الله تعالی عن
جمیع الآفات والبلیة ساکنیها
نتیجة الامرا میرزا خوشحال بیک
بن مقرب الحضرت العلیة آ
تاتار خان اللهم ارفع
درجاتهما وانفع المسلمین
بطول حیوتهما

[illegible] ثنا [illegible] بسم [illegible]
[illegible] اب ثنادرسمی حصه [illegible]
[illegible] در حروف [illegible]
[illegible] ثلاه [illegible]

[illegible] در [illegible] بسم [illegible] اسان [illegible]
[illegible] سنه [illegible] مقطر [illegible]
[illegible] ارجه [illegible] حصه [illegible]
ان [illegible] تمام [illegible]
[illegible] شطر [illegible]
[illegible] ولش [illegible] ادم [illegible]
[illegible]